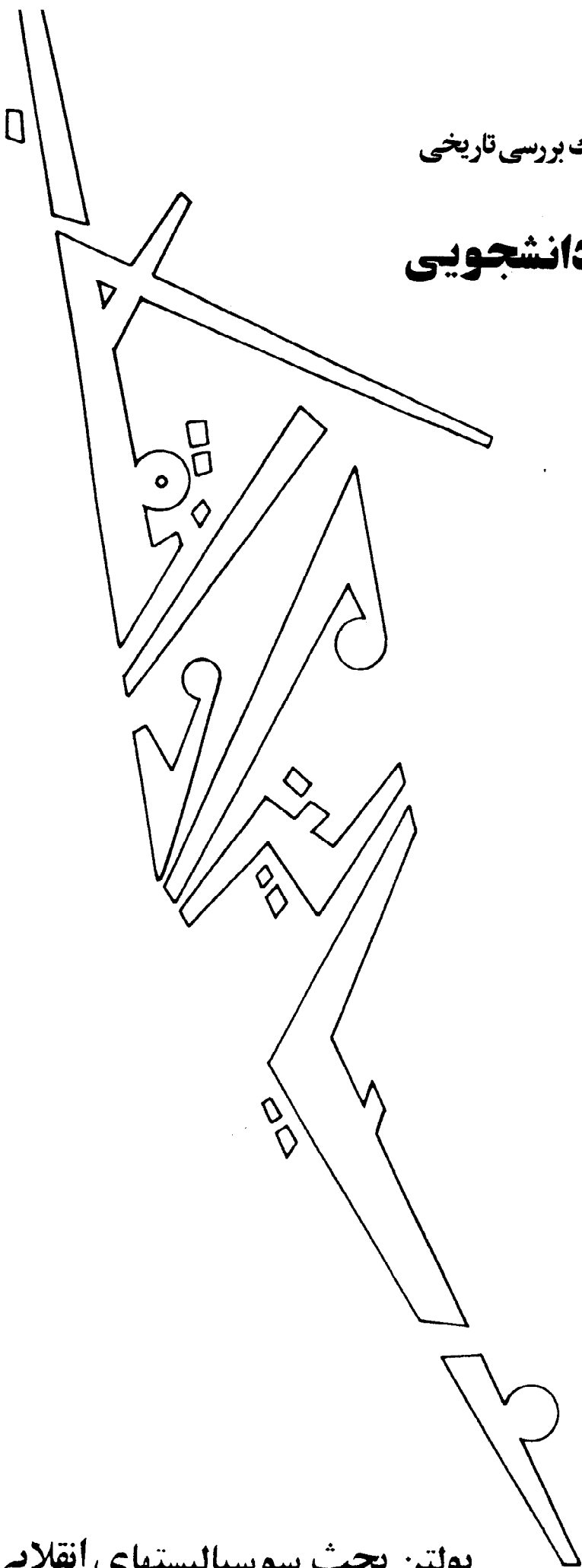


گذشته و حال: نهضت آزادی

روحانیت شیعه در ایران: یک بررسی تاریخی

سعید سلطانپور در جنبش دانشجویی

نقدی از راه فدایی



آدرس ما :

برای مکاتبه ، برای کمک مالی

OLIVIER LE COUR
44, RUE DE PATAY
75013 PARIS FRANCE

حادثی قطعی تشویریک ، عملی وتشکیلاتی از واقعیت وارونه رادر برابر خود قرار می دهند و با چرخش قطعی به سمت پرولتا - ریا ، سازماندهی پیشگام کارگری مستقل از روشنفکران خرده بورژوا و درگیری عملی در جنبش کارگری تحت برنامه عمل انقلابی و نه برنامه های حداقل فرمیستی راه طور جدی آغاز می کنند . آنان که به جای خودفریبی های وجدان های بی تفاوت ، مسیر مادگی حقیقی را پیش می کنند و به جای ایجاد جبهه های دروغین متکی بر "توافق" های گروه های روشنفکری ، اتحاد حقیقی مبارزان کارگری و به جای جبهه های ائتلافی سازش طبقاتی ، وحدت جبهه کارگری را عملی می کنند . آنان که تنها راه جلب متفقین پرولتاریا به انقلاب را نه در تعدیل مبارزه طبقاتی که در سرسختانه ترین مبارزه علیه بورژوازی تشخیص می دهند . . .

آیا این همه مشخص کننده سوسیالیسم انقلابی نیست ؟ ش - اما ، این ها جواب سوال من نیست ! (این ها را "کلی بافی" می داند .) این سوسیالیست های انقلابی که حامل این عقایدند ، چه کسانی هستند ؟ چرا نشریه به طور دقیق در این باره نگفته است ؟

ه - منظورتان نام و نشان شان است ؟

ش - نه ! منظور من این است که از چه گروه هایی آمده اند ؟ ه - از محافل ، گروه ها و گرایش های سوسیالیستی در سازمان های مختلف ، همچنین افرادی که در هیچ یک از گروه بندی های سنتی فعالیت نمی کردند . آنان را ، حال ، عقاید و اصول و روش کار سوسیالیستی مشخص می کند . آنان ، بدین خاطر از گروه بندی های سنتی بریده اند که ابزار انقلاب پرولتار - یائی نبودند و بدین خاطر خود را تحت نشریه سازمان نمی دهند که گروه بندی انقلابی سوسیالیست را بنیاد کنند . آنان ، می باید خود را از بندهای فرقه ای رها کنند . حتی کسانی در این راه قدم می نهند که هنوز تخته بند این علائق اند . کار جدی و روشنگری ، یا ، بر این تمایلات فائق می آید ، یا وقتی در می یابند که در این راه ، امتیاز و حق ویژه ای نخواهند داشت ، و میدانی برای تنگ نظری و زدوبند نخواهد بود ، کنار می روند و البته می باید کنار زده شوند . آیا شما نام و نشان

سوسیالیسم و انقلاب که انتشار یافت ، با خود مسائل جدیدی مطرح کرد . این بار ، ما به جای یادداشت هیات تحریریه گفتگوئی را برگزیده ایم که برخی از این مسائل را روشن می کند .

۱۸ سوال ۱۷ جواب !

گفتگوی یک شاک با یک هوادار سوسیالیسم و انقلاب

ش - من نمی توانم موضع مشخصی درباره ی نش - سوسیالیسم و انقلاب اتخاذ کنم . شما اول بگوئید این نشریه را چه کسانی منتشر می کنند ؟ چرا خودشان نگفته اند که کیستند تا ما تکلیف خود را بدانیم ؟ ه - گفته اند : سوسیالیست های انقلابی .

ش - اما این سوسیالیست های انقلابی که هستند ؟

ه - گفته اند : آنان که در برابر ایدئولوژی های بورژوازی و خرده بورژوازی ، بیانگر سوسیالیسمند ، و در برابر فرمیزم و سنتریسم ، انقلابی . آنان که وظیفه ی مرکزی این دوره را مبارزه در راه ایجاد گروه بندی طراز جدید (اتحادیه ای از سوسیالیست های انقلابی) تلقی می کنند . آنان که حاضرند ، و توانائی آن را نیز در خود می بینند که ، برای مبارزه ی جدی در راه تسخیر قدرت توسط طبقه ی کارگر و در راه بنیاد سوسیالیسم ، تشکیلات ، محافل ، اخلاقیات و پیش داوری های خرده بورژوازی را رها کنند و وظایف کنونی را واقعاً انجام دهند . آنان که تنها استراتژی انقلابی در ایران را انقلاب پرولتری (در شکل و در مضمون) و استقرار جمهوری شورائی می دانند ، از مبارزه ی پیگیر بر علیه هرگونه نفوذ پورتو - نیزم خرده بورژوازی در جنبش کارگری طفره نمی روند و این مبارزه را هرگز به آینده ای نامعلوم موکول نمی کنند . آنان که بنیاد فعالیت خود را قطعیت انقلاب اجتماعی قرار می دهند و خستگی ، شکست و وا خوردگی روشنفکران را به حساب توده ها واریز نمی کنند . آنان که به جای "بازی در بساط دیگران" ،

اینان راه می‌خواهید؟ مهم این است که سوسیالیسم - انقلابی بیان تمایلات و کوشش‌های پرولتاریای انقلابی است؛ و در این راه، امتیازی ویژه از آن فردی‌گروهی نخواهد بود. تنها سرسختی در کار واقعی وجدی آنان را محکم می‌زند.

آیا شما می‌گوئید، در هر شماره باید نام آخرین گروه یا فرد جدیدی را که به نشریه پیوسته است، اعلام کرد؟ به عقیده‌ی ما بهتر است این روش را به جبهه‌های دروغین واگذار کنیم. نیروهایی که هدف را آماجگی حقیقی برای انقلاب قرار داده‌اند، به دنبال این چنین سرافرازی‌های کاذب نخواهند رفت. این گونه "سرافرازی‌ها" با اهداف سوسیالیسم و انقلاب در تضادند. اول آن که، هر گروه و محفل و رشکسته‌ای با اعلام طرفداری خود از سوسیالیسم انقلابی به دنبال کسب اعتبار بیرون (به یاد دارید دهه‌ی ۵۰ها که، چگونه هر گروه و رشکسته‌ای با اعلام جانبداری از مبارزات مسلحانه برای چند صباح دیگری اعتبار کسب می‌کرد؟)، دوم این که، گروه‌ها با پافشاری بر سر اعلام نام خود در پیوستن به این مبارزه در راه گروه‌بندی جدید، در واقع بخواهند گروه خود را سازنده اتحادیه انقلابی جدید.

هنگامی که هدف برش از دموکراتیزم خرده‌بورژوازی، بنیاد گروه‌بندی نوین سوسیالیست‌های انقلابی و رویکرد به استراتژی و برنامه‌ی انقلاب پرولتری در مقابل قرار گیرد، به یقین بسیاری از روشنفکران انقلابیون کارگری که تاکنون خارج از کلیه‌ی محافل و فرقه‌های سنتریستی فعالیت می‌کردند، و از مجموعه‌ی افراد این گروه‌ها نیوسر بیشتند، به مبارزه‌ی متحد عملی و مسلکی بر اساس نشریه‌ی سوسیالیسم و انقلاب جلب خواهند شد.

ش - اما چه تضمینی هست که این نیز به انحراف کشیده نشود؟
ه - شما نقش خود را در این جریان فراموش می‌کنید. فرد انقلابی اجازه نمی‌دهد کسی از مسیر انقلاب پرولتری منحرف شود. او نقش خود را در این نمی‌یابد که منتظر بنشیند تا برای عملی تجویز شود. او می‌داند که عمل خود و جزئی از رهبری عملی انقلاب است. بنا بر این، شما موظفید که اجازه ندهید کسی منحرفتان کند. رهبری در یک جریان انقلابی کارگری دارای حقوق ویژه‌ای نیست. امر رهبری فقط معرف نوعی تقسیم طبیعی کار در ترویج و سازمان دهی فعالیت است. انقلابی است. ماهمه مسئولیم که به محض آن که خطائی از اصول اعلام شده و پذیرفته شده مشاهده کردیم، اعلام کنیم و افشا سازیم. به یقین، نشریه‌ی سوسیالیسم و انقلاب خود در انتشار این گونه افشاگری‌ها پیشقدم خواهد شد. بهتر است که به جای تسلیم شدن به وراجی‌های محافل خرده‌بورژواکل توجه خود را به وظایف مرحله‌ی کنونی و نوشته‌ها و عملکردهای سوسیالیست‌های انقلابی معطوف کنیم. هدف محدود نساختن مبارزه‌ی فعلی به چارچوب تنگ محافل و فرقه‌ها و اتحاد اصولی برای انجام وظایف اساسی در راه ایجاد رهبری انقلابی است. همه در این مبارزه سهیم گردیم و همواره بررسی کنیم و کنترل کنیم تا در تشخیص وظایف اشتباهی صورت نگیرد و در انجام تعهدات انقلابی سستی و

کوتاهی بروز نکند. این تنها ضامن پیروزی است. ش - اما چرا برنامه‌ی سوسیالیست‌های انقلابی مشخص نشده است تا ما تکلیف خود را بدانیم و ببینیم کی انحراف از اصول توافق شده صورت می‌گیرد؟

ه - مشخص شده است. مگر اسناد منتشر شده در شماره‌ی اول نشریه چه بودند؟ خطوط کلی مباحثات مطروحه پایه‌های اصلی توافق‌های سیاسی لازم در مرحله‌ی کنونی را تشکیل می‌دهند. در این اسناد دربارہ‌ی مسائل مهم استراتژی و برنامه‌ی سوسیالیستی (و تاکتیک و روش انقلابی)، تشخیص و تحلیل شرایط مشخص مبارزه‌ی طبقاتی در ایران (و تراژدی و چشم انداز این مبارزات)، تعیین وظایف تاریخی و مرحله‌ی مادر شرایط کنونی (و تشکیلات متناسب با شرایط و وظایف) نظر صریح و فرموله شده‌ای ارائه شده‌اند. قاعدتا، سوسیالیست‌های انقلابی توافق بر سر این مسائل را شرط آغاز مبارزه‌ی جدی در راه ایجاد آلترناتیو انقلابی تشخیص داده‌اند. اگر شما تشخیص می‌دهید که این کافی نیست، به عهده‌ی خود شماست که دلایل خود را توضیح دهید و در اختیار همه قرار دهید. این نحوه‌ی برخورد سوسیالیست‌های انقلابی است. بدین ترتیب، همواره در جهت تدقیق هر چه بیشتر پایه‌های وحدت پیش خواهیم رفت.

ش - اما اصول کلی ایدئولوژیک مشترک کدام است؟ چرا این اصول بیان نشده است؟

ه - زیرا تئوری به طور عام وجود ندارد. مبارزه‌ی تئوریک، بیان مبارزه‌ی طبقاتی در عرصه‌ی تئوری است. تئوری، صحت خود را در آخرین وهله، در مبارزه‌ی مشخص طبقاتی می‌یابد. بر اساس جمع‌بندی یک رشته تعاریف مجرد، نمی‌توان دریافت، آیا جریان عقیدتی سازمانی مشخصی معرف یک جریان سوسیالیستی انقلابی در مبارزه‌ی طبقاتی هست یا نیست. جمع‌بندی خلاصه‌تر از آنچه در اسناد مذکور ارائه شده کاملاً بی‌فایده است؛ زیرا برای تشریح آن مجدداً باید اقل همان اسناد را نوشت!

ش - اما منظور من این نبود. منظور من اعلام پذیرش یا رد مارکسیزم - لنینیسم بود.

ه - شما، اما، منظور را درست بیان نمی‌کنید! شما، قاعدتا، خود درک مشخصی از این مقوله دارید. پس بر عهده‌ی شماست که بر اساس این درک توضیح دهید که آیا هستند یا نیستند.

سوسیالیست‌های انقلابی، اگر شایسته‌ی این نام باشند، قصد پنهان کردن خود پشت نام کسی ندارند. همان طور که پشت نام سازمان‌ها نیز پنهان نمی‌شوند. (بیساد بیاورید که لنین پلخانف را شامی آورد که در کتساب اختلافات ما، در همان صفحات اول، به نام کلیه‌ی اعضای محفل اظهار کرد: "ما به هیچ رومی‌خواهیم حیثیت و اعتبار یک نام بزرگ را پوششی برای برنامه‌ی خود قرار دهیم.") مارکسیزم - لنینیسم یک ایدئولوژی متکی بر یک نظام "جهان شمول" نیست. این آگاهی کاذب است که طبقات ذینفع در پوشاندن واقعیات مبارزه‌ی طبقاتی ترویج می‌کنند. مارکسیزم - لنینیسم علم شرایط رهاگی طبقه‌ی کارگر است. این بسیار مشخص است. با وفاداری به یک

ایدئولوژی "جهان شمول" نمیتوان این محتوای مشخص را بیان کرد. سوسیالیست‌های انقلابی به جای این شیوهی غیرعلمی، مبارزه‌ی واقعی مسلکی را پیش می‌نهند. یعنی، مبارزه در راه جلب پیشگام پرولتری به جمهوری شوراها و دیکتاتوری پرولتاریا یعنی، دردورانی که شرایط عینی رهایی پرولتاریا فراهم شده است، غلبه برحکمران تاریخی رهبری پرولتاریا را مهم ترین وظیفه‌ی خود تلقی می‌کنند. آیا به عقیده‌ی شما مارکسیزم - لنینیسم به روش دیگری متکی است؟

ش - تروتسکیست چطور!؟

ه - شما از درک مطلب طفره می‌روید. باز، منظور شما از این پرسش چیست؟

ش - آیا بر اساس درک خودشان از مارکسیزم - لنینیسم، از استالین دفاع می‌کنند یا از تروتسکی؟

ه - بدیهی است در برداشت‌های خود از تاریخ جنبش کارگری از مواضع کلیه کسانی که معرف سوسیالیسم انقلابی بوده‌اند، دفاع خواهند کرد! این خود ضرورت بررسی تاریخ جنبش کارگری را آشکار می‌کند.

ش - مسئله‌ی بسیار مشخصی مطرح شده است. گفته می‌شود این نشریه تروتسکیستی است. آیا با انحراف تروتسکیستی مبارزه خواهند کرد یا خیر؟ چرا در این مورد موضع خود را روشن نکرده‌اند؟

ه - در گفتار و در کردارشان دقیق شوید و حساب کنید، آیا سوسیالیست انقلابی هستند یا خیر. مسئله این است!

لیکن آنچه شما انحراف تروتسکیستی می‌نامید و معتقدید، مسئله‌ی مهمی برای جنبش کارگری در مرحله‌ی کنونی محسوب می‌شود، کوتاهی نکنید، بنویسید و افشا کنید. سوسیالیست‌های انقلابی بررسی جامع و مشخص تاریخ جنبش کارگری را در مقابل خود قرار داده‌اند. خود آن‌ها نیز قاعدتاً هرگاه هرگونه انحرافی از اصول انقلابی مشاهده کنند افشا خواهند کرد. همان گونه که تاکنون کرده‌اند. اما روش صحیح این گونه افشاکاری‌ها با روش پیشنهادی شما متفاوت است. تئوری انقلابی نه حاصل تراوشات مغز یک فرد است و نه نتیجه‌ی خودبه‌خودی مباحثات مابین "تئوریستین"ها؛ بلکه مبین کل تجربه و تفکر انقلابی در همه‌ی کشورهای دنیا در یک دوره‌ی طولانی تاریخی است. باید نخست این کلیت را با شناخت و سپس اهمیت سهم افراد در تکامل (یا انحطاط) تئوری انقلابی را درک کرد. تنها به اتکاء چنین شیوه‌ای می‌توان محدودیت‌های تاریخی تجربی مارکسیست‌های مشخص را در ادوار مشخص و نسبت به این کلیت سنجید، و همین طوری فشارهای مشخص طبقاتی را که باعث انحطاط‌های مشخص در زمان‌های مشخص شده‌اند.

سوسیالیست‌های انقلابی ایران نیز باید بر اساس توانایی و تجربه‌ی خود در کاربرد و تکامل این روش و دربار شناخت و تدقیق اصول انقلابی سهم خود را ادا کنند. قبل از انجام این وظایف، و در همان آغاز کار، نمی‌توان با اعلام وفاداری به مارکسیزم - لنینیسم و یا چند اظهار نظر کلی

برله یا بر علیه تروتسکی یا استالین گریبان خود را خلاص کرد. مشکلات فعلی تئوریک جنبش انقلابی در ایران را با برچسب زدن یا گزیدن نمی‌توان حل کرد. پیش دآوری‌ها و پیش فرض‌های ناروشن و بی‌محتوا را باید به کنار زیم تا بتوانیم از عهده‌ی کار جدی برآئیم. سوسیالیسم و انقلاب نمی‌تواند همدم روشنفکران بی‌فرهنگ خرده‌بورژواشود. آنان هنگامی که از این انحراف یا آن انحطاط سخن می‌گویند، همواره هدفشان فقط پوشاندن کوتاه بینی خودشان است!

ش - شما آن چنان از سوسیالیست‌های انقلابی صحبت می‌کنید که گویی هم‌اکنون جریان‌ی منسجم و یکپارچه تحت این عنوان پدید آمده است.

ه - هم‌اکنون گرایش‌های مشخصی از سازمان‌های متفاوت و افراد و محافل بر اساس اهداف این نشریه متحد شده‌اند و مبارزه در راه ایجاد یک سازمان انقلابی مداخله‌گر را در سطوح تئوریک، عملی و تشکیلاتی آغاز کرده‌اند. شاید به نظر شما چیزی نباید و بی‌شک در مقایسه با وظایفی که در مقابل ماست، هنوز کار ابتدائی است و نتایج اندک.

این فقط نشان می‌دهد که راه دراز و دشواری در پیش است. تئوری و برنامه‌ی ارائه شده نیز همان است که بر اساس تجربه و سوابق کنونی سوسیالیست‌های انقلابی به دست آمدنی بوده است. این کافی نیست. اما، این تنها

دست آورد ماست. هم‌اکنون، این تنها معرف استمرار سنن انقلابی پرولتاریا در ایران است. در آینده، بسته به میزان مبارزه و تلاش سوسیالیست‌های انقلابی، یا کیفیت کار فعلی اعتلا می‌یابد و یا کیفیت مناسب تری جایگزین آن می‌شود.

اما، امروزه، سوسیالیست‌های انقلابی در حد توانایی فعلی خود و متناسب با سطح مشخص شکل‌گیری، فعالیت و سازمان‌یابی خود، چنین نشریه‌ای را با چنین اهدافی ایجاد کرده‌اند و انجام وظایف خود را بر اساس وحدت برکردن سازمان می‌دهند. طبیعا، نشریه (وهیات تحریریه‌ی آن) تحت مسئولیت این نیروهای مشخص قرار دارد.

ش - اما گرایش‌های دیگر چه می‌شود؟ مگر فقط همین‌ها سوسیالیست انقلابی‌ند؟ آیا این نحوه‌ی برخورد سکتاریستی نیست که بخشی از سوسیالیست‌های انقلابی برای گرایش‌ها دیگر تعیین تکلیف کند؟

ه - بدون تردید، سوسیالیست‌های انقلابی بیشتر از طرز فداران متشکل و منفرد این نشریه مشخص می‌شوند. بدون تردید، یا دیگران به تدریج بر اساس همین اهداف متحد خواهند شد و یا راه مناسب تری را پیش خواهند کشید. در این صورت، در ضمن کارشاید دنیا به چنین نشریه‌ای سپری شود و ارگان‌های دیگری جایگزین آن شوند. این فقط نقطه‌ی شروع را نشان می‌زند. سوسیالیسم و انقلاب، اما، روشی را پیش نهاده است که کلیه‌ی انقلابیون بتوانند در انجام وظایف این دوره به دور از هرگونه فرقه‌گرایی، متحد شوند و در تبدیل نشریه‌ی فعلی به یک ارگان واقع‌سراسری و سازمانده انقلابی سهم خود را ادا کنند.

ش - اما چه کسی تعیین خواهد کرد که سوسیالیست انقلابی

کیست؟ هیئت تحریریه‌ی کنونی این نشریه بر چه اساسی برای خود حق ویژه‌ای قائل می‌شود؟

ه - سوسیالیست‌های انقلابی تنها بایک حق پافشاری می‌کنند و آن حق سازماندهی خود برای انقلاب است. این بدان معنی است که ماحق انجام وظایف این دوره، یعنی حق آغاز مبارزه و حق آغاز آن بدون اجازه‌ی قلبی محافل و فرقه‌های سنتریستی را برای خود قائلیم. این بدان معنی است که حتی اگر یک نفر بودیم، به انتظار روز فرخنده‌ای که سرانجام سازمان واحد انقلابی همه‌ی سوسیالیست‌های انقلابی وارد میدان شود، نمی‌نشستیم؛ بلکه، در حین شناخت اصلی و به محض شناخت، انجام وظایف خود را آغاز می‌کردیم. تعیین سوسیالیزم انقلابی نیز حق ویسژی‌هیات تحریریه نیست. همه‌ی سوسیالیست‌های انقلابی، از جمله آنان که هنوز جانبدار نشریه‌ی فعلی نیستند، در این امر سهیم‌ند. تنها معیار آنان در تشخیص آن، در تحلیل نهائی، پراتیک اجتماعی است. این معیار در مورد خود هیات تحریریه نیز صدق می‌کند.

ش - این طور که نمی‌شود! مثلاً، فرض کنیم فرد ایک گروه جدید خواهد در این نشریه همکاری کند و در نتیجه دهیات تحریریه‌ی آن نیز شرکت داشته باشد؛ باید چه کسی را ببینید؟ ه - هیچ کس! نظریات خود را می‌نویسد، اگر مایل بود در اختیار نشریه قرار می‌دهد؛ وگرنه خود منتشر می‌سازد. همه‌ی سوسیالیست‌های انقلابی، هر جا که باشند، از جمله هیات تحریریه، نظریات و پیشنهادات ارائه شده را بررسی خواهند کرد، نکات مورد توافق و نقاط اختلاف را روشن خواهند کرد و سپس قضاوت خواهند کرد. اگر (پس از دوره‌ای از بحث) توافق لازم و کافی وجود داشته باشد، طبعاً هم طرفداران این گروه و هم طرفداران نشریه از آن مطلع خواهند شد و به این نتیجه خواهند رسید که باید با هم دیگر فعالیت کنند. بدیهی است که هر گونه امکانات جدیدی که بدین وسیله فراهم می‌شود، در خدمت نشریه نیز قرار خواهد گرفت (از جمله عضویا اعضا جدیدی برای هیات تحریریه‌ی آن). پس چرا نمی‌شود!؟

ش - آخر به این سادگی که نیست! باید مذاکراتی صورت بگیرد و توافق هائی فرموله شود. این امر مهم را نمی‌توان به تصادفات واگذار کرد. کدام کانال تشکیلاتی مشخص و معیار های روشن از جانب هیات تحریریه برای انجام این مباحثات پیشنهاد شده است؟ آمدیم، کسی نخواست به این بحث‌ها پاسخ بدهد! آیا سوسیالیست‌های انقلابی باید منتظر بنشینند تا عاقبت مسیر پیشنهادی شما طی شود؟

ه - تصادفی در کار نیست. به یقین، مباحثات و مذاکرات ضروری‌اند، به طور مفصل هم. به یقین توافق‌ها هم باید به نحو دقیق مشخص شوند. اما، این همه، باید به طور علنی و در سطح کل جنبش انجام پذیرد (مثلاً، در صفحات نشریه!). مذاکرات و مباحثات، آری! اما، معاملات، خیر! قول و قرارها پشت پرده به کار سوسیالیست‌های انقلابی نمی‌آید. سوسیالیست‌های انقلابی به این خاطر شایسته‌ی این نام‌ند که در موقعیت‌های متفاوت خود مشغول انجام وظایف این

دوره‌اند. شرکت و درگیری در این مباحثات خودبخشی از وظایف این دوره را تشکیل می‌دهد. بنابراین نه کسی منتظر می‌نشیند تا پس از مذاکرات رهبران با یکدیگر تکلیف‌ش روشن شود، بلکه وظایف خود را انجام می‌دهد، و نه کسی انجام این مباحثات را به تصادفات واگذار می‌کند.

ش - آمدیم و هیات تحریریه از انتشار نظر خاصی خودداری کرد! توقت تکلیف این مذاکرات چه می‌شود؟

ه - مگر هیات تحریریه حق انتشار را از دیگران گرفته است؟ آن صاحب نظر به طور مستقل اقدام خواهد کرد و نظر خود را منتشر خواهد ساخت. همه خواهند دید و قضاوت خواهند کرد؛ و از جمله طرفداران نشریه.

ش - چه تضمینی است که قضا یا بر طبق این پیش بینی‌ها پیش برود؟ یا این روش دلخواه شما، از کجا معلوم که به طرف آن را شزم بی‌در و بی‌کریبش نرویم؟

ه - هیچ گونه تضمینی را نپذیرید! ما تأکید را بر این می‌گذاریم که شور و اراده‌ی انقلابی لازم است و تصمیم قطعی برای ساختن سازمان انقلابی، قطعی این است که چنین سازمانی وجود ندارد و تا زمانی که ساخته نشده است، شکست‌های دردناک تری را در پیش داریم. این هم قطعی است که فرقه‌ها و محافل موجود که آکنده از روحیات خرده بورژواژی‌نبدبه چنین سازمانی تبدیل نخواهند شد. سوسیالیست‌های انقلابی باید به این "میراث" پشت کنند؛ باید، به رغم فقدان سازمان انقلابی و به رغم پراکندگی حال، تجدید سازمان فعالیت انقلابی را اساسی ترین وظیفه‌ی خود تلقی کنند. قطعاً این تنها راه مبارزه در راه ایجاد رهبری انقلابی است. در این راه، در ضمن راه، به تمام مسائل مربوط به چگونه‌گی ایجاد قطعی یک سازمان منسجم از انقلابیان سوسیالیست نیز باید پاسخ داده شود. این تنها راه بیرون کشیدن پیشگام انقلابی از شرایط فلاکت بار شکست کنونی است. راه‌های پیشنهادی روشنفکران خرده بورژواها ما نا سازگاری با وضع مقرر است آنچه پیشنهاد می‌شود همان است که بود. یا اصولاً چیزی پیشنهاد نمی‌کنند! در انتظار رفع خستگی و خوردگی خودند! مضافاً به این که، روش پیشنهادی سوسیالیزم و انقلاب به دلخواه تعیین نشده است. این روش متکی بر بنیاد دئی است که هر روز بر اساس جدیت و تلاش ما استوارتر خواهد شد. توافق‌های اصولی کنونی که پایه‌های وحدت سوسیالیست‌های انقلابی را تشکیل داده‌اند، بر سر مهم ترین مسائل فعالیت انقلابی در این مرحله‌اند. این برای ما شرط لازم و کافی برای امیدوار بودن به توافق اصولی تر بر سر مسائل را فراهم می‌سازد. ما بقی را تلاش ما و مبارزه‌ی طبقاتی تعیین خواهد کرد.

ش - ولی این ها قانع کننده نیست! نه تنها من بلکه بسیاری دیگر از مبارزین فعال در شرایطی هستیم که نمی‌توانیم و نمی‌توانیم با ایده‌این سادگی قانع شویم و باز به آلت دست تبدیل شویم. راه شما فقط یک پیشنهاد است. باید بیشتر فکر کرد و احتمالات دیگر را نیز در نظر گرفت. آیا شما می‌خواهید همه‌ی افراد نظیر من پاسخ دهید که روشنفکران فردگرای خرده بورژوا و خاص‌ل خود را به مثابه ایدئولوگ‌های نظم موجود حفظ می‌کنند!؟

گذشته و حال نهضت آزادی

نامه‌ی اخیر بازرگان (نهضت آزادی) (۱) باعث شد ،
پرسی برای 'اپوزیسیون' مطرح شود: نامه‌ی مردادماه ۴۱۰
آن، نویدشورش ۱۵ خرداد می‌داد؛ نامه‌ی خردادماه ۵۷ آن نوید
تغییر حکومت، حال اوضاع از چه قرار است؟
از خود نامه هیچ نکته‌ی نمی‌توان دریافت. شاید
نکته خود نامه باشد.

آئینی که بازرگان (و نهضت آزادی) برای وضع موجود تجویز
بزمی کرد، خود به وضع موجود بدل شده است. "اسلام روح عزیز حزب"
است و "نظم اسلامی عادلانه‌ترین نظم اجتماعی سراسر تاریخ"
(اعلامیه‌ی نهضت آزادی، ۱۳۴۱). نظمی که فرد را از جا معسسه
تفکیک می‌کند، جامعه‌ی انتزاعی را بر بنیاد فردی می‌نهد، و در
نتیجه تنگ نظری را در افراطی‌ترین شکل خود حاکم می‌کند.
این نظم، "روح عزیز" خود را در "حزب الله" پیدا کرده است و
تاریخ خود را در "آئینده‌ی تاریک".

حال، تنها اعلام رسمی نتیجه‌ی آن، یعنی خود واقعیت، به
بازرگان خصلت مخالف می‌بخشد. "از کلیه طبقات و قشرها
ورنگ‌ها و وجه‌بسیار از یائین شهرها و دست‌به‌دهان‌های به
اصطلاح مستضعف" به سراغ "ما می‌آیند که در دلدل‌ها و سوزها و
نا رضائی‌هایشان را بگویند. چون زیست‌حدا را می‌تاریک و
ضخیم‌ماشین‌های با دیما می‌آی زبرکش با اسکورت ژ-۳ صد ای
شان به گوش آقاییان نمی‌رسد." تحمل نا پذیرگی جمهوری
اسلامی را نشان می‌دهد. "پس از سه سال و نزدیک چهار سال غیر
از خون و خرابی، غیر از زلزلیریز شدن زندان‌ها و قبرستان‌ها
در همه‌ی شهرها، غیر از صف‌های طولانی و کمبود گرانی، غیر از
بیکاری و بی‌پولی، بی‌خانمانی و شعاری‌تکراری و آئینده‌ی تاریک
یک چه ارمان" آورده است؟ آن‌جا که "احتمال و اتمام
یک طرفگی، اغوا، اخذ به حیا، ارباب، تحمیل، ریا، تظاهر و
بطلان غیر قابل دفاع و انکار می‌شود." آن‌جا که تحصیل و شغل
و حیره و حتی ورزش به دست چین‌شده‌های خاص "انحصار
می‌یابد." آن‌جا که "تفتیش عقاید" حاکم است و "جو وحشت و
ترور". آن‌جا که "انتقام‌های دو طرفه و از هم گسیختگی ملی"
به نحو فاجعه‌آمیز رخ می‌دهد. "آقاییان" در نمودن "جهش‌های
خمسانه‌ی هولناک" افراط می‌کنند؛ "به‌حای حیات و نعمت
وراء فت و روشنائی، تخریب و خشونت و خصومت" آشکار می‌کنند.
به نحوی مفرط، بی‌توجه به اینکه به کجا دارند می‌روند. (۲)

لحنی سرزنش‌آمیز و در عین حال نگران. در این همه
چه تعبیری نهفته است؟ هگل را می‌توان در تاریخ جهانی را بازنمون
ده آنرا "طنز تاریخ" نام نهاده است. این طنز همه
آن مخالفین بر می‌گردد که خود را بر بنیاد مخالفت با وضعی
قرار می‌دهند که از مناسبات واقعی، اشباح و اصولی‌ناشی شده که
که بنیاد خود آنان است. نامه‌ی بازرگان این طنز است که
صورت رسمی به خود گرفته است.

البته، فی‌المثل، کروی می‌تواند نهضت آزادی را
علت فساد و بحران بخواند. یا ایران آزاد (یک ارگان سلطنت
طلب) برای خنثی کردن رقیب تازه نفس خود، بازرگان را به
عنوان "آخرین مهره‌ی استعمار" افشا کند. یا شورایی
ملی مقاومت تصور کند که به رفع تناقضات رسمی خود قادر
می‌شود. این همه، اما، در اصل مطلب تغییری نمی‌دهد.

اگر فقر، سیاه‌روزی و خانه‌خوابی بیان شده است و
شکست یک "ایدال" (نظم اسلامی)؛ اگر اوضاع بدین گونه
تحمل نا پذیر است که دیگر نمی‌توان به مخالفت با آن بر
نیامد. خود این مخالفت چه نحوی تغییری طلب می‌کند؟
"انتقاد مریه معروف" می‌باید به "اصلاح و بقای" حکومت بر
آید، مخالفت می‌باید به صورت "گروه‌های قانونی و لسی
غیر موافق" ظاهر شود، به صورت گروه‌های "مخالف وفا -
دار". (۳)

حال آن که "عامه‌ی مردم" به جای "تخصیص سیاست"
(سیاست عملی) به "نتیجه و حصول" نگاه می‌کنند. شده
ها را با وعده‌ها می‌سنجند. "یا" داده‌ها را با گرفته‌ها
می‌سنجند. (۴) در این صورت، آیا آنان علیه وضع موجود به
نحوه‌ی یکال مخالفت نخواهند کرد؟ این یک هشدار به کل
اپوزیسیون می‌تواند باشد؛ که یا با بیان سیاسی تحمیل
نا پذیرگی نظم مخالف است و یا با نحوی بیان سیاسی. و
آنگاه آیا "عامه‌ی مردم" در سیمای حقیقی اپوزیسیون دقیق
تر نخواهند شد؟

ارتجاع نتوانسته است جز با اعمال مداوم جبر قهر
آمییز، با خشونت دیوانه‌وار، بنیاد حکومت خود را مستقر
کند. همین، امروزه، به صورت خطر برای بنیاد حکومت و
نظم و مذهب و خانواده در آمده است. "یکدل‌مردگی و وازدگی
نسبت به دین و ایمان نریا گشته است." جامعه "به سه طبقه‌ی
متارومتحیر و مطرود" تقسیم شده است. (۵) طبقه‌ی "مطرود"
(عامه‌ی مردم) چاره‌ی خود را در طرد کل وضع موجود می‌یابد.
آنچه می‌باید "چاره‌ی می‌بود، یعنی بیرون کشیدن توده‌ی مردم از
زندگی سیاسی، خود چاره‌ی نا پذیر شده است.

ایدئولوگ‌ها و سیاستمداران که در حکومت‌های موقت
مهاجر مترصد فرصت‌زد، زرنال‌هایی که داعیه‌ی پرستیژ
سابق خود می‌کنند، شاهزادگان مدعی تاج و تخت، رؤسای
جمهور و وزرائی در انتظار فرصت، روشنفکرانی درمانده‌ی
بی فرهنگی خویشتن ولیکن مدعی فرهنگ - در این محیط
چه چیزی می‌توانند لگرم‌کننده‌تر از این باشند که فقدان چاره
به نحو رسمی اعلام شود؟ زیرا چاره‌ی اثر خود را بخشیده است.
نه توسط ناجیان، بلکه توسط حکومتی که حقارتش (شرایط
حکومتش) آنرا به صورت ناجی در آورده است. در حقیقت،
به کار گرفتن افراطی‌ترین شکل در بند کشیدن توده‌ها تنها

چاره بود. برای معانعت از تخریب جامعه‌ی کهنه و بسری تخریب کلیه‌ی اشکال اعمال قدرت نوین؛ قدرتی که نمی‌تواند به نفع طبقاتی زنجیر شود، به صورت توده‌ئی که تمایلات باطنی خود را آشکار می‌کند و آن را به نحو غیر قانونی در ابتکار، اراده و عمل بلا واسطه‌ی خود نشان می‌دهد. "چاره" (ضد انقلاب) از عناصر حاشیه‌ئی جامعه‌ی کهنه که خود را به انقلاب متصل می‌کنند مایه می‌گیرد: لومین پرولتاریا، نودولتانی که ناگهان امتیازاتی کسب کرده‌اند، تمایلات ارتجاعی در جنبش عمومی دموکراتیک که رهبران و سازمان خود را می‌یابد. سلطنت طلبی ضد انقلابی بود که پس از قیام بهمن ماه در حاشیه قرار گرفت. در حالی که این نوع اخیر، تازه خود را به صورت حزب الله (به مفهوم گسترده) ظاهر کرد. این نیروی تنهادر "عدم قانونیت" انقلاب سهم شدت آن را در یک جنگ داخلی از پای بند ازد. و نتایج آن که "عامه‌ی مردم" می‌بینند: "عبادت و اطاعت ظاهری و اجباری" و "اعد-ام‌های آب خوردنی و انحصارگری". دانشگاه‌ها را "بسته‌اند" و "مغزها را فراری" داده‌اند. تقلیل فاحش تولید، ترقی سرسام‌آور واردات و در افتادن از خود کفائی، تورم قیمت‌ها و کسری دائم التزاید بود. "منزوی شدن ایران نو-انگختن و همگامی دولت‌ها و همسایه‌ها علیه آن". "قرارداد سخاوتمندانه‌ی دو میلیار دد لاری با دولت نظامی آمریکا ترکیه و با کره‌ی شمالی". "قرارداد به تصویب مجلس نرسیده‌ی الجزایر و مقدمات و تبعات آن که منتهی به از دست رفتن ذخائر رزی و روی کار آمدن ریگان، سلطه‌ی آمریکا و صهیونیسم در اروپا و در منطقه گردید." (۶)

اگر حکومت تنها از طریق جنگ داخلی قادر به نجات حکومت خودش، منتها از طریق خود این عمل شرایط حکومت خود را از دست داد. عناصر ضد انقلاب که خود را از طریق جریان انقلاب برکشیدند، نهادهائی که خود را به انقلاب متصل می‌کردند، دیگر نمی‌توانند از "انقلاب" امتیازی برای خود دست و پا کنند. جنگ داخلی مرحله‌ئی است که در آن به یک "دسته‌ی خاص مسلح" مبدل می‌شوند. وظیفه‌ی این جنگ احیاء نظم و اعتبار است. این جنگ نمی‌تواند در مقابل تمایلات انقلاب خود را به یک نوع پرنسیپ متکی کند، بلکه می‌باید فقدان اصولیت را به صورت پرنسیپ خود درآورد. لیکن نیروهائی که خود را بر پرنسیپ جنگ داخلی و یغماگری نهاده‌اند، به سادگی نمی‌توانند خود را با نتایج (غیر ارادی، غیر آگاهانه) اعمال خود تطبیق دهند. نهادهای جزئی، افرادی که از طریق سلسله مراتب کار ریزمائی وحدت می‌یافتند، بوروکراسی را می‌گردانند. این قوه‌ی مجریه بود که با این اعمال و نیروها انطباق می‌یافت. و حال، می‌باید خود به صورت جزئی از همان دستگاه، تابع انتظامات آن و تمایلات آن درآیند. می‌باید امتیاز خود را نه به مثابه نیروئی که دستگاه را کنترل می‌کند، بلکه به مثابه کارکنان آن بگیرند. دولت در این تناقض، نمی‌تواند تثبیت شود، نمی‌تواند کارکرد خود را به صورت تجدید ساختار نظم ایفا کند. نمی‌تواند بدون تغییر که حتی در "بالا" مسالمت آمیز نخواهد بود، خود را با شرایط حکومت سیاسی وفق دهد.

اگر مردم به شرایط نکبت با رزنجیر شده‌اند، لیکن هنوز با انطباق خود با همین شرایط فاصله دارند. "مطرد شدن" هنوز به صورت شرایط تاریخی و اخلاقی در نیا مده است و آنان تحمل ناپذیری وضع و چاره ناپذیری تغییر آن را حس می‌کنند. ارتجاع هنوز از یک دوره‌ی جنبش انقلابی توده‌ئی خلاصی نیافته که خود را در آستانه‌ی انفجار مجدد جا می‌یابد. هنوز نیروی انقلابی اجتماعی تا رومار نشده است. آنچه بر باد رفت، پیش قضاوت‌های عمومی ماقبل انقلاب بود. یعنی، آنچه، فقط امروزه در میان اپوزیسیون‌ها جرگران جا ناسته همه‌ی اپوزیسیون خود را با این خاطرات سرگرم می‌کند. ولیکن تجربه‌ی توده‌ئی خود انقلاب، سر آغاز هر حرکت توده‌ئی آتی خواهد بود. همراه آن، آنچه مردم خواهند "داد" در مقابل "وعده‌ها" نخواهد بود. آنان، انقلاب را به صورت خلقی (در هم شکستن ماشین دولتی) و سوسیالیستی (فتح قدرت) آغاز خواهند کرد. شعار بلا فصل انقلاب، "دولت از بالا تعیین شده نه" خواهد بود.

به همین خاطر، هشدار بازرگان به مجموعه‌ی طبقات حاکم، ایدئولوگ‌ها و سیاستمداران شان است. سیر قهرانی نیروهای مولد جا می‌تواند موجب شود که مورد دیگر در حیطه نظم و اعتبار رقرار نگیرند. فساد به چنان حدی می‌رسد که ادامه‌ی حیات بدین شیوه دیگر میسر نمی‌شود. آنچه علیه دشمنان نظم و اعتبار به کار گرفته شده می‌تواند ریشه خود نظم و اعتبار را بر کند. و آنگاه دیگر اپوزیسیون هم چه محلی از اعصاب خواهد داشت؟

بازرگان به صراحت اعلام می‌کند: اوضاع، باید، به روال عادی برگردد.

یعنی، در بند کشیدن توده‌ها مقدمه‌ئی بر حل بحران عمومی دولت خواهد بود. این همان واقع‌گرائی سیاسی طبقات حاکم است که در صفحات آتی رویدادها، بارها و بارها، تکرار خواهد شد. این وعده‌ی نظم خواهد بود که آنان را قابل اعتماد خواهد ساخت و نه داعیه‌ی تغییر شرایط. و در این صورت خود بازرگان روح سپری شده‌ئی بیشتر نخواهد بود.

به این نتیجه، می‌خواهیم، از طریق مقدمات تاریخی با زگردیم. "توسل به مذهب" چگونه "آینده‌ی تاریک" به ارمغان می‌آورد.

۲

نامه‌ی بازرگان در دفاع از "نهضت آزادی" است در مقابل "تلاش پیگیری علت برای شکستن بت شخصیت سران نهضت" (۷) گروهی که به "قول مدعیان عده و وعده‌ای ندارد". ولیکن در معرض "منفور و مطرود ساختن" است. گروهی که خود را در معرض تفکر اساسی قرار داد بی‌آنکه نماینده‌ی آن شود. و حال دلیل می‌آورد که "هیچ‌گاه در یوزگی قدرت نکرده‌اند و طلبانسه کنار رفته" است. گروهی که نماینده‌ی لیبرال دموکراسی است، بی‌آنکه در معرض آن قرار گیرد. "مخالف وفادار" و "ولایت فقیه" و "موافق" قانون مشروطه: "آزادی‌های قانونی"، "عدالت

تلیفاتی"، "آزادی عقیده و بیابان قلم و اجتماع در چارچوب قانون" برای برکشیدن "خود" - زیرا اپوزیسیون "فتودالها"، سرمایه داران، ضدانقلابی ها، نامسلمان ها، شاهي ها، ساواکي ها، خلقی ها و بنی صدری ها " مطرود است. باری، گروهی که "داعیه و دشمنی با کسی" ندارد (۸) این گروه توسری خورده، زبون و بی مقدار، در عین حال، مهم ترین مشغله ی فکری (زدوبند) اپوزیسیون مهاجراست. به خودنقش شوالیه ی نجات بخش می گیرد. گروهی تعویض ناپذیر، به خاطر تمایل دوگانه اش، که نه می تواند یکسره کناره گرفته شود و نه بی هیچ جریانی سازگار شود. به خودنقش تعویض قدرت حکو - متی می گیرد.

این گروه از چه پرداخته شده است؟ برخلاف "مدعیان" از "قدیمی ترین و اصیل ترین مبارزین بنیانگذاران انقلاب" (۹) بگذارید، به این مبارزه ی (وانقلاب) "اصیل و قدیمی" بپردازیم.

نهضت آزادی در آغاز دهه ی ۴۰ شکل گرفت. ولیکن اصل آن، به صورت یک حلقه ی ایدئولوژیک، به دهه ی ۲۰ بازمی - گردد. دوره ای با بحران تجارت خارجی و تغییر تناسبات قوا در اقتصاد جهانی، شکل گیری ناسیونالیسم برای کنترل "اقتصاد درانی" (عمدتاً، نفت) و تبدیل دولت به ابزار جهت تشکیل یک قشر صنعتی (که نهایتاً، عملکردهای کارفرمایی را مابین خود و بینگاه های دولتی تقسیم می کند) و تمایل توده های شهری به مشارکت اجتماعی و باز توزیع اقتصادی. دوره ای که هنوز نقش های اجتماعی تشییست نشده اند؛ و هنوز گروه های اجتماعی به نحو صریح متمایز نشده اند. قیام های منطقه ای: قیام خراسان (۱۳۲۴)، قیام آذربایجان (۵ - ۱۳۲۴) و قیام اهل بازرگان (۵ - ۱۳۲۴)؛ اعتصابات کارگری؛ خاصه اعتصاب ۱۵ هزار کارگر صنعت نفت جنوب در تیرماه ۱۳۲۵؛ و قیام های شهری؛ خاصه سی تیر ۱۳۳۱. خصلت "تعیین نشده" و انجاری میزان دوره رانموداری - کنند. 'ملیون گاه در پی جنبش و گاه علیه آن ند. خود، قانون" امنیت اجتماعی" را علیه اعتصابات و تظاهرات به مجلس بردند. ملایان و اوپاش در ترور رزم آرا سهیم بودند. آن کودتا (ی رزم آرا) ناموفق شد و صدق بر سر کار آمد. لیکن خود، نیروی کودتا علیه 'ملیون' شدند و 'ملیون' که در معرض کودتا می شدند، حرکت و استکار مردم انقلابی را منع می کردند؛ خود را به سلطنت مشروط می کردند. سلطنت، اما، پیکره ی محتضرمی نمود. در جنگ بین الملل، جانب "متحدین" را گرفته بود و هنوز پس از اشغال ایران باز بدان "اتحاد" متمایل می بود. برای تبدیل خود به سلطنت "مسئول"، کودتای رزم آرا برانگیخت. ولیکن در مقابل قدرت گیری نظامیان باستانی ملایان و فدائیان اسلام و بخشی از جبهه ی ملی آن کودتا را عقیم کرد. در همه ی این جریان، حزب توده نقشی ویژه داشت. حزبی که، در جنبش سندیکا ئی پایه ریخته بود و می توانست در تغییرات اجتماعی نقش اصلی بیاورد، در تعارضات (وزدوبندهای) فرعی نیرو و امکانات خود را به هدر می داد. این حزب به نقش دسته دوم (و از این رو، خطرناک) در سیاست اکتفا می کرد؛ چنان که

خود در معرض تحولات این دوره قرار گرفت.

در این دوره، عناصری یا به سیاست می نهادند که نیروی خود را از واسطه گی مابین جریان ها می گرفتند. حال که تمایز نیروهای اجتماعی صریح نگشته بود، می توانستند 'ملی' باشند و با ملایان نزدوبند کنند؛ در سرکوب قیام ها همراه حکومت باشند و با خود را به صورت مخالف حکومت بنمایند؛ با سلطنت بسازند و با خود را پیشقدم جنبش ملی معرفی کنند. ما از آن کسان سخن می گوئیم که بازرگان آن را "قدیمی ترین و اصیل ترین مبارزین" خوانده است.

این "مبارزین" در آغاز دهه ی ۲۰ خود را از طریق کانون اسلامی و نشریه ی تبلیغی (مانند مجله ی دانش آموز) (۱۰) - سازمان می دادند. در سال ۱۳۲۹ طالقاتی، بازرگان و سحابی طرح عمومی یک انجمن اسلامی ریختند که ترویج نظم اسلامی و مبارزه با کمونیسم را محور فعالیت خود قرار می داد. (تازه در سال ۱۳۳۴، انجمن اسلامی دانشجویان بدین صورت بنیاد شد.) در اساسنامه ی خود، خود را موافق اصلاح جامعه معرفی می کردند. ولیکن، تعبیری خاصه ی خود را از اصلاح داشتند و آن، اجماع شرایط اجتماعی با مذهب بود. بدین گونه که "دستورات اسلام" پیاده شود. "توده ای ها و بهائی ها" می باید طرد می شدند. برای اصلاح جامعه می باید مذهب متوسل شد. چون فساد (در مقابل اصلاح)، عقیدتی است. بازرگان تصویر روشنی از این "مبارزه ی عقیدتی"

به دست می دهد؛ از طریق کانون های اسلامی علیه توده ای ها فعالیت می شد که در آن سال ها، در دانشگاه جوانان را به سمت خود می کشیدند. "یک تعداد از سخنرانی ها و انتشارات این جانب در انجمن اسلامی دانشجویان از سال های ۱۳۲۲ به بعد مستقیماً" متوجه و متعرض افکار مادی و اشتراکی بود. از جمله آنچه بعداً تحت عنوان اسلام با کمونیسم (۱۱) چاپ و منتشر شد. ... در آن جاسعی شده نشان داده شود که سیر طبیعی و فعلی دنیا طوری است که آینده ی دنیا آئینی و چاره ی جز توسل به اسلام یا کمونیسم ندارد. "مدافعات بازرگان در دادگاه تجدیدنظر نظامی، ص ۷۳) مذهب در کل، مدل کل ایدئولوژی است. صص ۵۰-۵۱ "جهان شمول" نشان دادن خود است. به همین خاطر، بازرگان و گروه ناچیزش، "آینده ی دنیا" را در "توسل به اسلام" جستجو می کنند (بیاد بیاوریم: جمهوری اسلامی "غیر از آینده ی تاریک چهارمفانی آورده است؟") ولیکن ما به جنبه ی عملی آن بازمی گردیم: "در این سالها توده ی ها با شاگه دانشگاه را تصرف کرده بودند". همه روزه میتینگ می دادند و کارکنان را به اعتصاب و امی داشتند. "ادعا داشتند که باید در سرنا مه ها و تصمیم های شورای دانشکده ها دخالت نمایند. "در ضمن، "یک عده استاد دست عنصر" از این خرابکاری ها و بی نظمی ها جانبداری می کردند. اما در دانشکده ی فنی و پزشکی تعداد قابل ملاحظه ی دانشجویان افسری بودند که "لباس نظا می برتن داشتند". ما برای "نظم کلاس ها و شکستن اعتصابات توده ی ها روی این دانشجویان حساب می کردیم." مبارزه ی ما علیه کمونیسم از راه "عقیدتی" بود. "در مبارز با توده ی ها، مانع زور و نیروی های فرماندار نظامی و

سازمان امنیت را داشتیم ... و نه یک میلیارد و نیم از آمریکا کمک بلاعوض گرفتیم. معذرت، فکر می‌کنم از طریق مواجهه‌ی فکری و عقیدتی و ابراز خدمت و مکتب‌عملی‌بیشتر توفیق یافتیم و بیشتر حق افتخار داریم. (همان، ص ۱۱۸) می‌بینیم، مبارزه‌ی "عقیدتی" به خود خدمت سیاسی داشت. مبارزه‌ی مسلکی، بذاته مبارزه‌ی عملی است که "خدمت عملی" آن در منازعات طبقاتی آشکار می‌شود. بدین گونه، بازرگان بواسطه‌ی "خدمت" به کودتای ۲۸ مرداد "حقوق افتخار" طلب می‌کنند.

البته، بازرگان مرحله‌ی از جنبش‌راه حزب توده تقلیل می‌دهد تا به "اعتصاب شکنی" خلعت "مواجهه‌ی فکری" بدهد. مبارزه‌علیه تمایلات انقلابی حرکت توده‌ی راه مبارزه‌علیه حزب توده برگردان می‌کند. حزبی که، اما، حزب سرنگون‌کننده (انقلابی) نبود و خود را تسلیم زدو بند طبقات حاکم می‌کرد. حزبی قابل سرزنش: نه بدین خاطر که مخالف جبهه‌ی ملی بود، بلکه به خاطر عدم مخالفت رادیکال با جبهه‌ی ملی. نه بدین خاطر که حزب ملی نبود، بلکه بخاطر نبریدن از پیشداوری‌های ملی. این حزب، همه شرایط لازم برای برکشیدن به حزب سرنگون‌کننده را واجد بود. فقط، اما، حزب سرنگون‌کننده نبود. اعتبار آن به عنوان نسل روشنفکرانی که در زندان رضاخان آبدیده شده‌اند، تاء ثیر و قابلیت آن در سازماندهی سندیکائی و توده‌ی، بخت آن به دلیل تحولات سیاسی که بر قدرت و وجهه عمومی‌اش می‌افزودند: آن راه عنوان تنها حزب مخالف در می‌آورد.

ولیکن، حزب توده تمایل دموکراتیک - توده‌ی را بیان می‌کرد (و نه سوسیالیستی - انقلابی را). تمایلی که آن راه محدودی منافع جزئی مقید می‌ساخت: به نحو استراتژیک، قرار گرفتن در ساخت قدرت متکی بر سازش طبقاتی، و "تشخیص سیاست" متکی بر روابط مابین "دو اردوگاه". از همین رو، از همان آغاز، حزب توده خود راه صورت "جبهه‌ی خلقی" سازمان می‌داد؛ که می‌باید تا همکاری با سیدضیاءالدین و قوام السلطنه و آیت‌الله کاشانی بسط می‌یافت. حزبی که، خود را مظهر مبارزه‌ی طبقاتی علیه امپریالیزم می‌نمود، بارها به تخریب آن برآمد. از سال ۱۳۲۱، می‌بینیم نفوذ ایالات متحده در خانه ورمیانه بسط می‌یابد. پیروزی نظامی ایالات متحده، بی ثباتی پس از جنگ ممالک اروپا و ضعف بنیه‌ی اقتصادی اتحاد شوروی در اثر جنگ، بدان موقعیت برتر می‌بخشد. پویایی اقتصاد انحصاری بنگاه‌های غول پیکران کسه جنبه‌ی "چندملیتی" به خود می‌گیرند و توسط دستاوردهای تکنولوژیک حمایت می‌شوند، برتری اتمی آن، ظرفیت تکنولوژیک آن با عرضه‌ی روبه‌فزونی کالاهای جدید به بازار (که به سختی قابل رقابت‌ند)، دل‌آزر که به صورت پشتوانه‌ی ارزی در می‌آید (همراه با موافقت نامه‌های مالی خاصه توافق برتن وودز)، کنترل آن بر تجارت جهانی از طریق تعرفه‌های گمرکی (که در کنفرانس جهانی به تصویب رسید)، پی‌ریزی مکانیزم بین‌المللی کنترل پولی (صندوق بین

المللی پول) - بسط نفوذ آن را توضیح می‌دهند. چنان که در ۲۵ اسفند همان سال (۱۳۲۱) "لایحه‌ی خرید ساز و برگ و تدارکات" در مجلس سیزدهم به تصویب رسید؛ و در ۱۲ آبان ماه سال بعد، قرارداد نظامی ساعد-دریفوس از مجلس گذشت. همراه آن، هیات‌هایی از بنگاه‌های انحصاری در پی امتیاز نفت روانه شدند. حزب توده که ابتکار یار-لمانی‌اش، موضع عدم اعطای امتیاز نفت به دولت‌های خارج رحی حتی به دولت شوروی بود، که کارگران (جنوب) را علیه شرکت نفت انگلیس برمی‌انگیخت و ضرورت مبارزه‌ی انقلابی علیه استعمار را آنگهی می‌داد، هنگامی خود را بر ملا کرد که اتحاد شوروی هم تقاضای امتیاز نفت کرد. (۱۲) آنگاه،

استخراج نفت ایران "به دست ایرانی" یک "آرزو" تلقی شده، یک "ایدئال" که "با این وضع و با این هیات حاکمه" وفق نمی‌داد. (۱۳) لیکن، مگر این حزب مظهر سیاسی این وضع است؟ در حالی که خود را در خلاف آن، در مخالفت با آن نموده است. آنگاه، حزب نشان می‌دهد که این "مخالفت" به خود ایمن اوضاع و این هیات حاکمه محدود می‌شود. اپوزیسیون، جز بدین معنا نیست. بدین معنا که، مبارزه‌ی طبقاتی را در حیطه‌ی "خصوصی" باز می‌شناسد. تمایل دموکراتیک - خلقی، از سازشکاری طبقاتی جدائی ناپذیر است. دولت دموکراتیک، چنان که حزب توده می‌گفت، "می‌باید عامل سازش و عامل ادامه‌ی ائتلاف این سه قدرت بزرگ (انگلستان، آمریکا و شوروی) در ایران باشد." و منافع صاحبان امتیاز را پاس دارد. (۱۴) این دولت، از آن رو "دموکراتیک" نیست که دموکراسی سیاسی را وسیله‌ی بیداری سیاسی مردم کند. با این "اوضاع" هم از "این آزادی سوء استفاده" می‌شود. (۱۵) دموکراسی توده‌ی، سازش در بالا است. متناسب با توازن قوای جهانی نوع قدرت تعیین می‌شود. آن حاکم ارتش سرخ چیرگی یافته، در قدرت سیاسی هم برتر است. و آنحاکم، فی‌المثل ایران، انگلستان و آمریکا از نیروی برتر برخوردارند، فقط "حفظ روابط صمیمانه با شوروی"، و حضور نمایندگان آن حزب توده در دولت کافی است. این را، این حزب، توازن مثبت می‌نامید؛ و آن را در دولت قوام دید.

لیکن، بحران عمومی در این دوره رانمی توان به پیکارهای حزبی (و پارلمانی) تقلیل داد. چنان که، با آن که حزب توده منافع شرکت نفت انگلیس را پاس می‌داشت، کارگران (توده‌ی) اعتصاب سراسری جنوب را پیش بردند. یا با آن که حزب توده به دولت قوام دل بستگی داشت، جوانان آن حزب در خیزش‌های تیرپیشقدم شدند. تجار توده‌ی و انقلابی، از احزاب برمی‌گذشتند. با آن که، توسط همین احزاب به یک رشته شکست‌ها کشیده می‌شدند.

همین که اعتصاب‌ها، و گاه شورش‌ها، رخ می‌دادند، و مردم رخوت دیرینه‌ی خود را کنار می‌زدند و به زندگی سیاسی پا می‌نهادند، به صورت تجارب متراکم در می‌آمد. تجاربی که امکان می‌داد از پیشداوری‌های سنتی ببرند، نقش‌های سیاسی را بازشناسند، و تمایلات باطنی خود را درک کنند. بی‌شبهه، این گرایش در کارگران قوی‌تر بود. و آنان، بسه زودی در مقابل "توسل به مذهب" تسلیم شدند. در میسان

روشنفکران (خاصه دانشجویان) مبارزه می‌باید ادامه می‌یافت. آنان، گوئی "مغز" همه‌ی جامعه بودند. چنانکه حتی تزلزل بازاری را (در مقابل ملایان) منعکس می‌کردند.

انجمن اسلامی، مرکز خود را به "دانشگاه" منتقل می‌کرد. "بمحرور اصول برهانی خداپرستی در رد و انتقاد بر اصول ماتریالیستی و کمونیستی ... انجمن اسلامی که در ۱۳۲۳ تشکیل شده بود، به دانشجویان و پس از آن به معلمین و اطبا" روی کرد (۱۶). آنجا که هنوز نیروئی نمی‌بود، با "صدقات و خیرات" به "بینوایان" وجهه برای خود صدقه می‌گسرد؛ انجمن خیریه‌ئی که محور مبارزه‌ی خود را علیه کمونیسم قرار می‌داد. این، در حقیقت، یک تناقض نبود. این ایدئولوژی بینوایان و اوپاش است که مبارزه علیه شرایط خود را در خیرات می‌بینند.

۳

ضعف طبقات، ویژگی مبارزه‌ی طبقاتی رانشان می‌دهد. آنجا که حزب توده خود را جایگزین حزب انقلابی می‌کند. شکست‌های پیاپی در چهار سال (۷ - ۱۳۲۴) که کارگران و دهقانان را عقب می‌کشاند، در آن به صورت عقب نشینی از مواضع خود ظاهر می‌شود. بی‌پرنسیب در مبارزه، و لاقید در عقب نشینی. به سلطنت می‌گراید و خود را به "قانون اساسی" پایبند می‌کند، حامی تعالیم اسلام می‌شود، از لیبرالیزم اقتصادی و رقابت آزاد بازاریارنفت دفاع می‌کند. بسا سیدضیا و قوام جبهه‌ی مطبوعات ضد دیکتاتوری می‌سازد. و لیکن، در خیزش‌های توده‌ئی، می‌کوشد، تمايلاتشان را به نحو ناقص منعکس کند. وگامه، حتی، خود را "حزب طراز نوین طبقه‌ی کارگر" می‌خواند. این حزب، اما، تاء خیر طبقه‌ی کارگر در سازمان و آگاهی رایبان می‌کرد. ورنه، چگونه مبارزه‌ی محدود و محافظه کارانه‌ی "طبقه‌ی متوسط" یک جنبش ملی (عمومی) می‌شد؟ این "طبقه" که پایه‌های داخلی انباشت شده چند کارخانه (با مقیاس متوسط - با آوری) محدود می‌شد، متکی به سوداگری که رشته‌ی ارتباط با مانو - فاکتورهای کوچک، با بازار خارجی از طریق معاملات کمپرادوری بود، و "بازار" شاهرگ حیات آن شمرده می‌شد. این طبقه قادر به بیان خود به صورت یک حزب سیاسی نبود. تنها، یک بازار، از طریق "مجلس تجارت" خود را پیش قدم تاریخ مدرن نشان داد. ولیکن در انقلاب مشروطه، ضعف و جبن خود را آشکار کرد. سال‌های ۲۰ تا ۲۳ موقعیت مناسبی می‌نمود. افزایش قیمت مواد کشاورزی (و کالاهای توسعه‌ی بازار داخلی را برمی‌انگیخت. ولیکن آن به بهره‌کشی سوداگران در روستا متصل می‌شد. توسعه‌ی بازار داخلی مستلزم سرمایه و ارز خارجی بود که سرمایه‌گذاری مجدد را تضمین کند، و به باز توزیع درآمد حتی به طور محدود امکان دهد. ولیکن این دو، عملاً، در دست گروه‌های صادرکننده (در اصل، شرکت نفت) بود. کشاورزی با بهره‌ی اربابیش (و نه منافع صادراتی)، به واردات کالاهای تجملی متصل می‌شد. توسعه، نه بر مبنای گسترش بنگاه‌های خصوصی می‌توانست پایه‌ریزی شود

و نه بر مبنای ایجاد زیرساختی شهری - صنعتی توسط دولت حزب توسعه‌خواه می‌باید با بسیج طبقات توده‌ئی بر علیه منافع شرکت‌های نفتی، دست‌یابی به رضایت همگان و شروع جلوه دادن نظام جدید قدرت دولتی، سلطه‌ی این طبقه را تسهیل می‌کرد. ما با تضادهائی که این حزب خواهد آفرید، سروکار نداریم. چرا که در همان قدم اول ناموفق ماند. اما، روشن می‌شود، چرا در جنبش‌های توده‌ئی - شهری مشارکت می‌کرد. (از نقش آن در سرکوب‌ها و شکست‌ها می‌گذریم)

می‌توان از سه دوره صحبت کرد: تاخیزش آذربایجان، و شکست آن تا خیزش سی تیر، و از آن تا کودتای ۲۸ مرداد - یک رشته شکست‌ها، که به دنبال خود، بر نقش "مبارزین اصیل و قدیمی" افزودند. این گونه می‌توان نقش انجمن‌های اسلامی را توضیح داد.

طالقانی با زگومی‌کند: "تفاهات بین المللی، تدبیر حکومت وقت و قوای مسلح همه به جای خود، ولی از جنبه‌ی داخلی می‌دانید که مؤثرترین ضربه را بر تجزیه طلبان چه زد؟ (۱۷) توسل به مذهب. طالقانی تاء تیدقوا م را شاهد می‌آورد.

حقیقت این است، دولت از سال ۱۳۲۳ در آذربایجان به یک رشته "تلیفات اسلامی" دست زد. سیدضیا الدین - "جهاد" علیه مخالفان را در جمعیت آزاد آغاز کرد. فتوا دادند که معترضان کافرند و زنان شان بر مسلمان حلال است. دو نفر را سنگسار کردند. در پی آن، در ۱۳۲۳، ده شهر آذربایجان به تظاهرات برخاست. دهقانان هم بدان می‌پیوستند. دولت، مستاء صل می‌شد؛ در تهران کارگران آذربایجانی را تحت پیگرد می‌گرفت.

مقدمات قیام، در همین سال آماده می‌شد. افسرانی که در قیام خراسان (گنبدکاووس) به شوری پناهنده شده بودند، راهی تبریز می‌شدند. حزب دموکرات، در آبان ماه، بنیاد شد (۱۸) و اطلاعیه‌ئی منتشر کرد. ارتش ملی آذربایجان به فرماندهی آذر (از افسران خراسان) شکل می‌گرفت. ساخت آن عبارت بود از:

۱. افسران فدائی از میان رهبران اتحادیه‌های کارگری - دهقانی با تعدادی چریک زیر دست.
۲. گروهی از افسران که از مسئولین حزبی بودند و به عنوان رهبر سیاسی یا مسئولین اداری به بخش‌های مختلف فرستاده می‌شدند. فرقه به آنها درجه‌ی افسری داده بود.
۳. عده‌ای از افسران توده‌ئی (که ۷ نفر بودند) که برخی در قیام خراسان شرکت داشتند.

در شهریور ماه ۱۳۲۴، مراجعت نامه‌ی فرقه منتشر شد. از جمله می‌گفت: "ما می‌خواهیم ضمن حفظ استقلال و تمامیت ایران در امور داخلی خود مختار و آزاد باشیم. مجمل برنامه‌ی فرقه، ایجاد انجمن‌های ایالتی و ولایتی بود؛ تدریس زبان ترکی، ایجاد دانشگاه آذربایجان، ترویج تجارت، توسعه‌ی صنایع، رفع بیکاری، تاء مین حقوق دهقانان (البته نه یک انقلاب ارضی) و به زیر پرچم

بردن مردم بی‌الویت. دادن به یک طبقه‌ی خاص. تقاضای فوری فرقه، انجام انتخابات مجلس پانزدهم بود. تظاهرات توده‌ئی برای انتخابات، نقش آذربایجان در مشروطیت را به یاد می‌آورد.

در آغاز انتخابات، در ۲۰ آبان ماه ۱۳۲۴، شهر تبریز تحت کنترل نیروی نظامی ارتش شوروی، لشکر ۳ آذربایجان و نیروهای مسلح فدائیان بود. دولت شوروی ۵۶ عراده توپ ضدتانک و ۱۲ عراده توپ در اختیار ارتش ملی گذاشت و از مسلسل و تفنگ. در ۲۵ آذرماه، ارتش ملی و فدائیان رضائیه را محاصره کردند. پادگان‌ها دردهات خلع سلاح می‌شدند. میانه‌وسراب تصرف شد. حکومت ملی اعلام شد.

در ۸ بهمن ماه ۱۳۲۴ دولت قوام بر سر کار آمد؛ پس از یک رشته دولت‌های مستعجل ساعد، بیات، حکیم‌سی، صدروحیمی از اردیبهشت ماه تا بهمن ماه ۱۳۲۴. و می‌باید "تدبیر حکومت وقت" را نشان می‌داد. پس امتیاز نفت شمال را در ازای قطع کمک شوروی به آذربایجان و تخلیسه‌ی ایران از ارتش سرخ مطرح کرد. در اسفندماه همان سال، قوام به شوروی سفر کرد. در این میان، ترومن به شوروی برای تخلیه‌ی ارتش سرخ از خاک ایران اتمام حجت کرده بود. توافق نامه‌ی ایران و شوروی در فروردین ماه ۱۳۲۵ به امضاء رسید و قرارداد تصویب مجلس بگذرد. به دنبال آن، سادچیکف سفیر شوروی به ایران آمد و تخلیه‌ی قوای شوروی در ۱۹ اردیبهشت ماه ۱۳۲۵ آغاز شد.

آنگاه قوام السلطنه، هواداران سیدضیاء و "اتحادیه‌ی عشایر خوزستان" (از مرتجعین محلی) را گردآورد و در ۹ خردادماه ۱۳۲۵، حزب دموکرات ایران موجودیت خود را اعلام کرد. رویارویی دو فرقه‌ی همنام، گوئی سر - نوشت آذربایجان را تعیین می‌کرد.

پیشه‌وری اعلام کرد: "ما برای دفاع از میهن آماده‌ایم". فرقه، در ۱۹ آذرماه، اعلام کرد: "قصرهای کسانی را که در کاخ‌های خود نشسته فرمان برادرکشی صادر می‌کنند، بر سرشان ویران خواهیم ساخت". قوام دستور حرکت نیروهای نظامی را به آذربایجان صادر کرد. شوروی به پیشه‌وری دستور داد که در برابر نیروی دولتی مقاومت نکنند. سردرگمی و تزلزل در ارتش ملی رخ نه کرد. پیش از نبرد ازم گسیخت.

اینها "تفاهات بین‌المللی، تدبیر حکومت وقت و قوای مسلح" بودند. در کشتار و غارت و سوزاندن اموال و افراد، طالقانی به سهم "نیروی مذهبی" اشاره می‌کند. برای آنکه روشن تر شود، سهم خود او را، بنا به گفته‌ی خود او می‌توان ارزیابی کرد: "این جانب از طرف عده‌ای از علما و مجامع دینی انتخاب شدم که به زنجان بروم... شب که به زنجان رسیدم، آقای سرهنگ بواسقی که نماینده‌ی دولت بود با عده‌ای انتظار ما را داشتند. در مرکزستاد وارد شدیم... شب آرزوی که ارتش می‌خواست به سوی آذربایجان پیشروی نماید... در سالن مرکزستاد با حضور فرماندهان و افسران و خبرنگاران سخنرانی مفصلی

کردم و وظیفه‌ی اسلامی و ملی همه به خصوص سربازان را شرح دادم و افتخار بزرگ فداکاری برای نجات کشور و شهادت در این راه را بیان کردم چنان که افسران اظهار قدردانی کردند و می‌گفتند از این سخنرانی روحیه‌ای تازه یافتیم... صبح آن روز که ارتش و قوای چریک حرکت می‌کردند آنهارا از زیر قرآن رد کردم و به گوش یک یک آن‌ها دعا خواندم و سر روی آنان را بوسیدم". (۱۹)

خلع سلاح فدائیان از زنجان آغاز شد (آبان ماه ۱۳۲۵). طالقانی و بازرگان در "ابراز خدمت و مکتب عملی" آنگاه "توفیق" یافتند.

می‌بینیم، اما، حزب توده موضوع مواجهه نیست. شکست آذربایجان، در وهله‌ی اول، شکست دهقانان بود که تمایل به انقلاب ارضی نشان می‌دادند. کارگران می‌باید با جنگ دهقانی همراه می‌شدند؛ که شروع به پشتیبانی از آن کردند. ضربه‌ای که طالقانی از آن گفتگو می‌کند، مستقیماً علیه حرکت انقلابی بود. حزب توده خود در شکست سهیم بود. حزب توده می‌نوشت: "آذربایجان ناچار بود اسلحه را بر زمین گذارد و تسلیم شود". (۲۰) حزب توده، از هنگام دولت ساعد در بی‌دولت دموکراتیک بود. یعنی دولتی که "موازنه‌ی سیاسی مملکت" را که همان "موازنه‌ی بین دولت‌ها" است، حفظ می‌کرد. (۲۱) دولت قوام، تقاضای حزب توده را برآورده می‌کرد. از این رومردم می‌باید خود را با این اوضاع و با این هیات حاکمه "انطباق می‌دادند. یعنی، حزب توده دیگر" باقیام و انقلاب و خونریزی سراسر کاری "نمی‌خواست" بدارد. (۲۲) و این را در آن هنگام اعلام می‌کرد که دولت خود را با جنگ داخلی، سرکوب و خونریزی سازگار کرده بود.

شکست آذربایجان، مقدمه‌ئی بر فروکشیدن کارگران انقلابی بود. با آذربایجان، با حکومت ملی آن، کارگران همراهی می‌کردند. چنان که کارگران دخانیات تهران، کارگران جنوب در مبارزه علیه شرکت نفت انگلیس پیشقدم می‌شدند. بر علیه تزییقات شرکت و برای افزایش دستمزد. در تیرماه ۱۳۲۵، کارگران نفت جنوب اعتصاب کردند. (۲۳) دولت قوام اعتصاب را غیرقانونی شمرد. در سراسر خوزستان، در پی تهران و اصفهان، حکومت نظامی برقرار شد. چند هزار کارگر اخراج شدند. رهبران اتحادیه‌های کارگری از حقوق محروم شدند. اتحادیه‌های زردجای آنها را می‌گرفت. حزب توده اما باز با آن خیزش همراهی نکرد. گرچه بعد از آنرا به حساب خود گذاشت. حزب توده مدافع "منافع قانونی" شرکت "نفت انگلیس" می‌نمود: "حاکمیت ایران در خوزستان" نمی‌باید "مورد سوءظن بریتانیای کبیر" شود. (۲۴) اعتصاب عمومی کارگران به این منافع خدشه وارد کرد. حزب توده به امید مجلس پانزدهم نشسته بود تا قرارداد قوام با دولت شوروی تصویب بشود. ولی امید تصویب آن بر باد رفت. مجلس، در غیاب قوام با اکثریت آرا موافقت نامه را رد کرد. غیبت قوام بی دلیل نبود "تدبیر" حکومت وقت اثر خود را بخشیده بود. حال می‌باید پیمان‌های نظامی و اقتصادی با دولت آمریکا منعقد می‌شد. حزب توده که تا حال از منافع "بریتانیا" دفاع می‌کرد تا "منافع شوروی" تا -

مین شود، حال از منافع بریتانیا دفاع می‌کرد تا می‌بادا "آمریکایک تاز میدان سیاست ایران گردد". (۲۵) پیس، امتیازبانک شاهی می‌باید تمدید می‌شد و قرار داد گس گلشا- ثیا نیز مجلس تصویب می‌کرد. (۲۶) در ۲۸ خرداد ماه ۱۳۲۸، چند روز قبل از پایان گرفتن مجلس پانزدهم، لایحه‌ی الحاقی برای تصویب به مجلس رفت. مداخله‌ی اقلیت پارلمان مانع تصویب آن شد. قرارنامه‌ی قرارداد، به مجلس شانزدهم ارائه شود.

حزب توده، بدین سان، چگونه می‌توانست موضوع مواجهه با شهید؟ حزب بی که در مورد مذهب خود را "حامی تعالیم اسلام" می‌دانست و "مفتخر" می‌شد که "از حمایت روحانیون برخوردار باشد.

"مبارزه‌ی قدیم" آن کسان که نهضت آزادی را سا- ختند، موافقت با قوام السلطنه، همدستی با او در مقابله با خیزش‌های توده‌های بود.

۴

در ۱۶ اسفند ماه، مصدق می‌باید به رزم آرا و شرکت نفت پاسخ می‌داد. (۲۷) پاسخ را در کمیسیون مجلس می‌خواندند که از ترور رزم آرا با خبر شدند. در مجلس، حتی موافقان لایحه چندان ناخشنودی نمی‌کردند. روز بعد اضا، کمیسیون برپای طرح ملی شدن صنعت نفت ایران نهاده شد. مصدق که طرح را قبولانده بود، پس از دوره‌ی کوتاه دولت علا، به زمامداری رسید.

طالقانی این‌گونه توضیح می‌دهد: "مراجع دینی مانند مرحوم آیت الله خوانساری، آیت الله کاشانی و فدائیان اسلام هر کدام با هم شروع کردند به حرکت و حرکت در آوردن، هر یک به جای خود. فدائیان اسلام، جوانان پرشور و مومنی که راه را باز و موانع را بر طرف می‌کردند مانع اول (ترور رزم آرا) را برداشتند. صنعت نفت در مجلس ملی شد." (۲۸) - ملایان و فدائیان اسلام مانع اول را بر این مقصد ب- نداشتند. ورنه تبا نی‌شان، با دربار، از چه رو بود؟ این نشان می‌دهد، رشته‌ی وقایع می‌تواند ترکیب شود و به خود هیات جدیدی بگیرد. ملایان با "اصلاحات" رزم آرا دشمنی می‌کردند و راه را برای دولت "اصلاحات" مصدق باز کردند. و در باره سیم استقلال نظامیان داشت، می‌باید وزارت جنگ را به مصدق می‌سپرد.

در حقیقت، کودتای رزم آرا به سادگی یک تعویض بهره نبود. گرچه می‌توان نقش آمریکا را در آن دید. (۲۹) می‌توان آن را فشار نظامی برای تصویب لایحه‌ی الحاقی خواند. یا آن نوعی فرمیزم نظامی شمرده بدان گونه که، به نقد، در آمریکا لاتین (آرژانتین و برزیل) شکل گرفته بود. گروه‌های سازمان یافته در دوره‌ی گذار، در تناسب قوا و تغییر نقش کلیدی داشتند. آن‌ها که بورژوازی سازمان‌های خاص خود را ندارد، نظامیان و تکنوکراسی دولتی امتیاز ویژه می‌یابند. مکانیزم‌های انباشت سرمایه‌داری چندان توسعه نیافته اند که نمی‌توانند حتی به طریق ساختنی دولت را کنترل کنند. بدین‌گونه، نظامیان نمی‌توانند یک مجمع

"تکنوبوروکراتیک" تشکیل دهند و میانجی‌گری خود را شرط توسعه و امنیت ملی جلوه دهند. مسائلی چون اصلاحات ارضی، باز توزیع درآمد و تعادل توسعه‌ی منطقه‌ای مطرح می‌شود. مبارزه با فساد اداری و فساد اجتماعی (مانند فحشا) آوازه‌گری می‌شود. این‌ها ز خود موجبات اولیه‌ی کودتا فراتر می‌رود. آنچه دولت‌های پیش به گشودنشان قادر نمی‌شدند، می‌باید از طریق اقتدار نظامی تحمیل می‌شد. دولت منصور نه آن دلیری داشت که از لایحه‌ی الحاقی دفاع کند و نه آن دلیری که آن را رد کند. (۳۰) نا توانی دولت در اجرای مقاصد.

البته نا توانی مجلس را نمی‌پوشید. منصور از مجلس می‌خواست درباره‌ی لایحه‌ی الحاقی نظر بدهد. مصدق با آن که مخالف لایحه بود بدون طرح در مقابل آن، فقط در مقابل طرح آن می‌ایستاد. در ۵ تیر ماه ۱۳۲۹ دولت منصور کناره‌ی رفت. رزم آرا، با یک فرمان سلطنتی، بدون نظر خواهی از مجلس جای او را گرفت. جبهه‌ی ملی بر آن بود که، این کودتا "می‌خواهد زیر عنوان حکومت قوی خاطره‌های استبداد صغیر را تجدید کند." (۳۱) اموال برخی زمینداران بزرگ از جمله قوام و سردار فخر حکمت صادره شد. روزنامه‌ها به افشای "روابط نامشروع" این و آن بر می‌آمدند، مجالس قمار و عشرت‌گده‌ها را با عکس و تفصیلات منتشر می‌کردند و از مردم می‌خواستند که عوامل "فاسد" را به مقامات "لو" بدهند. به حزب توده آزادی نسبی داده شد. (۳۲) سران "توده" از زندان فرار کردند. قرارنامه‌ی بازرگانی ایران و شوروی به امضا رسید. وعده هم داده شد که از این پس به جای "سلاح‌های کهنه" ی آمریکا سلاح‌های مدرن از شوروی خریداری شود، قرار داد نفت شمال منعقد شود، غیره. مذاکرات خصوصی مابین رزم آرا و سا دیکف آغاز شد. حزب توده جانب رزم آرا را می‌داشت. (۳۳)

در ۲۴ ذر ماه، کمیسیون نفت (۳۴) مخالفت خود را با لایحه‌ی الحاقی اعلام کرد. این کمیسیون درباره‌ی مفاد آن داوری نکرد، بلکه داوری کلی خود را کرد. (۳۵) دولت رزم آرا تناقض خود را با موجبات اولیه‌ی خود آشکار می‌کرد. از همین رو "نیروها" ی کودتا بر علیه آن می‌شدند. دربار و ملاکان، از همان "نشانه‌ها" ی اصلاحات ارضی برانگیخته شدند؛ ملایان هم. بروجردی در حمایت از مالکیت خصوصی فتواداد؛ خمینی اصلاحات ارضی را لغو مالکیت خصوصی و خلاف شرع مبین خواند. کاشانی، گوئی به علت "کینه‌ی دیرینه و شخصی" (۳۶) به آنان پیوست. فدائیان اسلام به توطئه برآمدند.

فدائیان اسلام، انجمن حزب ملایان بودند. چندین ملا و چندین مزدور - روی هم رفته این "جوانان پرشور و مومنی" را تشکیل می‌دادند. اگر مبارزه‌ی عقاید مطرح می‌بود، انجمن‌های اسلامی آن را نیک تریش می‌پردند. در سال ۱۳۲۹، این انجمن‌ها را با زرگان و سحایی و طالقانی مرتب می‌کردند. فدائیان اسلام با این بستگی داشتند و طالقانی این بستگی را تقویت می‌کرد. ولی خود را به عنوان گروهی که کمر همت به حفظ بیضه‌ی اسلام و سلطنت بسته می‌شناسانند. نواب صفوی این گروه را کمی پیش از حادثه‌ی ۱۵ بهمن ماه ۱۳۲۷ برپا کرد. در آغاز آن هواداری از کاشانی می‌کرد.

کاشانی، خود از طریق خلیل طهماسبی بر کار آن نظارت می‌کرد. (۲۷) تا این که خمینی آن را به جانب خود کشاند - یکی به دلیل نقش خود در بستگی دربار و حوزوی علمیه ی قم .

فکر بر انداختن رزم آرا که جان گرفت، جلسات مشاوره های برگزار شد؛ با اسدالله علم (دربار) بقائی (حزب زحمتکشان و جبهه ملی)، خلیل طهماسبی (فدائیان اسلام) و کاشانی. خمینی و آیت الله بهبهانی هم در جریان قرار داشتند.

نواب صفوی، درباره ی انگیزه ی قتل رزم آرا، گفته است: "در زمان نخست وزیری رزم آرا من و عبدالحسین واحدی (دوره فدائیان اسلام) تقاضای ملاقات با شاه کردیم. در این ملاقات به شاه از فساد موجود در مملکت شکایت کردیم و گفتیم او که خود را مسلمان می‌داند چرا جلوی این فساد دهرزگی ها را نمی‌گیرد. بعد افزودیم، قصد ما نابود کردن مسبین فساد است. شاه در جواب، وجود فساد را قبول کرد اما تمام تقصیرها را متوجه رزم آرا کرد." در ۱۶ اسفندماه ۱۳۲۹، خلیل طهماسبی رزم آرا را ترور کرد. اسدالله علم که در صحنه (مسجد شاه) حاضر بود خبر "راحت شدن از شر رزم آرا" را در دم به شاه رساند.

بدین گونه "مانع اول" برداشته شد. آنان که "با هم شروع کردند به حرکت و حرکت در آوردن" در واقع ترمین کودتای ۲۸ مرداد کردند. نواب صفوی یک بار دیگر می‌باید از "ناموس و دیانت" دفاع می‌کرد. و این را کیم روزولت فرماندهی عملیات کودتا، طرح آجاکس، می‌باید برمی - انگیخت. فدائیان اسلام خود را در کنار او باش، فواخس و نظامیان یافتند. (۲۸)

۵

برخی ملایان دولت مصدق را وسیله ی دولتمداری خود گمان می‌کردند. این بی پایه نبود. مصدق خود را پایبند مشروطه می‌نمود، ولیکن "مشروطه" یا نتایج آن قدرت "مذهبی" را بازنداشت، کار رجال مذهب بالا گرفت و اینان "سدی" شدند بر انجمن های مردم که مبین دموکراسی مستقیم بود. "مشروطه" "ضعف و جبن" "طبقه ی متوسط" را نشان داد. مصدق پایبند این گونه مشروطه بود. برخی ملایان، باز - اریان و الواط پروبال یافتند. بقائی به نام مصدق "جوانان روئین تن" را علیه روشن فکران و کارگران به کار می‌گرفت. کاشانی با بقائی همراهی می‌کرد (۳۹)، به عنوان "روحانی مصدقی" منزلت می‌یافت؛ تا جایی که به ریاست مجلس شورا رسید. انجمن های اسلامی هم، در مبارزه ی عقیدتی آن گونه که بازرگان توصیف کرده، از اعتبار مصدقی خود بهره می‌بردند.

فدائیان را، البته، از "ترقی خواهی" نشانی نبود. جریان مصدقی دورویه داشت. یکی، وظیفه ی جای گیری در تاء خیر سیاسی و آگاهی توده های در حرکت بود. بدین معنی که، می‌باید با شکل گیری بدیل کارگری مقابله می‌کرد. ورنه، کاشانی و بقائی هرگز عقاید خود را تغییر

ندادند و رویگردانی شان از مصدق بعد از سی تیر، به خاطر تغییر روش نبود. (۴۰) انجمن اسلامی بازرگان و طالقانی هم که به مصدق متمایل ماندند، نمونه ی دیگری است از این رویه ی جریان. اینان، در دولت قوام، مشارکت می‌کردند. گفتارهای رادیویی طالقانی، سفر او همراه ارتش به آذربایجان، همدستی با فدائیان اسلام، همدستی با سیدضیاء در غارت و سوزاندن دفاتر و چاپخانه های مخالفین (دولت) (۴۱)، تخریب جنبش دانشجویی جلوه های مختلفی از فعالیت اینان بود. اینان نقشه ی عقیدتی حکومت اسلامی می‌ریختند و آنرا اولین بار، طالقانی در پیشگفتار خود بر کتاب "تنبیه الامه و تنزیه المله" پرورد و محاکمه شیخ فضل الله نوری را "لکه ی تنگی در تاریخ مشروطیت" خواند.

ملایان را، تاریخ، از طریق مقابله با نیروهای محرک خود با زآفریده است. گمان بر این بود، ملایان دودسته اند. دسته ای عبارتند از طالقانی و کاشانی و غیره. اینان، به تدریج، "روحانیت مبارز" شناخته گردیدند. کاشانی تاسی تیر خود را در کنار مصدق نشان می‌داد. حتی در اعلامیه ای به تکفیر فدائیان اسلام برآمد و آنرا "محارب با خدا" خواند. در میان دیگر ملایان نسبت بدو داوری خصمانه بود. یک نماینده ی خمینی، شیخ علی تهرانی، با اورفت و آمد می‌داشت تا او را از حمایت مصدق باز دارد. در سال ۱۳۲۹، هنگامی که به مشهد سفر کرد، "قشور وسیعی از روحانیت ارتجاعی به رهبری آیت الله حاج میرزا کفائی" شروع به بدگوئی و کردند. (۴۲) کاشانی، اما، از حمایت با زار پشتگرمی داشت. و در "دستگاه" مصدق صاحب اعتبار و نفوذ شده بود. وقتی کاشانی هنوز از جانب مصدق را می‌گرفته مصدق امتیازاتی بدو می‌داد. از جمله، تولیت را بر کنار کرد که خویشاوند دربار بود و با خمینی زدوبندی - داشت. و تولیت قبرستان معصومه ی قم را به سیدمشکوه داد که خویشاوند کاشانی بود. خمینی ملایان قم را شوراند. مصدق در قم حکومت نظامی برپا کرد. و میانه ی فدائیان اسلام و افسران شهربانی درگیری هائی شد. اینها نواقعه ای است که حال، خمینی در گفتارهای تلویزیونی خود از آن یاد کرده گفته است: مصدق فیضیه را به خاک و خون کشید و طلاب را سرکوب کرد.

طالقانی بر آن بود که میانه ی مصدق و فدائیان اسلام "تفاهم ایجاد کند" - این گونه که دولت مصدق را با پیشنهاد ۴ ماده ای فدائیان اسلام سازگار کند. (۴۳) ولی "دیدم نمی‌شود" (گفتار طالقانی در احمدآباد، ۱۴ اسفند ۱۳۵۷) انجمن اسلامی، آنجا که از مصدق "اختیارات" می‌گرفت، همان پیشنهاد را اجرا می‌کرد. بازرگان، فی المثل، وقتی در هیات مدیره ی شرکت ملی نفت درآبادان جای گرفت، بیشتر کارش به وعظ دربار - ره ی حجاب و مقررات اسلامی می‌گذشت یا منع مشروبات الکلی. "وقتی که دکتر علی شایگان او را برای پست وزارت فرهنگ به دکتر مصدق پیشنهاد کرد این جواب را شنید که: بازرگان به در داین کار نمی‌خورد، اولین کاری که بکنند این است که چادر به سر دختر بچه های مدرسه بگذارند." (۴۴)

دیگر ملایان پیرامون بروجردی - خمینی - بهبهانی گرد می‌آمدند. بروجردی تنها مرجع تقلید بود و حوزوی علمیه

قم در دست او بود. با دربار نزدیکی داشت و بقای سلطنت را بقای روحانیت می‌شمرد. در میان مریدان او خمینی فعال تر بود. کار صحبت با دربار از طریق او بود، او که در میان ملایان ارج "مذهبی" نمی‌داشت و از او بدگمانی "التقاط" و "زندقه" می‌رفت، خود را در توسل به مذهب افراطی می‌نمود. در نامه‌ها و پیام‌هایش، مصدق را "دجال" و "پیرکفتار" خطاب می‌کرد. اعتصاب کارگران را "حرام" می‌شمرد. و حرمت اسلام را در قوت سلطنت می‌دید.

مساجد و تکایا، که در دست اینان بود، به "ظمن و لعن" ملیون برآمدند. می‌توان خطاب‌های خمینی در خرم‌آباد را علیه صدرنمایندگی مصدق و مجلس یاد کرد. خمینی مردم را از انتخابات او بر حذر می‌داشت. می‌داد مجلس را "لانه‌ی فساد" بکنند و کار آن "ملحد" یا لا بگیرد. در اعلامیه‌های خود، خمینی مصدق را آشکارا ملحد می‌خواند. مگر نه این که، رساله‌ی دکتری خود را در سوئیس علیه قوانین و احکام اسلامی نگاشته؟ و مگر نه این که حال "کفر و زندیق" را ترویج می‌کند؟

مصدق، البته به جدائی دیروز دولت نمی‌پرداخت. حتی برعکس، همچنان که قوام السلطنه در باره‌ی او می‌گفت: "یکی از اشتباهات دکتر مصدق همکاری او با کاشانی بود و اگر دولت مصدق دوام پیدا می‌کرد می‌دیدید که سید بولقا سچم بلائی به روزگار او می‌آورد." (۴۵) مصدق، با سابقه‌ی مبارزه علیه اختیارات مالی میلیس و علیه اختلاس سهیلی و تدین نشان داده بود که، قضا و حمایت از توسعه‌ی "داخلی" است. او حتی این توسعه را با تقویت کارفرمایان خصوصی پیوند می‌داد. و آنچه به صورت "ملی" شدن در دوره‌ی او ظاهر شد، تنها می‌توانست از طریق سیاست توسعه در مقابل اقتصاد درستی و پلوک "سنتی" قدرت توضیح داده شود. بدون تغییر دستگاه دولتی جهت ایجاد قشر صنعتی، کنترل اقتصاد در اتی جهت ایجاد درآمد کافی برای صنعتی شدن و زیرساخت شهری - صنعتی، و تضعیف قدرت اربابی، توسعه‌ی تقسیم کار و بازاری داخلی ناممکن بود. ولیکن خود این توسعه متضمن پیشرفت مالکیت خصوصی بود.

وقتی قانون ملی شدن ارتباط تلفنی در سراسر کشور از مجلس گذشت، خمینی تلفن را برای خود حرام کرد. ملی شدن رالنمو مالکیت خصوصی خواند و خلاف مقررات "شرع" مبین "وقتی ملی شدن به طور کلی با "شرع مبین" سازگار نباشد و مسأله، اما، خلق پداز شرکت نفت انگلیس باشد، مصلحت ملایان آشکارتر می‌شود. اینان به هنگامی علیه "ملی شدن" آوازه‌گری می‌کردند که انگلستان، نقشه‌ی کودتای می‌ریخت.

وقتی الغاء ۲۰ درصد بهره‌ی مالکانه اعلام شد، ملایان مصلحت خود را آشکارتر نشان دادند. قرار بود ۲۰ درصد بهره‌ی مالکانه به شورای ده واگذار شود. شورای ده عبارت از مالک و ده دار و سه دهقان بود که ده درصد آن را به خود زارع برمی‌گردد. اندوخته در صد و ده درصد دیگر را برای "عمران ده" به کار می‌گرفت. این البته تغییری در مناسبات روستا پدید نمی‌آورد. ولی خمینی (و ملایان) آن را موجب "رواج افکار اشتراکی و اشاعه‌ی کفر" خواندند.

ملایان بازار را تحریک می‌کردند. خاصه با آغاز اقتصاد بدون نفت که "ارز و سرمایه" ی تجارت را تقلیل می‌داد. بهبهانی اعلام کرد: "طبقه‌ی بازرگانان از پیشرفت امور اقتصادی که در اثر گرفتاری دولت در کار رفت دچار وقفه گردیده، ماء ییوس شده است." در بازار، سراسیمگی بود. محلی که از یک طرف به تولید خانگی و مافوق کنتر (بافوق بهره‌کشی) وصل می‌شد و از طرف دیگر به سوداگری. شرایسط توسعه، بی شبهه، ساخت "بازار" را در گون می‌کرد. بازار، با تزلزل خود، تقاضای ملایان را بر آورد و با آنان در نیامیخت. حتی، وقتی کاشانی از جبهه‌ی ملی روی برتا - بیدعکس او را از بازار پائین کشیدند. "گوازه زنانه‌ی آیت الله لندنی می‌خواندند." (۴۶)

ملایان از منازعه‌ی جبهه‌ی ملی و حزب توده بهره‌گیری می‌گرفتند؛ خاصه که، حزب توده تا پایان با کاشانی مرافقت می‌کرد. در ۱۴ آذرماه ۱۳۳۰، حزب توده دانشجویان و دانش آموزان را به خیابان آورد. چاقو کشان و رجاله‌های حزب زحمتکشان (بقاشی)، سومکا و پان ایرانیست "زنده باد مصدق" می‌گفتند و به آن ها حمله می‌کردند. به خانه‌ی صلح ریختند و ویرانی‌ها کردند. چا پخانه‌ها و دفاتر روزنامه‌های مخالف، برخی دکان‌ها و دکه‌ها را ویران کردند. این جا و آن جا در معرض حریق شد. شهر بانی از اینان تقدیر کرد و رادیو تهران، "اهالی شرافتمند" شان خواند. این همه، به حساب جبهه‌ی ملی آمد. در ۱۶ آذرماه، وکلای روزنامه نگاران درباری به دادخواهی "توده‌ئی‌ها" در مجلس متحصن شدند. از جمله: تولیت، جمال‌امامی، عباس شاهنده، میرا شرافی و عمید نوری. فدائیان اسلام در روزنامه‌های طلوع و داد مصدق را رازهن و قاتل می‌خواندند. شاهرخ، گوینده‌ی برنامه‌ی فارسی رادیوی آلمان نازی، نواب صفوی را "استاد" خود خواند؛ عبا و عمامه می‌پوشید، تسبیح می‌زد و قول "حکومت اسلامی" می‌داد. به دنبال این تحریکات، مصدق نواب را بازداشت کرد - به محض پیروزی ۲۸ مرداد آزاد شد.

ملایان وسیله‌ی ترور را به کار می‌گرفتند. ترور رزم آرا، به آنان "میدان" داده بود. حال، از این طریق، در پی ارباب مخالفان خود می‌شدند. وقتی دولت چهار روزه‌ی قوام جای مصدق را گرفت، ملایان فرصتی برای تجدید قوا یافتند؛ دودسته‌ی ملایان به هم نزدیک شدند.

یک نماینده‌ی خمینی نزد قوام رفت. از او خواسته می‌شد در مقابل مصدق و در "حمایت از سلطنت" باز ایستد. کاشانی و بقاشی هم روبرو دولت قوام کردند و فرستاده‌های در رفت و آمد بودند. گرچه چند روز بعد، بعد از سی تیر قوام را "مفسد فی الارض" خواندند و برای تاراج موالش کوشیدند. امروزه هواداران کاشانی معترفند، چند روزی قبل از روی کار آمدن قوام، علی امینی (وزیر دارائی دولت کودتا - زاهدی) "به ملاقات آیت الله کاشانی آمد و اظهار کرد که آقای قوام پیغام داده اند که چون به زودی فرمان نخست وزیر را خواهند گرفت، وزرای مورد اعتماد خود را معرفی نمایند." (۴۷) در این جا، البته، یک واقعیت با طبع آخوندگانه اظهار شده است. آن ملاقات رخ داد و بی شک آن ملاقات،

جهت دور کردن کاشانی از مصدق بود. ولی آیا، چنین وعده‌ای هم داده شده بود؟ و آیا امینی از جانب قوام پیغام آورده بود؟ یک ملا، وقایع را به طبع خود می‌خواهد. کاشانی، کار دولت را با ملائی متصل می‌کرد. از ضعف طبقه متوسطی که می‌خواست خود را به صورت ملی ظاهر سازد، بهره گرفت. از این لحاظ، او برخیمینی تقدم دارد. ولی دولت قوام، ملایان را به عنوان ابزار صرف قدرت دولتی می‌گرفت. برای او، "بهبانسی و خمینی" محترم بودند، چون در کار دولتی مداخله نمی‌کردند ولی حامی دولت در زندگی خصوصی بودند. در مساجد و تکیا یا امر سلطنت را پیش می‌بردند. ارتش را در هجوم به آذربایجان همراهی کردند. از قبل دولت و بودجه‌ای که دولت بریتانیا به آنان اختصاص داده بود (موقوفات صود) می‌گذرانند.

به همین خاطر، وقتی کاشانی در نیمه دهه بیست دخالتهای "بیجا" را شروع کرد قوام تبعیدش کرد. دولت مجدد قوام با این "تهدید" کار خود آغاز کرد: "کسانی که به بهانه‌ی مبارزه با افراطیون سرخ، ارتجاع سیاه را تقویت نموده اند لطمه‌ی شدیدی به آزادی و اردساخته‌زحمات بانیان مشروطیت را از نیم قرن به این طرف به هدر داده‌اند. من... دیانت را از سیاست دور نگاه خواهم داشت و از شرخرفات و عقاید قهرانی جلوگیری خواهم کرد." (۴۸) ارسنجانی به خاطر می‌آورد: "آیت‌الله کاشانی اظهار تمایل کرده است که با قوام السلطنه رفع کدورت بشود تا او بتواند از دولت پشتیبانی کند و برای این کار قرار شده است کاظمی و یک نفر دیگر قوام السلطنه را ملاقات کنند. ... من به فرستاده‌های کاشانی پیغام دادم که نظریات عمومی کاشانی را گوش می‌کنم ولی مداخله‌ی او را در امور مملکتی تحمل نخواهم کرد." (۴۹) این بار رفتار دولت قوام سازگارتر است و از این رو به واقع نزدیک تر. گفته‌اند، قوام می‌گفت: "آندفعه هم مثل امروز (کاشانی) پیغام داد که می‌خواهد با من مساعدت کند". ولی این را به دخالت در انتخابات مشروط می‌کرد. حال هم حتما "مصلحتی می‌بیند. اگر قبول ندارید خودتان با او وارد مذاکره شوید. خواهید دید که فوراً صورت عهدنامه‌ی ترکمنچای را به عنوان پیشنهاد همکاریه به دولت خواهد داد." (۵۰) حال، می‌باید توضیح داد، ملاقات امینی و کاشانی از چه رو بود. یک نکته را نباید نادیده گرفت. آن نقش دربار است. گرچه امینی با قوام نزدیک بود و قوام - همدستی ملایان را جلب کرده بود، لیکن دربار استکار عمل کشیدن ملایان به سوی خود را داشت. جلسات امینی با قوام - مرزی و اسدالله علم (از دربار) همزمان با ملاقاتش با کاشانی موهبید این حکم است. خاصه وقتی، خود قوام می‌گفت: "نمی‌دانم چرا امینی می‌خواهد با سیدکاشانی لاس بزند. گزارش داده‌اند که دیشب و امروزه دیدن سیدابولقاسم رفته است." (۵۱) کاشانی خود را در اختیار دربار گذاشت. و کاشانی و بقائی، بعد از تیر، بدگویی به قوام رافرو نمی‌گذاشتند. چرا که قوام راسی تیر بر انداخت، ولیکن به وصلت کاشانی و دربار نپرداخت. روزنامه‌های رسمی کشور دیگر اعلام می‌کردند: "رابطه‌ی شاه و آیت‌الله کاشانی کاملاً صحنه است و اغلب ملاقات‌هایی صورت می‌گیرد." (۵۲) بقائی گفته

است: "مادرسی تیر سوگند خوردیم به مقام سلطنت وفادار باشیم. همان اکثریتی که به قوام السلطنه راهی تمایل داده بود، کاشانی را به ریاست مجلس هفدهم انتخاب کرد. حزب زحمتکشان بقائی و دسته‌ی پان ایرانیستی پز شکپور به توطئه‌ی درباری پیوستند. تناسب قوای مجلس تغییر می‌کرد. جبهه‌ی ملی شکافته می‌شد. این جبهه که با یک انقلاب "ناقص" (سی تیر) قدرت را باز یافته بود، می‌باید به یک ضد انقلاب کامل تن می‌داد.

در دوازدهم بهمن ماه ۱۳۳۱، شانزده تن از نمایندگان مجلس از جمله حائری زاده، قنات آبادی، اخگر، فقیه‌سی شیرازی و حاج سیدجوادی انگاره‌ی بیش نهادند که تا دو ماه دیگر دولت می‌باید "ورود و تهیه و خرید و فروش و مصرف کلیه‌ی نوشابه‌های الکلی را در سراسر کشور ممنوع کند." بدین گونه مسائل مطروحه‌ی سی تیر را کنار می‌زدند. در ۱۵ بهمن ماه بقائی، حائری زاده، قنات آبادی و زهری از فراکسیون "نهضت ملی" در مجلس بریدند. از اینان، حائری زاده و قنات آبادی پس از کودتای ۲۸ مرداد هم نماینده‌ی مجلس بودند و هرگز به انگاره‌ی اسلامی نپرداختند. (۵۳) توسل به مذهب اثر خود را بخشیده بود. همه‌ی گوش "جناح ملی" مجلس در "نه تعویق انداختن" اجرای آن قانون بی‌هوده ماند. "علت عدم فوریت" و "فور مشکلات سیاسی" پذیرفته نمی‌شد. کارخانه‌های نوشابه‌های الکلی در سال ۶۰۰ میلیون ریال به دولت می‌پرداختند. و در "اقتصاد بدون نفت" این قابل توجه بود. لیکن مساله‌ی مشروبات الکلی به "امریحیاتی و عاجل" مبدل شد. کاشانی جلسات متعدد مجلس را بدان اختصاص می‌داد. از نمایندگان که "عدم فوریت" آن را اعلام می‌کردند به گله یا دم می‌کرد: چرا در مجلسی که "عده‌ای از آقایان علما عضویت دارند" برای "انجام یک امر اساسی" و "حیاتی" که "دین مبین اسلام" و "تعالیم الهی" آن را از اهم واجبات شمرده‌اند، این همه تعلل روا می‌دارند. در حالی که باید دستورات و احکام اسلام" مقدم بر سایر امور باشد.

این انگاره البته متعلق به فدائیان اسلام بود که سال قبل به دولت مصدق ارائه شد. طالقانی به تبلیغ آن در انجمن اسلامی پرداخت. و از این طریق به مجلس راه یافت. بازرگان که با "نهضت ملی" همدلی می‌کرد، نما - یندگان را در تصویب آن تحریک کرد. بازار اسلام در مجلس رونق می‌گرفت.

حال که مجلس می‌باید مراسم اسلامی را مقدم بر سایر امور (ملی) می‌شمرد، خود نهضت هم همین راه را می‌باید می‌پیمود. در مقابل خیزش سی تیر می‌باید "نهضت اسلامی" پا می‌گرفت. این "نهضت" با اسیدپاشی به زبان بی‌حجاب خود را نمایان می‌کرد. باید مردم به قدرت خویشتن وقوف نمی‌یافتند، و "طبقه‌ی متوسط" که در بحران اتکاب پائین و سازش در بالا، مبارزه با استعمار و تجدیدیلوک قدرت با سرمایه‌ی خارجی (انحصاری) ناتوانی و جبن ذاتی نشان می‌داد می‌باید خلع سلاح می‌شد. مبارزه با استعمار در در چارچوب ملی نامی سراسر است. این حربه‌ی بود که ملایان پیش نهادند. انگاره‌ی سید جمال الدین، درباری پان اسلامیزم، را

زنده کردند: برای مقابله با غرب، با نیروی ضربت آن و با نیروی فکرت آن، یکپارچه‌گی مسلمانان لازم است. ملایان، از جمله کاشانی، برای "بنیادکنگره‌ی اسلامی" به جنب و جوش افتادند. نمایندگان اخوان المسلمین (۵۴) دولت‌های مصر، سوریه، عربستان سعودی، اردن، مراکش، تونس، عراق، افغانستان و ایران می‌پایند در آن شرکت می‌کردند. "استقلال" مسلمانان جهان از استعمار "بلوک شرقی و غربی" و ایجاد "قشون ۲۰ میلیونی" برای حفظ سی طرفی خواسته می‌شد. این راکاشانی در مصاحبه‌ی خود با لوموند (مهرماه ۱۳۳۱) توضیح داد. همچنین در پیام خود به "ملل مسلمان جهان" استعمار رانه "آلت" بهره‌کشی و سلطه‌مانا آلت "فساد" بیان کرد. بدین گونه، مبارزه علیه شرکت نفت، یا علیه قراردادهای نظامی و امتیازات دیگری هوده شمرده می‌شد: "مهمترین خطر" استعمار در "سست کردن بنیاد ایمان" است. استعمار "فحشا" را می - گسترد و "مشروبات الکلی" را ترویج می‌کند. اگر "دژ" فحشا و اعتیاد بشکند دیگر "ملل اسلامی آلت دست نخواهند بود."

کنگره‌ی اسلامی در پاکستان تشکیل شد و قریب یک ماه پیش از کودتای مرداد ماه به کار خود پایان داد. در این کنگره طالقانی همراه آیت الله کمره‌ئی و غیره حضور داشت و "احیاء اسلام" و تبلیغ "شعائر اسلامی" را (که خیزش سی‌تیر آن راه خطر افکنده بود) تکلیف کرد. کنگره که خود را "منظمه، شعوب الاسلامیه" نامید بنیاد "ارتش واحد بیست میلیونی" را نیز پذیرفت ولیکن وحدت کلمه برای "احیاء اسلام" را بر نامه‌ی خود اعلام کرد.

این برنامه در کودتای ۲۸ مرداد اجرا شد. پیش از آن، خود را در کودتای "صغیر" نشان داد که ناموفق ماند. مصدق، فضل الله زاهدی را در ۲۱ مهرماه ۱۳۳۱ به عنوان همدست طرح کودتا به زندان انداخت. چند روز بعد (۲۶ مهرماه) زاهدی به وساطت دربار آزاد شد. در فروردین ماه ۱۳۳۲ به دنبال قتل افشارطوس، رئیس شهربانی و هوادا رد دولت مصدق به تیانسی زاهدی و بقائی، با رد دیگر مصدق حکم توقیف زاهدی را صادر کرد. بقائی از مصونیت پارلمانی بهره جست. زاهدی به دنبال آزادی و به این بهانه که "امنیت جانی" ندارد تحصن در مجلس کرد. استقبال کاشانی از او به گرمی بود. "خدمات" او را به "نهضت ملی" ستود و از "مزاحمت‌هایی که مصدق برایش فراهم کرده بود، اظهار تاءسف" کرد (۵۵) درخواست زاهدی نیز این بود که هیأتی به نمایندگی کاشانی به "اتهامات" او رسیدگی کند.

کاشانی، بدین گونه قدم به "توطئه‌ی" درباری نهاد. بریتانیا، بعد از آن آمریکا، این اقدام را برمی - انگختند. نتایج سی تیر، می‌باید با یک سرکوب صد انقلابی از میان می‌رفت. نمایندگان سیاسی انگلیس گزارش می - دادند: "آیت الله کاشانی در افکار و احساسات میلیون ها شیعه ایران و پاکستان و حتی روسیه شوروی نفوذ و قدرت فوق العاده‌ای دارد و باید او را از نزدیک تحت نظر گرفت." نگاه، به ساختن "شخصیت" برای او پرداختند. به نمره -

ندای که ظاهر احمدزاده به دست می‌دهد می‌توان اشاره کرد: "به خاطر دارم که تا می‌زلندن یا یکی از روزنامه‌های انگلستان مقاله‌ای درباره‌ی آیت الله کاشانی نوشته بود و محله‌ی خواندنش (ارگان دربار) این مقاله را ترجمه کرده بود و کاریکاتورهای از سر آیت الله کاشانی روی تنه‌ی شیر داشت. در این مقاله آمده بود که کاشانی آنچنان شخصیتی است که باید اشاره اونه تنها ایران بلکه تمام خاورمیانه به اعتماد کشیده می‌شود، و چندین بیت شعر هم در وصف آیت الله ذیل کاریکاتور آمده بود. مفاد مصرع های اول این بود که استعمار می‌خواهد چنین و چنان کند و مصرع دوم بیت‌ها این بود: شیرنریا ما را گریگذازد. و از این شماره مجله تعداد زیادی چاپ کرده بودند. چاپلوسان و مزدوران دسته‌دسته از این مجله زیر بغل گرفته به منزل آیت الله کاشانی می‌بردند و کنارتشک ایشان در صدر مجلس می‌گذاشتند و سیل جمعیتی که به دیدار آیت الله کاشانی می‌آمدند و دست‌آقارا می‌پوسیدند، به دریافت یک نسخه مجله نائل می‌شدند و از زبان آقا می‌شنیدند که می‌گفت: بی‌سواد برو این مقاله را بخوان ببین که چی نوشته." (۵۶)

ملایان نیرو و غصلت این را آشکارا می‌کردند. این کیم روزولت در ۱۳۳۰ پیش بینی کرده بود: ما (دولت آمریکا) و انگلیس به این نتیجه رسیدیم که اگر "ملایان قرار باشد بین شاه و مصدق، حزب توده و شاه و حتی ملایان و شاه یکی را انتخاب کنند، پیش از یک انتخاب ندارند" و آن حفظ سلطنت است. (۵۷) مشاوران ایرانی کودتا به روزولت می‌گفتند: "شما ملایان را نمی‌شناسید، آن‌ها هیچ دشمنی بدر از کمونیزم برای مذهب خود نمی‌شناسند. ... اگر روس‌ها دست دراز کنند ملایان دست‌آن‌ها را پس خواهند زد و ایمن امر آن‌ها را به شاه نزدیک خواهد کرد." (۵۸) این نزدیکی نمایان می‌شد. وقتی که شاه، در اعتراض به رفتارندوم تظاهرة به بیماری کرد، "رنجیده خاطر" از دولت و ملت وانمود کرد قصد سفر دارد، نزدیکی بر ملا شد. قرار بود سفر شاه "محرمانه" بماند. دولت پذیرفت، ده هزار دلار از هزینه‌ی خود برای مخارج سفر فراهم آورد. این بی‌خری امادر میان مخالفان (مردم) بود که نتوانند دست به تظاهرات بزنند. در حالی که ملایان و او باش و ارتش از قبل با خبر با خبر بود و کودتای ۱۹ اسفندماه پی ریخته شده بود. مصدق خود می‌گوید: با این که من قصد سفر شاه را مخفی نگاه داشته بودم، صبح ۱۹ اسفندماه "حضرت آیت الله بهبهانی به وسیله‌ی تلفن سؤال فرمودند: آیا علیحضرت می‌خواهند به خارج مسافرتی بفرمایند؟ ... چرا مانع نمی‌شوند." (۵۹) سپس اعلامیه‌ی کاشانی انتشار یافت: "با تقدیر از احساسات میهن دوستی مردم، از همه خواهانم که با نمایندگان مجلس، علما و روحانیون و سایر طبقات همکاری نموده و متفقاً درخواست تجدیدنظر در تصمیمات علیحضرت ... که منتهی به آشتی‌گسی کشور و باعث ندامت می‌شوند، بالاتفاق جلوگیری نمایند." (۶۰) از ساعت ده و نیم صبح ملایان، چماق‌داران دسته‌ی بقائی، افسران بازنشسته و اعضای باشگاه تاج‌بسه سوی خاندی بهبهانی به راه افتادند. "عده‌ای با صدای

حمایت نظامیان درحالی که عکس‌های "اعلیحضرت" را حمل می‌کردند. خیابان‌ها را به تصرف خود درآوردند. آنگاه نوبت دفاع تروجای پخانه‌ها رسید. چماقداران بازار را به تعطیل کشاندند؛ مردم را وامی‌داشتند که با روشن کردن چراغ اتومبیل‌ها مشارکت خود را در این مراسم "جشن سرور" اعلام دارند. در ۲۸ مرداد، دولت مصدق برانداخته شد.

کیم روزولت گفته است: "حکومت مصدق را به یاری ارتش، ملایان و اوباش برانداختیم." "آیت‌الله زنجانی گفته است: "بعد از شهریور بیست بازار از جهت داخلی فرزند او (فرزند شاه) را با ما می‌روانید سرپانگه داشت." (۶۴)

این "خدمت" عملی ملایان بود.

ناتمام

الف ر.

بلندگریه می‌کردند. . . در نزدیکی کاخ مرمرزنان تظاهرات می‌کردند و خطاب به سربازان می‌گفتند: غیرت کجاست، همت کجاست، مملکت از دست رفت." (۶۱) بهبهانی در برابر قصر شاه سخترانی کرد و با نطقی که از قبل آماده شده بود، نظامیان و اوباش را برای "دستگیری مصدق"، "آن ملحد" می‌که رنجش خاطر شاه را سبب شده بود، تهییج کرد. تیراندازی به طرف خانه‌ی مصدق شروع شد. یکی از کارکنان دربار توانست مصدق را از پشت بام فراری دهد. همزمان او باش کفن پوش به بازار حمله کردند، دکانداران را و - دار به تعطیل کار می‌کردند تا برای پشتیبانی از شاه به طرف کاخ روان شوند. از صدای تیراندازی به خانه‌ی مصدق، دانش‌آموزان حوالی و دانشجویان بسیج شدند. بسیاری آگاهانیدن مردم، اول با شعار "هم‌شاه هم مصدق" دست به راه پیمائی زدند. با پیوستن کارگران و دکانداران به جمع، شعار به "یا مرگ یا مصدق" تغییر یافت. کودتا عقیم ماند.

نقش ملایان در ۲۸ مرداد هم به همین گونه است. پشت سر ملایان، بی‌سروپایان و بی‌اندازانند. ملایان خود را در کنار ارتش (در تباری با گروه افسران بازنشسته) نشان می‌دهند. چنین می‌نمایند که "سدی عقیدتی" در مقابل کمونیسمند. طالقانی به خاطر می‌آورد: "در منزل آیت‌الله بهبهانی تندی چند از نویسندگان هم نشسته بودند که به آن‌ها محررمی‌گفتند. زمان قبل از ۲۸ بود. نویسندگان با جوهر قرمز به امضای جعلی حزب توده برای تمام علمای و ائمه جماعت سرتاسر ایران با پست نامه نوشتند که محتوای آن این بود: ما به زودی شما را با شال‌های سرتان بالای تیرهای چراغ برق خیابان به دار خواهیم زد. . . یکی از محررین بعدها می‌گفت: آنقدر نشستم و نوشتیم که مدت‌ها بعد از ۲۸ مرداد دانگشت‌های ما درد می‌کرد." (۶۲) ۲۸ مرداد آن "سیلی اسلام" بود که خمینی از آن صحبت می‌کند. لوئی هندرسن در ۱۶ مرداد ماه ۱۳۳۲ به سراغ مصدق رفت و آخرین "اتمام حجت" را به مصدق کرد. سفیر آمریکا، دیگر، اوضاع را منطبق بر "شعائر اسلامی" توضیح می‌داد. درباره‌ی فرار شاه می‌گفت: "به عنوان یک مسیحی می‌توانم به یک مسلمان، رسومی را که از زمان حضرت محمد باقی مانده، یادآوری کنم. کسی که نام شما همانند اوست، در سال ۶۲۲ که فکر می‌کنم بعداً تاریخ شما باشد، نه از ترس بلکه برای فاجعه‌آمییز کردن مساله، از مکه هجرت کرد. هجرت باعث سرآغاز اقتدار اسلام شد. هجرت اعلیحضرت هم ممکن است سرآغاز اقتدارش باشد." (۶۳) آیت‌الله بروجردی به شاه "در هجرت" پیام داد: "بیائید که تشیع و اسلام به شما احتیاج دارد. شما پادشاه شیعه هستید." دیگر، کودتا به روی صحنه می‌آمد. بعد از ظهر ۲۷ مرداد، آنگاه که فرمانداری نظامی تظاهرات را برای مردم قدغن کرده بود، بهبهانی بی‌سروپایان، فواحش و پانسانسازان شهرنورا به خیابان‌های شهر سرازیر کرد. محمود مسگریکی از پانسانسازان و محلل، الواط دیگر چون طیب و رمضان یخی و غیره خیابان‌های لاله زار و نادر ریختند و به همراهی چند تنی گروهیان ارتش که لباس شخصی به تن داشتند "تظاهرات شاه پرستانه" را آغاز کردند. فواحش و خانم رئیس‌ها زیر

۱. نامه‌ی سرگشاه‌ی نهضت آزادی به‌هاشمی رفسنجانی در ۲۵ شهریورماه ۱۳۶۱.
۲. از همان نامه.
۳. از همان نامه.
- ۴ و ۵ و ۶ از همان نامه.
- ۷ و ۸ و ۹ از همان نامه.
۱۰. مثلاً "می‌توان به‌دانش‌آموز، شماره‌ی ۱۱، آبان ماه ۱۳۲۱ رجوع کرد. از جمله مقالات آن: تفسیر قرآن (طالقانی)، مذهب در اروپا (مهدی بازگان)، ماهیت عشق (حسین مکی).
۱۱. گفتار "اسلام یا کمونیسم" در نشریه‌ی انجمن، به‌نسام گنج‌شایگان، درج شد. دیگر همکاران، نویسنده‌گان و سخنرانان انجمن عبارت بودند از: طالقانی، یداله‌سحابی، فلسفی واعظ، راشد، صدر بلاغی، دکتر شفق و دکتر عمید.
۱۲. در سال ۱۳۲۳، دولت شوروی هیئت‌ی را به‌ریاست کافتارادزه برای مذاکره به‌ایران فرستاد. دولت ساعد، اما، اعلام کرد که تا پایان جنگ امتیازی "اعطا" نخواهد شد. در این باره، نیز دریا‌هی مطالبی که تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ گفته شده، رجوع کنید به مقاله‌ی "کودتای ۲۸ مرداد" در روزنامه‌ی کار. در بحث خود، ما به‌مطالب آن مقاله اتکا کرده‌ایم.
۱۳. روزنامه رهبر، ۳۱ مهرماه ۱۳۲۳.
۱۴. احسان طبری در مردم برای روشنفکران، شماره‌ی ۱۲، آبان‌ماه ۱۳۲۳.
۱۵. روزنامه‌ی رهبر، ۳ آذرماه ۱۳۲۳.
۱۶. طالقانی، در دادگاه ۱۳۴۲. "درکانون اسلام که همیسن آقایان مهندس بازگان و دکتر سحابی شرکت می‌کردند، کلاس‌های درس و انجمن‌های خیریه تشکیل شد و به‌بینوایان و فقرا در زمان جنگ تا آنجا که مقدور بود، کمک می‌کرد." (همان)
۱۷. طالقانی، در دادگاه ۱۳۴۲.
۱۸. بی‌آنکه با حزب توده مشورتی شده باشد. در سال ۱۳۲۱، کمیته‌ی ایالتی حزب توده فعالیت خود را در تبریز آغاز کرد و در این سال (با تشکیل فرقه‌ی دموکرات) منحل شد. پیشه‌وری دریاگان افسران در مورد اختلاف فرقه با حزب توده گفت: "حزب توده فقط حرف می‌زند. ولی ما اسلحه به‌دست گرفتیم و عمل کردیم."
۱۹. طالقانی، در دادگاه ۱۳۴۲.
۲۰. به‌نقل از: گذشته چراغ راه آینده است (حامی)، ص ۴۳.
۲۱. همان، ص ۲۱۲.
۲۲. روزنامه‌ی مردم، ۱۵ فروردین ماه ۱۳۲۵.
۲۳. ایوانف تعداد کارگران اعتصابی را ۱۵۰ هزار نفر ذکر می‌کند. تاریخ نوین ایران، ص ۱۲۲.
۲۴. روزنامه‌ی مردم، اردیبهشت ماه ۱۳۲۶.
۲۵. به‌نقل از: کارنامه‌ی مصدق و حزب توده، ص ۵۸.
۲۶. همان.
۲۷. مصدق توانسته بود، لایحه‌ی الحاقی را معوق بگذارد.

با این کار، مجلس پانزدهم به‌پایان می‌رسد. در مجلس شانزدهم، در دوره‌ی منصورورزم آرا این لایحه مورد بحث قرار گرفت. بالاخره، می‌باید کمیسیون به‌دولت پاسخ قطع می‌داد.

۲۸. گفتار در احمدآباد، ۱۴ اسفند ۱۳۵۷.

۲۹. نیویورک تا می‌زنوش: اوضاع ایران "از هم گسیخته" است. "فساد و بدبختی" به‌درجه‌ی است که جز یک نفر، یعنی رزم آرا رئیس ستاد ارتش، "کس دیگری نخواهد توانست ایران را از این وضع اسف‌بار نجات بخشد." در سیاست خارجی، "رزم آرا و ارتش او به اتفاق ایلات مسلح کوهستانی می‌توانند" در حوادث جنگ کره جلوی پیشرفت سپاه دشمن را به‌طرف جنوب "سد" کنند.

۳۰. "لایحه‌ی الحاقی نفت به‌واسطه‌ی مبارزه‌ی شجاعانه‌ی اقلیت و مقاومت منفی عده‌ی زیادی از نمایندگان خیرخواه اکثریت از مجلس ۱۵ نگذشت و در مجلس ۱۶ دولت ساعد جای خود را به جناب منصور داد و چون دولت منصور نه شجاعت داشت که آن قرارداد را رد کند و نه آنقدر تابع شرکت نفت شد که با آن موافقت کند و آن را به مجلس پیشنهاد نماید، از کار ریزر کنار شد و آقای رزم آرا برای دوکار مهم که یکی پیشنهاد قرارداد الحاقی و دیگری تشکیل انجمن‌های ایالتی است، ماء مورت تشکیل دولت شدند و مدت سه ماه کوچک‌ترین اقدامی ننمودند." (گفتار مصدق در مجلس، آبان ماه ۱۳۲۹)

۳۱. بیانیه‌ی جبهه‌ی ملی، ۶ تیرماه ۱۳۲۹.

۳۲. به‌دنبال تیراندازی به شاه، از ۱۵ بهمن ماه ۱۳۲۷، حزب توده منحل اعلام شد، حکومت نظامی برقرار و مطبوعات آزاد برچیده.

۳۳. مصدق با قرارداد نفت شمال مخالفت می‌کرد. می‌گفت: "در سال ۱۳۰۱ که عهدنامه‌ی مودت بین دولت ایران و شوروی در مجلس تصویب شد، محسوبیت فوق‌العاده‌ای از دولت شوروی در این مملکت ایجاد شد. شوروی آنچه لازم بود و آنچه می‌توانست به‌ایران مساعدت کرد، شوروی با نسیب استقراضی و مطالباتی که از ملت ایران داشت و هم‌چنین از حق کاپیتولاسیون به‌کلی صرف‌نظر کرد. حقیقتاً "آنچه را که دولت تزاری کرده بود، دولت اتحاد جماهیر شوروی حیران کرد." ولی در سال ۱۳۲۳ این محسوبیت را "از دست داد." (گفتار مجلس شورا، ۳۰ شهریورماه ۱۳۲۹) عهد نامه‌ی تجارتی، که به‌شوروی امتیاز نفت در شمال می‌دهد، "تصور می‌کنم" برای عملی کردن "نقشه‌ی تجزیه‌ی ایران" است که "کمیسیون سه‌جانبه" آن را دنبال می‌کرد. "دولت شوروی به هیچ وجه حق ندارد و صلاح او نیست کارهایی را که دول استعماری می‌کرده‌اند بکند." (همان) در ۱۱ مهرماه ۱۳۲۹، نمایندگان جبهه‌ی ملی رزم آرا را استیضاح کردند. رزم آرا می‌باید از لایحه‌ی الحاقی دفاع می‌کرد. حزب توده می‌نوش: "آنها می‌گذارند

- لايهی الحاقی به تصویب برسد و با سیاست رزم آرا دشمنی ۴۶ . کارنامه‌ی مصدق و حزب توده ، انتشارات مزدک ، جلد می‌کند ، آنها که به اصطلاح " پرچمدار استقلال و آزادی کشورند " دوم .
- در واقع " آخرین تیرترکش استعمارند و دکتر مصدق نمایندی ۴۷ . سید محمود کاشانی ، قیام ملت مسلمان ایران ۳۰ تیر آن گروه است . " (به سوی آینده ، ۱۲ مهرماه ۱۳۲۹) ۱۳۳۱ ، تهران ، ۱۳۵۹ ، ص ۲۱ .
- ۳۴ . این کمیسیون طبق تصمیم مجلس شورا در سیام خرداد ماه ۱۳۲۹ تشکیل شده بود . ۱۸ نماینده گرد آمدند . نمایندگان جبهه‌ی ملی عبارت بودند از : مصدق ، اللهیار صالح ، حائری زاده ، شایگان و مکی .
- ۳۵ . اکثریت کمیسیون فائل به اصلاح آن بود . اما مصدق می‌گفت : " کمیسیون حق دادن پیشنهادندارد و تنها باید درباره‌ی پیمان الحاقی رای بدهد . " یا می‌گفت : " به ما گفته اند بینداین قرارداد اصلاح است یا نیست . اگر صلاح است که خیلی خوب و اگر صلاح نیست باید گوئیم که کمیسیون روی این اصول موافقت ندارد . " اکثریت کمیسیون به رد کلی لایحه متقاعد شد .
- ۳۶ . پس از تیراندازی به شاه ، کاشانی به دستور رزم آرا مضروب و تبعید شد .
- ۳۷ . گذشته چراغ راه آینده است ، ص ۵۰۹ .
- ۳۸ . طاهر احمدزاده خاطره‌ای نقل می‌کند : " شادروان حاجی عراقی در زندان قصر ضمن بیان تاریخچه‌ی فدائیان اسلام که او خود عضواً جمعیت بوده است ، برای من می‌گفت ، زمانی که نواب در زندان بود ما متوجه شدیم که یکی از اعضا که خیلی نزدیک به نواب بود با سیدضیاء الدین طباطبائی عامل انگلستان رفت و آمد دارد . به او مشکوک شدیم . قضیه را به نواب گفتیم . آن مرحوم باور نمی‌کرد . مجسداً پی‌گیری کردیم . آن شخص در حضور نواب به ارتباط اعتراف کرد . اما آن را صرفاً به آشنائی و دوستی معمولی مرتسط می‌دانست . نواب بیش از این مساءله را جدی نگرفت و من (حاجی عراقی) وعده‌ای از اعضای جمعیت فدائیان اسلام استعفا کردیم و گویا ماه‌های قبل از ۲۸ مرداد بوده است . " (به نقل از : بهرام افراسیابی ، مصدق و تاریخ ، ص ۳۱۴)
- هواداران سیدضیاء در ۱۵ خرداد هم فعال بودند .
- ۳۹ . در هنگام انشعاب ملکی - بقائی ، در مهرماه ۱۳۳۱ ، شهبان حعفری و دیگرالواط کاشانی به یاری بقائی شتافتند و " نیروی سوم " را از خانه‌ی حزب بیرون انداختند .
- ۴۰ . کاشانی خیلی قبل از سی تیر می‌گفت : در جهان امروز " بی‌طرفی " هم بی‌معناست و هم " ممکن نیست . " راه نجات مایوستن به آمریکا است . (شاهد ، ۲۷ شهریورماه ۱۳۲۸) .
- ۴۱ . از سال ۱۳۲۴ ، با پایان گرفتن جنگ جهانی .
- ۴۲ . طاهر احمدزاده . به نقل از : مصدق و تاریخ ، ص ۳۰۷ .
- ۴۳ . پیشنهاد چهار ماده‌ای : ۱ . اجباری شدن حجاب در سراسر کشور . ۲ . اخراج زنان از ادارات . ۳ . منع توزیع مشروبات الکلی . ۴ . اجباری شدن نماز جماعت در ظهر در ادارات .
- ۴۴ . فریدون آدمیت ، آشفته‌گی در فکر تاریخی ، خرداد ۱۳۶۰ .
- ۴۵ . یادداشت‌های سیاسی حسن ارسنجانی . به نقل از : ایران آزاد ، شماره ۱۲۳ ، ۸ آبان ماه ۱۳۶۱ .

روحانیت شیعه در ایران:

یک بررسی تاریخی

مقاله زیر، بخش اول از مقاله‌ای است پیرامون جایگاه روحانیت شیعه در ایران، در پیکار طبقاتی میان ستمگران و ستمدیدگان. بخش اول این مقاله اختصاص دارد به تشریح منشاء و ماهیت روحانیت شیعه در ایران. در بخش‌های بعدی به تبیین و تشریح جایگاه و مواضع روحانیت شیعه در قبال نهضت‌ها و وقایع عمده تاریخ معاصر ایران، بویژه، نهضت مشروطیت، بحران سال‌های ۴۲ - ۳۹ و ماجرای پانزده خرداد، و انقلاب اخیر ایران خواهیم پرداخت.

روشنفکران پیش کسوت نهضت مشروطیت (و تقریباً کلیه آزاد اندیشان آن دوران - اواخر سلطنت ناصرالدین شاه) اغلب، روحانیون ایران را "مردگان هزار ساله" می‌نامیدند. و برآستی که چه اسم با مسائلی: عقاید و آراء، آداب و رسوم، تعصبات واپس مانده و شیوه تفکری که گویی از هزار سال پیش، همچون فسیل‌های ماقبل تاریخ، یا عتیقه‌های تاریخی، دست نخورده باقی مانده‌اند و از این لحاظ، از نوادر دوران هستند. در زمینه علوم چون جانور شناسی، یا معماری، و یا حتی شناسایی فرم‌اسیون‌های اجتماعی، فسیل و سنگواره چیز مطلقاً نادری نیست. ولی، در زمینه ایدئولوژی و افکار چرا.

ولی جریان تاریخ دوران ما (دوران احتضار سرمایه‌داری و حکومت طبقاتی)، جریانی بفرنج است. دورانی که انفجارهای پیاپی تناقضات ژرف و ناموزونش، حتی تیزبین‌ترین و بصیرترین ناظران را نیز گیج می‌کند. در اثر همین جریان، که یک گرایش آن لاقط، همچون همیشه، ریختن زباله‌ها و فسیل‌ها به زباله‌دان تاریخ است، بود، که ناگهان، ناظران سیاسی با تعجب دیدند که این "مردگان هزار ساله" از گور بدر آمده و گویی زنده شدند. در واقعه رژی، و بعد در جنبش مشروطیت، به نظر رسید که ملاحا بر علیه استبداد به حرکت در آمدند و با آزادی خواهان هم گام شدند. اما، در همان جنبش مشروطیت، روحانیت شیعه ماهیت واقعی خود و مقاصد خویش را نشان داد، و هنوز جنبش شروع نشده، علم مشروعه خواهی و مبارزه در راه استقرار استبداد هیولایی قدرت متحد روحانیت مرتجع و قزاقان محمد علی شاهی و قزاقان تزار روس را (منتها استبدادی با پوشش صد در صد مذهبی) در لوای شریعت خواهی بلند کرد. و وقتی هم که گردش چرخ انقلاب آن تبلور ارتجاع هزار ساله را به زباله دان ریخت، در پوشش جدیدی، در پوشش جناح بد اصطلاح مترقی آن (دار و دسته آیت اله بهبهانی) و مخفی در پشت سر آن، مبارزه با آزادی خواهان و دموکرات‌ها را با سلاح تکفیر از جانب نجف، مرکز و محور فعالیت‌های خود قرار داد، و عاملی عمده در پراکنده کردن ارتش آزادی خواهان و متلاشی کردن جنبش مشروطیت بود. با همه اینها بخشی از روشنفکران ایران آنچنان ساده لوحانه فریب ظاهر ضد استبدادی آن حرکت اولیه را خوردند که واژه "روحانیت مترقی" بین

شان رایج گشت و "روحانیت مترقی" برای همیشه در صف انقلاب و آزادی خواهی جای گرفت. و این فریب تا به امروز ادامه یافته است. بلکه گرایش کلی آن به سمت تقویت شدن بوده است تا جایی که مثلاً، جلال آل احمد، در یکی از آثار خود، مخالفت با روحانیون را خیانت - روشنفکران قلمداد کرده اتحاد روشنفکران و روحانیون را شرط لازم پیش رفت موفقیت آمیز هر حرکت انقلابی دانسته است.

در دوران انقلاب مشروطیت، روشنفکر، برای این عقیده غیر انتقادی خویش به ظاهر بهانه خوبی داشت (اگر چه، حتی در آن زمان هم واقعیات کاملاً مخالف با ظواهر از آب در آمدند، چنانکه خواهیم دید)، و آن انزوای روشنفکر در جامعه عقب مانده بود. روشنفکر که خود را در زیر یوغ استبداد متکی بر بربریت و بی‌فرهنگی تنها و بی‌کس می‌یافت، چون توده مردم را در واقع جز تبلور بی‌فرهنگی و تعصبات واپس مانده چیزی نمی‌دانست، روحانیت را که به قول قدیمی‌ها و به خیال روشنفکر جدا از توده افسار توده در دستش بود، وسیله‌ای برای پیوند با توده و جان دمیدن در افکار بی‌روح خود می‌دید. و این معنا را برخی روشنفکران عصر مشروطیت بیان کرده‌اند. آنها از همتاهای امروزی خود، لاقط، بسیار واقع بین تر و روشن تر بودند: آشکارا روحانیت را چون یک وسیله می‌خواستند و نه به عنوان یک بت ضد امپریالیست.

ولی روشنفکر امروزی چه بهانه‌ای برای این بت سازی "ضد امپریالیستی". که ساختن اسطوره آن از پانزده خرداد به این طرف آغاز گردید، دارد؟ جز پدیده بحران رهبری (افشاء شدن ماهیت رهبری "ضد استبدادی" جبهه ملی، که در ارائه برنامه محافظه کاری را به آنحد رساند که از امینی و شاه فرسنگ‌ها عقب ماند و سپس فریاد زد "دستگاه" برنامه ما را اجرا می‌کند، و حزب توده، با تاجر و فرصت طلبی بی حد و حصر)، پدیده فجیعی که روشنفکر قادر به تشریح و درک آن نیست. و در این هنگام، ناگهان حرکت روحانیت بر علیه "دستگاه" بار دیگر ظاهر می‌شود، و برای روشنفکر وامانده این چون پرتوی از نور، در شب سیاه بی پایان است، که برای به آغوش کشیدن آن سر از پا نمی‌شناسد و بدون مطالعه، و بطور غیر انتقادی، خود را در آغوش آن می‌اندازد. بلکه برای خود جایگاهی، در حرکت اجتماعی بیابد.

و برآستی که ارزیابی‌های روشنفکران ما از روحانیت، تا کنون چقدر سطحی و غیر انتقادی بوده است. و حداکثر از توصیف ظواهر، و آنهم تنها آن بخش از ظواهر که با اسطوره سازی "ضد امپریالیستی" می‌خواند، فراتر نرفته است. و اینکه تنها با فراموش کردن بخش عمده همین ظواهر می‌توان آن اسطوره را با برجا نگهداشت، تغییری در قضیه نداده است. حال آنکه واضح است روحانیت شیعه در ایران پدیده پیچیده‌ای است که ریشه‌های واقعی حرکت‌های آن، و تضادهای درونی آن، باید با دقت و موشکافی بررسی و روشن گردد و شناختن ماهیت واقعی آن به بررسی نیاز دارد. آن شیوه‌ای که جهت گیری خود را بر استنتاج مستقیم از مشاهدات

فوری استوار می‌کند، در اینجا قطعا به خطا خواهد رفت. آن شیوه تحلیلی که با اولین مانور کرشمه آمیزه‌های حاکم قوام السلطنه را ملی و ضد امپریالیست قلمداد می‌کند (و روشنفکری که بالاترین ضابطه تحلیل را نه تئوری انقلابی، بلکه عقل سلیم خود می‌شناسد، همواره چنین است)، در اینجا به‌روشن‌ترین وجهی و روشنگری فجع خود را آشکار می‌کند.

۲

بارزترین ویژگی روحانیت شیعه در ایران، پدیده‌ایست که آنها، خود، آن را استقلال روحانیت شیعه از حکومت می‌نامند. و بسیار به آن می‌بالند. این تعریف از خود ویژگی روحانیت شیعه در ایران، اگر چه در مجموع صحیح است، ولی دقیق نیست. اگر حکومت را به معنای دولت در نظر بگیریم، یعنی کلیت دستگاه سرکوب و تحمیق برای حفظ و پا برجا نگهداشتن نظام طبقاتی، بی شک روحانیت شیعه جزء لاینفکی از دولت طبقاتی بوده و هست.

پا برجا نگاه داشتن هر نظام طبقاتی، و سلطه طبقاتی، متکی بر دو رکن اساسی است. یکی سرکوب و دیگری تحمیق، یکی پلیس و ارتش و دسته‌های چاقوکش و چماقدار، و دیگری ایدئولوژی پردازان، روحانیون، و روشنفکران ارگانیک طبقه حاکم. بطور خلاصه، به قول لنین، یکی جلاد و دیگری کنیش. روحانیت شیعه در ایران نیز در سراسر تاریخ (چنانکه خواهیم دید) نقش خود را در حفظ و تحمیل وضع موجود، و سلطه طبقاتی به خوبی بازی می‌کرده است.

ولی اگر حکومت را به معنای اخص آن در نظر بگیریم، مثلا دربار و سلطنت، و یا بوروکراسی دولتی، (نظامی و اداری)، آنوقت می‌توانیم تعریف بالا را بطور دقیق و علمی بیان کنیم. بارزترین ویژگی روحانیت شیعه در ایران، استقلال نسبی آن از حکومت، در چارچوب دولت موجود بوده است.

برخی از ناظران سیاسی اواخر دوره قاجاریه این پدیده را چنین بیان کرده‌اند، که در ایران در واقع دو دولت وجود داشته است. هر یک با نفوذ و اقتدار ویژه خود. یکی حکومت مرکزی و دستگاه سلطنت و دیگری سلسله مراتب روحانیت. بیان علمی این تعریف نیز چنین می‌شود، که در دولت ایران دستگاه تولید ایدئولوژی از دستگاه سرکوب استقلال نسبی داشته، و گاه بگاه با آن در تعارض و کشاکش نیز بوده است.

ریشه یابی این خاصیت، مساله مرکزی شناخت ماهیت روحانیت شیعه در ایران است.

یک چنین پدیده ویژه‌ای، بی شک، از مناسبات تولیدی و طبقاتی ویژه ایران ناشی می‌شود، و کوشش برای توضیح آن به کمک مقولات طبقاتی کلی، و بدون در نظر گرفتن ویژگی‌های تحول تاریخی در ایران بیهوده است. نمونه‌های چنین تلاش‌هایی فراوانند. مثلا "پتروشفسکی تشیع را پوشش ایدئولوژیک جنبش‌های رعایا و دهقانان بر علیه فئودالیزم، و به عبارت دیگر تشیع را نوعی ایدئولوژی رعایا و ستم‌دیدگان و رهبران شیعه را نوعی نماینده رعایا و ستم‌دیدگان می‌داند. ولی یک چنین توضیحی حداقل ناقص و ناکافی است. و از توضیح تاریخ تحول تشیع در ایران عاجز و از توضیح تشیع در ایران، همچون مذهب رسمی کشور، ناتوان است.

تشیع، به اقرار خود پتروشفسکی، در آخرین مراحل قبل از به قدرت رسیدن در ایران (نهضت صفویان) در تماس تنگاتنگ با

زمینداران عمده و حکام ولایات بود. و رهبران آن نیز خود جزو خان‌ها و زمینداران به شمار می‌رفتند. او خود درباره شیخ صفی‌الدین اردبیلی می‌نویسد:

"در میان مریدان شیخ عده‌ای از اقویای این جهان، مانند رشید الدین، وزیر و مورخ، و پسران او... و شخص ایلخان ابو سعید بهادر خان... دیده می‌شدند.

... و در پایان عمر صاحب بیش از ۲۰ قریه ملک شخصی بود که از طرف فئودال‌های گوناگون به وی اهدا شده بود.

تشیع، بعد از به قدرت رسیدن در ایران، خود وسیله فجیع‌ترین سرکوب‌های توده‌های رعایا بود. و در عین حال حتی بعد از به قدرت رسیدن آن، اختلاف و کشاکش میان روحانیت شیعه و دستگاه سلطنت از میان نرفت. و تحلیل ساده گرایانه پتروشفسکی هیچیک از حقایق بالا را توضیح نمی‌دهد، بلکه با آنها در تناقض آشکار است.

تلاش دیگری در این زمینه، تحلیل نسبتا "مفصلی است که چندی پیش سازمان پیکار، تحت عنوان " جایگاه مبارزات روحانیون ایران" منتشر کرد. این تحلیل، تا حدودی، درست نقطه مقابل تحلیل پتروشفسکی است، و روحانیت را نماینده مستقیم فئودالیزم در ایران دانسته است. ولی این تحلیل نیز پرسش اساسی بالا را بی پاسخ می‌گذارد که چرا میان روحانیت نماینده فئودالیزم و حکومت نماینده فئودالیزم تعارض و کشاکش وجود داشته، تعارض و کشاکشی که گاه خیلی شدید شده است.

تحلیل مذکور، مثلا، "رضاشاه را نماینده فئودالیزم در ایران می‌شناسد، ولی در عین حال از برخوردهای شدید میان رضاشاه و روحانیون بحث می‌کند. به فکر مولف فاضل خطور هم نکرده که ریشه‌های چنین برخوردی میان نمایندگان گوناگون " فئودالیزم ایران" را توضیح دهد.

* * *

ساده انگاری روشنفکرانه به کنار، مشکل اصلی این هر دو تحلیل از منشاء واحدی آب می‌خورد. و آن فئودالی دانستن شیوه تولیدی در ایران قبل از غالب شدن مناسبات سرمایه‌داری است. معروف است که استالین، که همه چیز، مخصوصا "علم را، تابع نیازهای بوروکراسی ساخته بود، از آنجا که گویا مسئله شیوه تولید آسیایی مشکلی تئوریک در راه توجیه سیاست‌هایش در چین ایجاد کرده بود، از زبان ایدئولوگ‌های خود حکم داد، که چنین شیوه تولیدی هرگز وجود خارجی نداشته است و تاریخ همه جوامع از مسیر واحد و مشخص کمون اولیه - برده‌داری - فئودالیزم - سرمایه‌داری - سوسیالیسم گذر کرده و می‌کنند. ضربه وحشتناکی که این نظریه مضحک بر تاریخ نویسی شوروی وارد آورده، و فکاهیات عجیبی که در زمینه تاریخ آفریده است جای بحثش اینجا نیست.

ولی شیوه تولیدی غالب در ایران، از دوران باستان تا حاکم شدن سرمایه‌داری، هیات شیوه تولیدی بوده است که مارکس و انگلس از آن تحت عنوان شیوه تولید آسیایی یاد کرده‌اند.

مشخصات ویژه شیوه تولید آسیایی به قرار زیرند:

۱- مالکیت خصوصی بر زمین وجود ندارد.

۲- بنابراین، جمعیت هر ده، واحد تولیدی (نوعی کمون) بسیار منسجمی را تشکیل می‌دهد که در مقابل شدیدترین و خونین‌ترین سرکوب‌ها مقاومت کرده و از هم نمی‌پاشد.

۳- به علل جغرافیائی و اقلیمی در این نواحی، کشاورزی نیاز به سیستم‌های آبیاری بسیار وسیع و پیچیده‌ای دارد (قنات، شبکه‌ها و کانال‌ها و غیره). به قول انگلس، در این نواحی، "آبیاری مصنوعی

اولین شرط گریز ناپذیر کشاورزی است". ایحاد یک چنین سیستم آبیاری نیاز به یک قدرت مرکزی نیرومندی دارد که انجام این وظیفه را در سطح وسیع و مقیاس عظیمی که لازم است، بر عهده گیرد. انجام این کار از عهده هر فرد خارج است، و به همین دلیل، پیدایش و انکشاف مالکیت خصوصی روندی بسیار کند و دشوار است.

۴- به این دلیل دولت در این نوع جوامع بسیار قوی و نیرومند است. بوروکراسی دولتی در واقع هم دولت حاکم، و هم، به مفهوم وسیع تر کلمه، طبقه حاکم است. بین دولت و طبقه حاکم هیچ دوگانگی موجود نیست. پس قدرت دولت، در چارچوب جامعه موجود هیچ حد و مرزی نمی شناسد. بوروکراسی دولتی محصول اضافی اجتماع را تصاحب می کند و بخش عمده این محصول اضافی صرف مخارج اقشار اجتماعی حاکم بر جامعه، که همه به نوعی وابسته به دولت هستند، میگردد.

در این جوامع طبقه حاکم (دولت حاکم) نقش مستقیمی در تولید ندارد، و رابطه آن با تولید اجتماعی تنها محافظت و نگهداری شرایط تولید است. در سازماندهی روند تولید و چگونگی آن نقش ندارد. و این نقش بر عهده دهقانان است. از این لحاظ دولت (افزون بر نقش محدود بالا) نقش انگلی دارد. یعنی، تصاحب کننده محصول تولیدی است که خود در روند آن نقشی نداشته است - به عبارت بهتر، تصاحب کننده افزونه تولید اجتماعی، نه به خاطر نقشی که در تولید دارد، بلکه به خاطر قدرت ویژه‌ای که به دلایل دیگر کسب کرده است. به این دلیل، دولت، در زیر بنای تولیدی ریشه عمیق نداشته، و تا آنجا که انکل است، با آن زیر بنا در تعارض کامل قرار دارد. تعارضی که با افزایش نقش انگلی دولت (که همراه با عریض و طویل شدن بوروکراسی دولتی، و ورم کردن اشتها و طمع بوروکرات‌های نظامی و اداری و مذهبی، خود گریز نا پذیر است)، افزایش می یابد. تا نقطه قیام‌های دهقانی و سرنگونی کامل دولت. و جایگزینی دولت دیگری به جای دولت پیشین. و سلسله دیگری به جای سلسله پیشین. سلسله جدیدی که در آغاز کار هدفش سر و سامان دادن به وظایف واقعی دولت و جلوگیری از اجحاف بوروکرات‌های دولت است، ولی به مرور زمان این مسئله بیشتر و بیشتر فراموش می گردد، و مسئله دوستیدن دهقانان مهمتر می شود. تاریخ جوامع آسیایی این سیکل معیوب را به طور وقفه ناپذیری طی کرده است. تا آغاز دوران سرمایه داری و امپریالیزم.

در جوامع آسیایی مالکیت خصوصی بر زمین وجود نداشته است. ولی این البته، یک امر مطلق نیست. پادشاهان اغلب مقدار قابل توجهی زمین، و گاه چندین دهه یا یک ایالت کامل، را به حکام خود می بخشیدند. (در قبال مبنی، تحت عنوان مالیات، یا پیشکش یا نامی دیگر) و این افراد، در واقع مالک آن زمین یا دهات محسوب می شده اند. ولی این مالکیت با مالکیت فئودالی فرق اساسی دارد و زمینداران جوامع آسیایی هیچگاه آنقدر مستقل و نیرومند نشدند که تبدیل به طبقه حاکم شوند. و همواره زیر یوغ دولت مستبد مرکزی باقی مانده و تابع آن بوده اند. و مالکیت شان نیز تابع اراده‌ی دولت و سلطان وقت بود.

در جوامع فئودالی بر عکس دولت با مستقیما نوکر فئودال بوده است (دولت‌های کوچک ملوک‌الطوایفی) و یا اگر هم دولت مرکزی وجود داشته است دولت تابع و خادم طبقه فئودال بوده است و نه بالعکس.

خواجه نظام الملک طوسی، در کتاب سیاست نامه، درباره زمین داران (مقطعان) ایران در عصر سلجوقی، چنین می نویسد:

"مقطعان که اقطاع دارند باید بدانند که ایشان را بر رعایا جز آن

فرمان نیست که مال حقیق که بدیشان حواله کرده اند از ایشان بستانند... و هر مقطع که جز این کند دستش کوتاه کند و اقطاع از او بازستانند، و با او عتاب فرمایند، تا دیگران عبرت گیرند."

و این رابطه زمین داران و دولت در جوامع آسیایی بود. تحت شیوه تولید آسیایی، هرگاه قدرت حکام محلی و زمینداران بیش از حد معینی افزایش یابد، این به معنای تضعیف قدرت مرکزی (قدرتی اساسا لازم) و افزایش شدید استثمار دهقانان است. کسسه بحران‌های ژرف اقتصادی و اجتماعی را باعث می شود. که اغلب منجر به قیام‌های عظیم دهقانی، و ریشه کن شدن دولت و زمینداران و حکام محلی، همه، می گردد. بطوریکه نه از تاک نشان ماند، نه از تاک نشان. در ایران این شکل مالکیت خصوصی بر زمین، تحت عنوان تیول داری و اقطاع داری، بعد از اسلام، و به ویژه از زمان غزنویان و سلجوقیان به بعد، سربعا "گسترش یافت و رایج گشت (گسترش وسیع آن شاید به علت افزایش نسبی بارآوری کار بوده است). این امر البته، بحران مخصوص به خود را با خود داشت. ویژگی سیاسی جامعه ایران، از آن پس، بی ثباتی سیاسی، سلسله‌های بسیار کوتاه، و قیام‌های دهقانی دائمی بوده است. و این بحران، هر چه تیول داری و ملوک‌الطوایفی رایج تر و تثبیت تر می شد، ژرف تر، و مزمن تر می گشت.

چنانچه گفته شد رشد تیول داری در جوامع آسیایی هیچگاه نمی توانست به حدی باشد که آنها را به طبقه حاکمه تبدیل کند. بنابراین دولت هیچگاه نماینده آنان نبوده، و دائم با قدرت آنان در تعارض، و بر آنان حاکم بوده است. میان دولت، و اقطاع داران و حکام محلی، علاوه بر یگانگی در مقابل ستم‌دیدگان، تعارض و کشاکش دائمی نیز وجود داشته است. باز گفت بالا از خواجه نظام الملک طوسی، خود به تنهایی بازتاب‌کننده آنست و این تعارض در زمان‌های افزایش قدرت ملوک محلی و تثبیت شدن نسبی آنان بسیار شدید می شده است. و، به هر طریق، جنگ دولت برای سرچای خود نشانیدن آنها امری دائمی بوده است، که از بحران حاصل از آن خود دولت گاه به گاه (و با تحول تاریخی، بیشتر و بیشتر) عاجز می شده و سقوط می کرده است. گاهی نیز در زمان‌هایی که ظلم و جور دولت مرکزی از حد خود فراتر میرفته (که فشار اقتصادی آن، طبیعتا" بر دوش ملوک محلی نیز سنگینی می کرده) حاکمین محلی خود رهبری قیام‌های دهقانی بر علیه قدرت مرکزی را در دست می گرفته اند.

* * *

گسترش تیول داری و اقطاع داری جامعه ایران را در یک بحران اقتصادی و سیاسی دائمی فرو برده بود. فقر و فاقه عمومی و قحطی‌های ادواری دیگر جزو لاینفک زندگانی جامعه گشته بود. بار مالیات و خراج بر دهقانان و رعایا مضاعف گشته بود. یکی مالیاتی که به خزانه دولت مرکزی واریز می گردید، و دیگری خراجی که تیول داران اخذ می کردند. البته سیاست دولت مرکزی همواره این بود که برای حفظ ثبات اجتماعی از زیاده روی تیول داران در اخذ خراج جلوگیری کند. ولی این سیاست تنها زمانی می توانست جنبه عملی به خود بگیرد که دولت مرکزی مقتدر و نیرومند بود. در صورتی که در آن حالت بحرانی جامعه ایران این حالت بیشتر استثناء بود تا قاعده.

پس استثمار دهقانان به صورت وحشتناک و طاقت فرسایی در آمده بود و موجب می گشت که تحمیل رژیم بر مردم تنها به زور شلاق و شکنجه و بر پا کردن چشم منار و کله منار ممکن گردد. این شرایط، با حمله مغول، و تشکیل حکومت‌های جابر و سراسر انگلی آنان در ایران، حتی وخیم تر و فجیع تر گشت. اسلام رسمی، یعنی تسنن، مذهب حکومت، وسیله‌ای گشت برای توجیه این وضع غیر انسانی. جامعه در غلیان دائمی بود، و جنگ

داخلی ، و قیام دهقانی بر علیه حکومت زندگانی روزمره جامعه را تشکیل می داد .

در این غلیان دائمی بود ، که ایدئولوژی های مساوات طلبانه بسیاری سر بر آوردند و پا گرفتند . از تجدید حیات آئین مزدکی گرفته ، تا خرم دینی بابک ، و تفسیرهای گوناگونی از تشیع . ولی در این میان ، ایدئولوژی تشیع ، به علت اسلامی بودن جامعه ، و علل دیگری که ذیلا خواهد آمد ، عمیق تر ریشه کرد ، باقی ماند و گسترده شد .

واضح است در چنین زمانه های ، ایدئولوژی تشیع ، با اصل انتظارش ، که هر حکومتی را در غیبت امام زمان غاصب و جائز تلقی می کند ، با اصل امامتش ، که خلافت را باطل و کافر می داند ، با کیش شخصیت شهیدانش ، که امامانش را مظهر مظلومیت می سازد ، با کیش شخصیت رهبرانش (فرقه های اولیه شیعه در ایران برای ساختن و به کمال رسانیدن این کیش شخصیت ، همه ، نظریه تناسخ ، یعنی حلول روح افراد در یک دیگر را پذیرفته ، و معتقد بودند که روح خدا در جسم رهبر حلول کرده است . گویا این امر بیشتر از آن خرافی بوده که بتواند دوام آورد . و بعدها اصل مرجعیت جای آن را گرفت . جالب آنکه گویا همان اصل ، امروز ، در قرن بیستم ، دوباره دارد زنده می شود . منتها به طور بسیار دگمانیک تر و بدون نظریه و توجیه . گریکاتورهای قرن بیستمی ، ایدئولوگ های پیش کسوت نهضت شیعه ، امروز ، نه بر اساس نظریه ، بلکه تنها به کمک شعار می خواهند بقبولانند خمینی روح خداست .) و سایر اصول مشابه ، جذابیت زیادی که برای توده لگدمال شده و ستم دیده داشت ، سرزمین ایران زمین بکرومسا عدی بود که تشیع در آن ریشه دواند . هم عمیق ، و هم وسیع .

ولی هیچ ایدئولوژی از مبارزه طبقاتی جدا نمی ماند . و تحت تاثیر آن است که شکل میگیرد . نیروهای درگیر در این پیکار طبقاتی (حکومت مرکزی ، تیول داران و حکام محلی ، و نمایندگان واقعی مردم) هر یک به نوعی ، کوشیدند از این ایدئولوژی جذاب برای توده و ریشه دار ، به سود خود بهره برداری کنند . و آن را وسیله ای برای پیشبرد اهداف خویش سازند . حتی حکومت مرکزی در این راه کوشش های بی به خرج داد . مامون ، امام هشتم را به نزد خویش آورد ، و ولیعهد خویش کرد . و یساجاتیو ، خان مغول حاکم بر ایران ، برای مدت کوتاهی به مذهب شیعه گروید . ولی این نقض غرض بود . چون حکومت مرکزی می بایست قبل از هر چیز بر سلاح سرکوب تکیه می کرد ، تا ایدئولوژی و مردم نیز تشیع خلافت و سلطنت را از تشیعی که ایدئولوژی مبارزه شان بود به آسانی تشخیص می دادند . خلاصه این کوششها هیچکدام نگرقت . تشیع الجاتیو دوام چندانی نیاورد .

نمایندگان واقعی مردم ستم دیده از یک سو ، و زمین داران و حکام محلی از سوی دیگر ، هر یک به نوبه خود می کوشیدند ، از تشیع برای مقاصد طبقاتی خویش استفاده برند . برای مردم ستم دیده تشیع پوشش ایدئولوژیک ، و عامل متحد کننده و منسجم کننده قیام های حق طلبانه شان بود . برای تیول داران ، وسیله ای برای جلب مردم ، تحت کنترل گرفتن قیام های آنان ، و خلاصه ایدئولوژی مناسبی جهت مبارزه شان با حکومت مرکزی و آنان می توانستند این امر را با موفقیت دنبال کنند (چنانچه کردند) چون مابین آنان و توده مردم ستم دیده ، در مبارزه بر علیه دولت مرکزی ، خواه نا خواه وحدت وجود داشت . مخصوصا در دوران استیلای مغول ، که دیگر دامنه ظلم و ستم و اجحاف بی حساب و کتاب ، از هر مرز و منطقی گذشته بود . و چنانکه تحلیل جوامع آسیایی نشان داد ، در چنین مقاطع تاریخی ، تیول داران و مردم در مبارزه جهت سرنگونی حکومت مرکزی متحد بودند .

به همین دلیل در داخل جنبش شیعه جناحها و فرقه های گوناگونی پدید آمدند . فرقه های تند رو (قرمطیان ، و مرحله ای از جنبش اسماعیلیه و غیره ، که در مجموع به آنها غلات شیعه می گفتند) ، که واقعا " عدالتخواه ، مساوات طلب و حتی خواهان نوعی سوسیالیسم تخیلی بودند ، و قاطعانه در راه آرمان خود مبارزه می کردند ، و در زمانی که بر نهضت غالب بودند ، موفقیت های محدودی هم در جامعه عمل پوشیدند به آرمان های خود داشتند . اینها در دوره های اولیه گسترش تشیع در ایران (دوران غزنویان و سلجوقیان) جناح غالب در جنبش شیعه بودند و جناح های بسیار معتدل که خواهان تغییر بنیادی نظام نبودند ، بلکه تنها می خواستند امام یا رهبر به جای خلیفه یا سلطان بنشینند و مناسبات موجود را ، بر مبنای عادلانه تری تداوم بخشند (این ایدئولوژی تیول داران و حکام محلی بود ، و نمونه ای از ماهیت طبقاتی آن را ، در توصیف ماهیت شیخ صفی الدین اردبیلی ، مشاهده کردیم) .

در عمل ، هر گاه جنبش تشیع قوی میگشت ، یا به قدرت می رسید (به جز در چند مورد ، اوایل کار گسترش جنبش) ، این جناح معتدل و راست گرا بود که حاکم می گردید (مانند دولت های مختلف سربداریه) و این خود طبیعی است . چرا که عدالت خواهی و مساوات طلبی واقعی ، در جامعه آن روز محمل عملی نداشت . ولی این تضاد درونی جنبش (وجود جناح های گوناگون با اهداف گوناگون) عامل بسیار مهم بی ثباتی و سقوط اولین حکومت های شیعه در ایران ، یعنی حکومت های سربداران بود . به هر طریق ، جناح تندرو مذهب تشیع ، زیر فشار سرکوب جناح های راست گرا (سرکوبی که بعد از به قدرت رسیدن آنان بسیار وحشیانه هم بود) ، و بحران درونی نهضت که ریشه اش را شرح دادیم ، رفته رفته نابود شد و از میان رفت .

پس ، درست در زمانی که بعد از سقوط حکومت های سربداران ، در اثر تاثیر و انعکاس به قدرت رسیدن آنان ، مبارزات قهرمانانه و موفق آنان باحکام جابر مغول ، سیاست های مردمی آنان و نحوه سقوط آنان ، هر چهارتا ، در سراسر کشور ، ایدئولوژی تشیع در میان مردم ستم دیده در اوج شیوع و محبوبیت بود ، آنچه که به صورت متشکل و سازمان یافته باقی ماند عبارت بود از جنبش صفویه و ایدئولوژی تشیع اثنی عشری صفوی که به تیول داران ، بازرگانان ، و عناصر بسیار در دربارها وابسته بود و بر ویرانه های جنبش سربداران شکل گرفت . این ، در واقع ، راست گراترین جناح نهضت شیعه بود ، و خود با تمام قوا به سرکوب آنچه از تند روان شیعه باقی مانده بود پرداخت ، تا آنان را به کل از ریشه بر اندازد . همین جنبش بود که با " قیام " شاه اسماعیل ، اولین دولت قدرتمند متکی بر تشیع را در ایران بنیاد نهاد : دولت صفوی .

در دولت جدید التماسی صفوی ، هیات حاکم در واقع مثلثی را تشکیل می داد که سه راس آن عبارت بودند از رهبران سیاسی نهضت (بوروکراسی دولتی) ، زمین داران و تیول داران و بازرگانان حامی نهضت ، و رهبران مذهبی نهضت (که بعدها بطور بسیار وسیعی گسترش یافته و تبدیل به یک قشر وسیع اجتماعی ، یعنی روحانیون شدند) این سه جناح ابتدا کاملا " متحد و یک پارچه بودند ، ولی بعدها ، در اثر منطق درونی روند تثبیت دولت آسیایی ، رفته رفته از یکدیگر جدا شدند .

نقش مذهب تشیع ، که بعد از به قدرت رسیدن شاه اسماعیل تبدیل به مذهب رسمی ایران گشت ، در دولت صفوی بسیار مهم و حیاتی بود .

عادی و معمولی آن دوره بود.

مجازات هایی که از عهد شاه اسماعیل اول در ایران متداول گردیده بود... از آن جمله قطعه قطعه کردن جوارح یا پاره کردن شکم... میل در چشم کشیدن... سیخ کشیدن... در روغن جوشانیدن... قباي باروت پوشانیدن و آتش زدن... گروه زنده خواران... عده‌شان دوازده نفر بود، به دسته گوشت خام خور اشتها داشتند و زیر نظر جارچی باشی شاه و به اشاره وی مامور بودند گوشت مجرم را به دندان قطعه قطعه کرده و بخورند."

(تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۴، ص ۱۲۰۲)

و دولت صفوی از سرکوب و ایدئولوژی، هر دو بیک اندازه استفاده می‌برد. و برای انجام کار صعبی که در پیش گرفته بود، به این کار نیازی سخت نیز داشت. عصر صفویه، در واقع، نه تنها عصر به قدرت رسیدن تشیع، بلکه عصر انحطاط بیسابقه پراگماتیستی مذهب شیعه، برای وفق دادن آن با نیازهای دولت صفوی است. ایدئولوژی نوین و روحانیت شیعه را صفویه برای توجیه و تحمیل یک چنین نظامی بوجود آورد. در این دوران بود که مذهب شیعه با دروغ‌ها و خرافات بی حد و حصر و بی سابقه پرگشت. مثلاً "برای تلفیق مذهب شیعه و ناسیونالیسم صفوی و نشان دادن سلطان صفوی همچون نایب بر حق رسول و امام می‌گفتند؛ محمد نژاد فارس را برترین نژادها می‌دانسته است، می‌گفتند: شهربانو دختر یزدگرد، قبل از تسخیر ایران بوسیله نیروهای اسلام مسلمان شده بوده، و علی او را برای امام حسین عقد کرد، و اصل و نسب امامان شیعه، بعد از امام حسین، از یک سو به رسول خدا، و از سوی دیگر به شاهنشاهان ایرانی بر میگشته است. مجازات مخالفت با این دروغ‌ها اعدام بود. و حقه کردن اینهمه دروغ شاخدار تنها نمونه کوچکی است، نمونه خروار بزرگ.

در این زمان بود که روحانیون تبدیل به یک قشر بسیار وسیع و بسیار قدرتمند و با نفوذ اجتماعی شدند. در واقع، به احتمال بسیار قوی قبل از صفویه، در اسلام چیزی به نام روحانیت وجود نداشته است. آنچه وجود داشت علما بودند که در زمینه دین و عرفان و فلسفه، دانشمند و متخصص و صاحب نظر بودند (و البته مقام بسیار شامخی نیز در دولست داشتند). در زمان صفویه، بیشتر و بیشتر، در کنار علماء تعداد زیاد و روزافزونی "روحانی" ایجاد شدند که برای تبلیغ مذهب شیعه، براه انداختن مراسم مذهبی و بسیج مردم حول این مراسم، به همه جا اعزام می‌شدند. نقش این روحانیون در واقع دو گانه بود. اول، بسیج مردم حول مراسم مذهبی، و بدینوسیله پشت حکومت و سیاست‌های وحشیانه آن بودند. و دوم، کنترل کردن حکام و تیول‌داران محلی و مقابله با خود سری‌ها و گرایش‌های گریز از مرکز ایشان. به همین دلیل، "روحانیون" هم نقش عمده بسیج مردم حول ایدئولوژی را بر عهده داشتند و هم، برای انجام وظیفه دوم، در دستگاه دولتی و سیاسی راه یافته بودند.

* * *

از آنجائی که، به قول حسن روملو، عده کسانی که اندک اطلاعاتی از الهیات و فقه شیعه داشتند و تعداد کتبی در این موضوع‌ها در دست بوده قلیل بوده است، طبیعتاً اکثریت عظیم این روحانیون، نه همچون علماء و دانشمندان مذهبی، بلکه به مثابه "شومن"‌های متخصص فن تعزیه گردانی، برگزاری مراسم روضه و عزاداری و نفرین سه خلیفه، دروغ پراکنی و خرافات پراکنی‌های لازم، و از این قبیل بوده‌اند.

دوره صفویه دوره اوج گیری بیسابقه تعصبات مذهبی است؛ نه فقط به این دلیل که دولت خود شدیداً متکی بر مذهب بوده است (این حد

تشیع جنبش صفویه را تبدیل به یک جنبش سراسری کرده بود. از راه تحمیل مذهب تشیع به عنوان مذهب رسمی بود که صفویان کوشیدند دولت مرکزی مستبد آسیایی را تشکیل داده و مستحکم کنند و حکومت آنرا بر سراسر ایران تحمیل کنند.

به قدرت رسیدن صفویه مترادف بود با (در واقع معلول آن نیز بود) دوران از هم پاشی و تفرق سیاسی و اجتماعی ایران و حاکم شدن ملوک‌الطوایفی و قدرت گرفتن خان‌ها، حکام، زمین‌داران و امیران محلی و در نتیجه از هم پاشی حکومت مرکزی. صفویان درک می‌کردند که حفظ وحدت مملکت و تحمیل حکومت مرکزی در چنین شرایطی کار آسانی نیست و بدین ترتیب کوشیدند تا دولت مقتدر مرکزی را از راه تحمیل مذهب رسمی دولتی و استفاده از قدرت آن مذهب در میان مردم ایجاد کنند. صفویان، در آغاز کار شیعه نبودند، ولی بعداً دریافتند که استفاده از مذهب تشیع تنها راه است. اینست که نه تنها شیخ صفی الدین اردبیلی به شیعه گروید بلکه برای او شجره‌نامه‌ای درست کردند که منشاء اجدادی او را به "اثمه اطهار" می‌رسانید.

در واقع، بر خلاف تصور اغلب مورخان، نقش تشیع در حکومت صفوی یک نقش مترقی ملی گرایانه، مثلاً "برای حفظ مملکت از حملات عثمانی نبود، بلکه نقش آن پیشبرد سیاست‌ارتجاعی تحمیل دولت استبدادی مرکزی متکی بر تیول داران و ملوک‌الطوایفی (امری که در سابق دیدیم، در جامعه آسیایی، در شرایط بحران و از هم پاشی آن، بسیار مشکل، حتی غیر ممکن می‌نمود) بود که در واقع جلوی راه حل عادی بحران را در حوامع آسیایی (قیام وسیع دهقانی و متلاشی کردن هم حکومت مرکزی و هم تیول داران و حکام آن و استقرار یک حکومت مرکزی دیگر که در آغاز متکی بر تیول داری نیست و متکی بر ایجاد عدالت است) را گرفت. و در شرایط بحران و از هم پاشی، بدون حل بحران، دولت مقتدر مرکزی را تحمیل کرد. و به قیمت چه فجایع و جنایاتی؛ اولین کشتار سنیان که در همان آغاز سلطنت شاه اسماعیل صورت گرفت. در واقع قتل عام ۲۰ هزار نفر از جمعیت تبریز (پایتخت شاه اسماعیل و محل به قدرت رسیدن صفویه)، یعنی بخش عمده‌ای از جمعیت تبریز بود. بعد از آن تعقیب و کشتار سنیان با شدت هر چه تمامتر ادامه یافت. معروف است فرزلباشان صفوی در شهرها می‌گشتند و فریاد می‌زدند: "لعنت بر عمر باد". و هر کس که در حوالی بود می‌باید در جواب فریاد می‌زد: "بیش باد، کم مباد". در غیر این صورت سرش، در جا، از تن جدا می‌شد.

برای جلوگیری از قیام دهقانی در آن شرایط بحران، تعقیب و کشتار و شکنجه کلیه گرایشها و عناصر حق طلب در میان مردم و دهقانان و منجمله (و علی‌الخصوص) جناح‌های تندروی شیعه با شدت هر چه تمامتر معمول گردید و ادامه یافت. کشتار و شکنجه دوران صفویه، اگر در تاریخ ایران بیسابقه نباشد، کم سابقه است. راوندی در این مورد می‌نویسد:

"آدمخوری در عهد صفویه برای کشتن... معمول بود. دژخیمان بی درنگ دست به کار می‌شدند. سر بریدن، پوست کندن، در آتش سوختن، دست و پا و گوش و بینی بریدن و چشم کندن... و امثال اینها جزو کیفرهای معمولی بود... عدد جلادان شاه عباس به پانصد تن می‌رسید... شاه عباس یک دسته جلاد گوشت خام خور نیز داشت. کار ایشان این بود که پاره‌یی از مجرم را زنده می‌خوردند. این مجازات نفرت انگیز... از شاه اسماعیل اول سر سلسله صفوی به شاه عباس اول رسید. علاوه بر آنچه گذشت، در آب جوشانیدن، دست و پا بریدن، به حلق آویختن، و سرب‌گداخته در گلوی مقصران ریختن، از سیاست‌های

معینی از تعصب را لازم دارد، نه آن تعصب لجام گسیخته بی حد و حصر) بلکه بیشتر به آن دلیل که در آن زمان، هنوز مذهب شیعه، بصورت ایدئولوژی غلات شیعه، بصورت پوشش مبارزات آزادخواهانه عمل می‌کرده است. و بهمین دلیل، در آن زمان، هر تفسیری از مذهب شیعه جز تفسیر رایج روحانیون دولتی، معادل با کفر مطلق شناخته شده، و شدیداً سرکوب می‌گردید. عامل دیگری که به قوت در جهت تشدید تعصبات مذهبی، و دامن زدن دیوانه وار به آن عمل می‌کرد، موقعیت ویژه روحانیون در دولت صفوی بود (که بعداً به آن خواهیم پرداخت). بر این زمینه و در این مکتب بود که روحانیت شیعه شکل گرفت و پرورش یافت.

بازگفت‌های زیر از علی شریعتی درباره روحانیون شیعه صفویه جالب و روشنگر هستند (بدون آنکه هیچ اظهار نظری درباره صحت و سقم محتویات آن‌ها بکنیم):

" وزیر امور روضه خوانی و تعزیه داری رفت به اروپای شرقی ... و درباره مراسم دینی و تشریفات مذهبی آنجا تحقیق کرد، مطالعه کرد و بسیاری از سنت‌ها ... همه را به ایران آورد و در اینجا بکمک روحانیون وابسته به رژیم صفوی آن فرم‌ها و رسوم را با تشیع و تاریخ تشیع ... تطبیق دادند ... بطوریکه ناکهان در ایران سمبلها و مراسم و مظاهر کاملاً تازه‌ای که هرگز نه در ملیت ایران سابقه داشت و نه در دین اسلام ... بوجود آمد. مراسمی از نوع تعزیه گردانی، شبیه‌سازی، نعل و علم و کتل و عماری و برده‌داری و شمایل کشی و معرکه‌گیری و قفل بندی و زنجیرزنی و تیغ زنی و سنج زنی و تعزیه خوانی و فرم خاص و جدید و تشریفاتی " مصیبت خوانی " و " نوحه سرایی جمعی " .

" ... بسه همدستی قدرت سیاسی نظامی صفویه و روحانیت وابسته ... تشیع کاذب را - که تشیع شرک، خرافه و تفرقه است ... نظام صفوی تدوین کرد ... و چهار هزار شاگرد - که سپاه دین شاه عباسی بودند و توجیه‌کنندگان " ولایت صفویه " - بر این اساس تربیت کرد و ... تربیت شدگان روحانیت حاکم را، بجای وارثان علوم اهل بیت و آموزش یافتگان مدرسه امام صادق به میان توده‌ها فرستادند و در نتیجه علمای شیعه علوی ... خلع سلاح شدند ... کم کم از متن جامعه کنار رفتند ... در هر شهری یک حاکم می‌فرستادند، یک " امام جمعه " هم تعیین می‌کردند که هم دین مردم رسماً دست او بود و هم حاکم را می‌پایید ... یک " خطیب " هم رسماً نصب می‌کردند که هم کار تبلیغات دولتی را انجام می‌داد و هم امام جمعه را می‌پایید . "

درجه انحطاط اجتماعی و فرهنگی که یک چنین رژیم باعث آن می‌شود، و یا انزوا طلبی که در سطح جهانی ایجاد می‌کند، نیازی به گفتن ندارد. (نمونه‌های مشخصی از آن را بعداً " پیش خواهیم کشید. فعلاً " رشته تحولات تاریخی را دنبال کنیم) .

همراه با تثبیت و تحکیم دولت مرکزی صفویه، که با تقویت کلی اقتصاد کشور و تقویت اقتصادی اقطاع داران نیز همراه بود. تعارض دولت مرکزی با اقطاع داران و حکام محلی، طبیعتاً بار دیگر مطرح شد و بالا گرفت و حل این معضل، یعنی مسئله قدرت‌های محلی، یکی از مشکلات اساسی سلاطین صفوی گشت .

" شاه طهماسب اول سعی کرد عناصر ملی را، در مقابل اعیان و اشراف طوایف و عشایر تقویت کند، ولی در این راه موفق نیافت . ولی شاه عباس اول، که از مداخلات سران عشایر به ستوه آمده بود بر آن شد که به قدرت و اختیارات آنان پایان بخشد. برای اجرای این نقشه غلامان سلطنتی را تقویت کرد . "

(راوندی، جلد ۴، ص ۸۵۷).

ولی قانون تاریخ قانونی آهنین است و از آن گریزی نیست. و کوشش برای گریز از آن عواقب غم انگیزی ببار می‌آورد:

" در ابتدای به سلطنت رسیدن سلسله صفوی، اغلب حکام ایالات از بستگان خاندان سلطنتی ... بودند ... بعدها چون دیدند بعضی از بستگان خاندان سلطنت در حکومت ایالات راه طغیان پیش گرفته‌اند ... سیاست تا حدی عوض شد ... شاه اسماعیل پس از جلوس فرمان داد تمام فرزندان ذکور خاندان سلطنت را یا کور کنند یا بکشند. از توشکا نیل دیگر هیچ شاهزاده‌ای به حکومت ایالات منصوب نشد . "

(همانجا، ص ۸۵۸)

ولی، چنانکه گفته شد، حربه اساسی صفویه برای ایحاد و تحکیم وحدت ملی، مذهب تشیع بود. و سلاطین صفوی، برای تضعیف قدرت‌های محلی و تثبیت نفوذ سلطنت مرکزی ابتدا به تقویت هر چه بیشتر " روحانیون " در مقابل حکام محلی پرداختند. و قدرت‌های اجرائی مهمی که مهمترین شان قدرت قضاوت بود، بطور عمده تحت کنترل روحانیون (یا مستقیماً در دست آنها) و تحت نظر مرکزیت روحانیت (صدر و دیوان بیگی) قرار گرفت. و قدرت حکام در زمینه‌های بسیاری تابع قدرت " روحانیون " محلی و مرکزیت " روحانیت " قرار داده شد:

" حاکم امور مهم را شخصاً رسیدگی می‌کرد ... حاکم در حین قضاوت در محکمه باید یک مشاور روحانی نیز داشته باشد و حاکم بدون فتوای او حق صدور حکمی را نداشت. همین که شاه طهماسب اول شنید که حکام مشهد به فرمان‌های وی درباره " منع و نهی نامشروعات " توجه کافی نمی‌کنند، بجای حاکم قزل باش آنجا شخص دیگری را گماشت و در فرمان انتصاب او صریحاً نوشت: "... در اجرای احکام و اوامر شرعی و دفع و رفع مکاره و مناهی که بر عهده اهتمام سیادت و نقابت پناه شیخ الاسلام معزالسیاده والنقابه ... منوط و مربوط فرموده‌ایم ... به رای شراع آرای او ... عمل نماید ... " (همانجا)

به این ترتیب " روحانیون " از قدرت دوگانه‌ای برخوردار گشتند. یکی قدرتی که به پشتوانه منصب‌های سیاسی داشتند، و دیگری قدرتی که همچون بخش تولید ایدئولوژی دولت حاکم (دولتی که تکیه بسیار زیاد بر ایدئولوژی داشت) و نفوذی که بدین ترتیب در میان توده‌ها بدست آورده بودند (البته همراه با درآمدها و آلائ و اولوف اقتصادی آن) در دست شان متمرکز گشته بود. و به این طریق، رفته رفته، تبدیل به یک قشر اجتماعی فوق‌العاده نیرومندی گشتند .

ولی منطق تحول سیاسی چنان بود که روحانیون و دولت مرکزی را نیز در مقابل هم قرار می‌داد. چرا که روحانیون که در هر محل بکار خویش اشتغال داشتند، خود تبدیل به قدرت‌های محلی ویژه‌ای می‌شدند (متکی به موقعیت و نفوذ سیاسی و مذهبی آنان در سطح محلی، و مهمتر از آن، منافع اقتصادی سرشار در سطح محلی، که با استفاده از قدرت و نفوذ خویش بدست آورده و بخود اختصاص داده بودند). و البته، در این میان، سیاست آگاهانه حکام محلی، برای علاقه مند ساختن روحانیون به قدرت‌های موجود محلی، و مزایای ناشی از آن، نقش مهمی داشتند. در واقع قدرت‌های محلی، خود، از این پس، برای چاره مشکلات شان در مقابل قدرت مرکزی به روحانیون روی می‌آوردند - قدرت اقتصادی روحانیون در سطح محلی در واقع چند جنبه داشت: یکی آنکه بخش عمده‌ای از روحانیون خود، رفته رفته به زمین داران عمده بدل گشتند. دیگر، مبالغ هنگفتی که بصورت سهم و باج و رشوه و غیره از حکام و اشراف دریافت می‌داشتند. و بالاخره، مبالغی که بعنوان سهم امام و هزار و یک عنوان دیگر، از مردم عادی، و فقرا اخاذی می‌کردند. به این

ترتیب روحانیت شیعه در ایران قسری شد به تمام معنی انگل. مطالعه کتاب جدید و منتشر نشده یکی از نویسندگان انقلابی معاصر پیرامون ترور ناصرالدین شاه، ما را به این نتیجه رسانید. که در برهه‌های قدرت گیری روحانیت، از زمان صفویه به بعد، بقدری سوء استفاده روحانیت از قدرت خود جهت اخاذی و کلاشی و باج گیری، و سوء استفاده از قدرت جهت خوردن اموال، مخصوصاً زمینهای مردم، وحشیانه و فجیع بوده است، و آنقدر فلاکت و بدبختی ایجاد می‌کرده، و به حدی خانه خرابی می‌آفریده است، که می‌توان گفت عامل عمده استعمار و ستم بر رعایا همین ملاها بوده‌اند. یک نمونه بسیار فجیع آن استفاده مجتهد تبریز از قدرت خویش برای ایجاد قحطی نان بود. تا از این طریق، قدری از سود بالا رفتن قیمت نان را به جیب خودش بریزد. در همین رابطه عده‌ای از مردم تلف شدند، و شورش بزرگی در تبریز بر پا گشت. و البته این شریک‌کاری و فجاج شیعه آن‌ها مخصوص تبریز بود و نه فقط آن یک بار انجام شد. نمونه‌های ثبت شده در تاریخ بسیارند.

روحانیون با آنکه برای مقابله با محلی‌گرایی ملوک‌الطوایفی وارد میدان شده بودند، خود تبدیل به جزئی از آن شدند.

ولی جامعه آسیائی، بر خلاف جامعه فتوئالی با محلی‌گرایی و نفوق قدرت‌های محلی منافات دارد. پس قدرت مرکزی را در مقابل قدرت‌های محلی قرار می‌داد. روحانیون نیز تا جایی که به منافع محلی دلبستگی داشتند، و از آن دفاع می‌کردند، در مقابل دولت مرکزی قرار می‌گرفتند.

از شدت این تعارض همین بس که شاه اسماعیل دوم (پسر شاه طهماسب و سومین سلطان صفوی) آن چنان درگیر این مسئله گشته بود، که اساساً تصمیم به لغو مذهب شیعه بعنوان مذهب رسمی کشور و احیاء مذهب تسنن گرفت. که البته موفق نشد.

بنابراین، "روحانیون" در دوره صفوی، و بعد از آن، یک بلوک بسیار قدرتمند اجتماعی بودند که منافع شان، از یک سو، با بوروکراسی دولت مرکزی، و از سوی دیگر با اقطاع داران و حکام محلی متمایز بود، و با هر دو در تعارض بودند، و در عین حال در مبارزه با هر کدام از پشتیبانی دیگری بر خوردار بودند. پس، بیس قدرت مرکزی و قدرت های محلی بند بازی می‌کردند. و از هر دو مستقل بودند و با استفاده از موقعیت ویژه و استقلال عمل خویش قدرت عظیمی در دستان خود متمرکز کرده و بر کلیه امور و تصمیمات سیاسی و سیاست های دولتی و محلی اعمال نفوذ می‌کردند. آنها بنفد دولتی در داخل دولت بودند، که همچون تصویری از خود دولت آسیائی، معسومی از قدرت مرکزی و فدرالیسم محلی بود.

در این میان، هرگاه قدرت دولت مرکزی بعلت تضادهای موجود در زیر بنای اقتصادی رو به افزایش می‌گذاشت، قدرت روحانیون را نیز، همچون مانعی بر سر راه خویش، کاهش می‌داد. مثلاً "شاه عباس خود اقدامات زیادی در جهت کوتاه کردن دست روحانیون از امور سیاسی و مملکتی به کار برد، و تا اندازه زیادی هم موفق بود. معروف است که عمده‌ترین شرط نادر شاه افشار با بزرگان ایران، برای پذیرفتن پادشاهی ایران، ملتی کردن مذهب رسمی و قرار دادن تشیع در یک ردیف با تسنن بود. و اگر چه در این امر موفق نگردید، اما توانست بسیاری از آداب و سنن وحشیانه، و تعصب های واپس مانده عصر صفوی را از میان بردارد، و از اعمال نفوذ روحانیون در سیاست جلوگیری کند. طبیعی است که از سوی دیگر، هرگاه قدرت مرکزی ضعیف می‌شد، روحانیون در واقع همه کاره میدان سیاست می‌گشتند. در دوره صفویه، دقیقاً در عصر شاه سلطان حسین بود که قدرت و نفوذ روحانیون به اوج

فلک الافلاک خود رسید، و درست در همان زمان بود که ظلم و جور و ستم از یک سو، و فجاج و حنا یا ت حکومت از سوی دیگر، و بحران اقتصادی و قحطی و خانه خرابی نیز به اوج خود رسیدند.



ولی برای حکومت مرکزی، روحانیت، دشمنی بر مراتب نیرومند تر و چیره دست تر از حکام محلی و تیول داران بود. چون آنها علاوه بر قدرت حکام (که در هر تعارض با قدرت مرکزی در کنار خود داشتند) دستگاه تولید ایدئولوژی دولت، یعنی یکی از مهمترین ارکان دولت را (در واقع رکن اساسی دولت صفوی را) در کنترل کامل داشتند، و نفوذ زیادی بر روی سایر ارکان‌های دولتی نیز کسب کرده بودند. و از سوی دیگر، از تشکیلات متمرکزتر و منسجم تری، نسبت به حکام و اشراف محلی برخوردار بودند.

پس، از این پس، مسئله جدا کردن دولت از مذهب، و کوتاه کردن دست ملایان از امور سیاسی، مسئله اساسی هر دولتی بود که می‌خواست خود را تحکیم کرده و دست به اصلاحاتی چند بزند (به این مسئله بر خواهیم گشت).

دستگاه تولید ایدئولوژی، ارتجاعی ترین بخش هر دولت طبقاتی است. و ایدئولوگ‌های طبقه حاکم، قاعدتاً مرتجع ترین افراد آن طبقه هستند. چون وظیفه آنان اینست که تمام کثافات و فجاج جامعه را، نه تنها توجیه، بلکه تقدیس کنند. در هر جامعه پویا (جامعه طبقاتی پویا، البته) دستگاه تولید ایدئولوژی باید تابع حکومت باشد. زیرا، دولت طبقات استوارگر نیز گاه گاه نیاز به حرکت اصلاحی و تا حدودی رو بیدن جامعه از کثافات دارد. همان کثافتاتی که تقدیس آنها وظیفه دستگاه تولید ایدئولوژی است. بنابراین اگر دستگاه تولید ایدئولوژی، تابع حکومت نباشد، سد عظیم محافظه‌کاری در مقابل همان اصلاحات محدودی که لازم و گریز ناپذیر گشته‌اند، بوجود می‌آید. فراموش نکنیم که در قرون وسطی، چه دانشمندان و اندیشه‌گران ارزشمندی که توسط کشیشان در آتش سوخته شدند و اکتشافات درخشان و ثمرات ذیقیمت تحقیقات‌شان کفر و زندقه محسوب نشد. حال آنکه نتایج کارهای آن‌ها نه فقط برای پیشرفت بلکه حتی برای تحولاتی که خود طبقه بورژوا به آنها نیاز مبرم داشت، ضرورت تام داشتند. این مشکل تنها با کوتاه کردن کامل دستان روحانیون از دولت حل گردید. ماهیت دستگاه تولید ایدئولوژی اینست که دیرتر از سایر تشکیلات طبقاتی خود را با تحولات ضروری اجتماعی وفق می‌دهد. (یا در برخی شرایط ویژه، مانند ایران، هرگز نمی‌دهد). و کوتاه کردن کامل دستان آن از دولت همواره اولین شرط تحول اجتماعی بوده است (که در برخی شرایط ویژه مانند ایران، انجام آن کاری صعب بود که هیچگاه بطور کامل انجام نگرفت).

دیدیم که در ایران، روحانیت، نه تنها تبدیل به یک قشر اجتماعی وسیع و قدرت مند گشته بود، بلکه، با یافتن جایگاهی برای خود، در شکاف میان بلوک حاکم و قدرت‌های محلی، استقلال نسبتاً کاملی از بوروکراسی سیاسی - نظامی دولتی بدست آورده بود. پس تبدیل به یک پایگاه بسیار نیرومند ارتجاع در کشور گشت. که کلیه نیروهای ارتجاعی، هنگام نیاز، به آن تشبث می‌جستند. در اینجا عملکرد دستگاه تولید ایدئولوژی تنها، و حتی اساساً، توجیه و تقدیس منافع اجتماعی حاکمیت موجود نیست، بلکه تقدیس منافع اجتماعی ویژه "روحانیت" در بلوک حاکم، و وظیفه "مهمتر" آن می‌گردد. چون جزئی است که از کل استقلال یافته است، و بنا بر این از دیدگاه خویش

تمام کل گشته است، یا لاقلاً مهمترین قسمت آن (چه کسی مهمتر از خویش !) چون ارتباط اجتماعی اش بریده گشته است، و آنقدر شعور اجتماعی نیز در آن نهفته نیست که آن ارتباطی را که در سطح اقتصادی و سیاسی گسته شده لاقلاً در سطح فکری باز برقرار سازد. از همین جا واضح می شود که برخورد شدید میان این قشر و بوروکراسی دولتی، بر خوردی که لازمه تحول ضروری اجتماعی است، امری اجتناب ناپذیر می گردد.

روحانیت شیعه، برای دفاع از موقعیت و استقلال خود، در مقابل حکومت مرکزی و قدرت های محلی، دائم در فکر مستحکم تر کردن پایگاه خویش بود. ولی قدرت مستقل روحانیت، در تحلیل نهائی، به یک عامل کاهش می یافت. و آن هم اینکه ایدئولوژی نا چه حد توده را در چنگال می داشت. آنها خواستار تسلط مطلق و بی چون و چرای ایدئولوژی شیعه بر افکار عامه بودند. به این دلیل بود که دیوانهوار، و با تمام قوا به تعصبات مذهبی دامن می زدند. و برای اشاعه آن در جان و روح مردم شگردهای تبلیغاتی غریبی اختراع کرده بودند که باعث اعجاب جهانیان گشته بود. مثلاً "مذهب شیعه یکی از مذاهب نادری است که برای کلیه اعمال آدمی (خوابیدن، نشستن، راه رفتن، نفس کشیدن، معاشرت کردن، نگاه کردن، ادرار کردن و غیره) دستورات و احکام مذهبی معین کرده است و انسان شیعه قیصل از هر عملی، حتی عمل بسیار جزئی، باید به مکتب برگردد و آن را مطابق احکام اجرا کند. و اگر نکند، مذهب خود آنچنان مجازات هائی در آخرت و دنیا پیش بینی کرده است، که بعضی اوقات حتی تصورش مو به تن آدمی راست می کند. و در این امر فجیع بقدری افراط شده که گاه حالت واقعا "فکاهسی بخود گرفته است. خواننده محترم، اگر فرصت زیادی دارد، می تواند به کتاب حلیة المنقین بقلم "علامه" مجلسی رجوع کند، و نمونه ای از این تراژدی خنده آور را مطالعه کند. به این ترتیب است که مذهب تشیع، تبدیل به مکتب اسارت بی چون و چرای فرد، حتی در امور زندگانی روزمره گشت. دامن زدن به محیرالعقول ترین تعصبات و واپس مانده ترین و فجیع ترین شکل تحمیق مردم، و پائین نگاه داشتن سطح افکار عمومی، در سطح این ایدئولوژی واپس مانده، ضرورت گریز ناپذیر این سلطه بود. می بایست هر چیزی که با افکار مردم سر و کار دارد (مخصوصاً "کلیه فعالیت های فرهنگی و اجتماعی) زیر سلطه مطلق این ایدئولوژی، و آداب و رسوم حیوانی آن باشد.

بهمین دلیل بود که روحانیت شیعه با هر قدمی که این سلطه ایدئولوژیک را کمی بخطر می انداخت، شدیداً و وحشیانه مقابله می کرد. بعنوان نمونه تاسیس دارالفنون را کفر مطلق دانستند. و بانی آن را تکفیر کردند.

و البته، این سرکوب ایدئولوژیک، با فجیع ترین اشکال سرکوب فیزیکی همراه بود. که شرح آن، تا آنجا که به دستگاه سرکوب دولتی و روشهای آن مربوط می شود، قبلاً داده شد. ولی ملاهای شیعه ایران، به دستگاه سرکوب دولتی هرگز اکتفا نمی کردند و دسته های قمه کشو قداره بند و چماقداری را بصورت شبکه ای سراسری (و یا پیشمرگان این و آن امام جمعه) سازمان داده و آنها را پشتوانه سرکوب ایدئولوژیک از یک سو، و تعدی و تکدی و باج گیری و اخاذی از مردم، از سوی دیگر، قرار می دادند. و البته مخارج بی حساب و کتاب این چاقوکشان هم می بایست از همان منبع یعنی اخاذی و تکدی های خصوصی حضرات چاقو کش تحت حمایت امام، تامین گردد.

برای نمونه، ملک زاده، در کتاب خود درباره مشروطیت می نویسد:

" امام جمعه اصفهان در حدود پانصد نفر اوباش، که هر یک سابقه ننگینی داشتند، و دارای هیكلی مهیب و صورتی نامطبوع و سیل های از بناگوش در رفته بودند، به نام فراش های مخصوص در خدمت خود نگاه داشتند و کاردی به کمر زده بودند، دور او را احاطه کرده و با سلام و صلوات آقا را مشایعت مینمودند. و مردم را به تعظیم و تکریم آقا مجبور می کردند. این فراش ها قوه مجریه آقا بودند. و هر روز به عناوین مختلف دامی برای دوشیدن مردم می گسترند و از یول های بدست آمده سهمی برای خود بر می داشتند. کسی جرات اعتراض نداشت. چه اعتراض به امام جمعه حکم اعتراض و بی احترامی به خدا و پیغمبر بود. مردم بیچاره ناگزیر بودند دستی را که باید ببرند، از ترس بیوسند."

(تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ص ۹۹)

در واقع فشار بوغ روحانیت شیعه بر دوش مردم، بخودی خود، نه تنها از فشار دستگاه سرکوب دولتی کم تر نبود، بلکه از بسیاری جهات فجیع تر بود. بهمین دلیل است که قیامها و جنبش های آزادیخواهانه در ایران، از دوره صفویه به بعد، در بسیاری موارد، صرفاً "خصلت قیام بر علیه روحانیت شیعه (جمود فکری و تعصب افراطی آن از یک سو، و ظلم و ستم آن از سوی دیگر) را داشته است. از جنبش نقویان در دوره صفویه تا جنبش شیخیه و بابیه در عصر قاجاریه، و بعد پاکدینی احمدکسروی، و غیره.

ولی نهضت های مذهبی، برای اصلاح تشیع وطنی، هیچکدام کوچکترین تاثیری بر روحانیت شیعه نگذارد. نرود میخ آهنین در سنگ. و همین خود بهترین دلیل است بر آنکه این قشر متحجر اصلاح پذیر نیست و قابلیت انعطاف یافتن و منطبق شدن با شرایط روز را بالکل از دست داده است.

صادق - شهریور ۶۱

سعید سلطانی‌پور در جنبش دانشجویی

۲۴ آبان ۱۳۵۶

تاریخچه جنبش دانشجویی ایران را به تفصیل و در جای دیگر به دست خواهیم داد (*). آنچه اکنون می‌آوریم، سخی است کوتاه پیرامون گوشه‌ای از مبارزات دانشجویی در آستانه انقلاب و یادی است از سعید سلطانی‌پور و نقش او در آن مبارزات (*).

تظاهرات، اعتصابات و برخاست دانشجویان در مهر و آبان ۱۳۵۶، نمونه‌ای است چشمگیر از یک حرکت اجتماعی که چپ‌آفرید و شکل داد؛ جنبش دانشجویی را به دنبال سکوتی ممتد، همبسته‌تر و گسترده‌تر از همیشه به میدان آورد؛ پیوند گسسته خود را با ردیگر با زحمت‌کشان، معلمان و دانش‌آموزان تجدید کرد؛ سخنگوی اعتراضات و خواست‌های مردم شد و مردم را به دنبال اعتراضات و خواست‌های خود کشاند؛ به روزهایی که هنوز نیروهای مذهبی نقشی نداشتند، شعار "سرنگونی" و "حکومت کارگری" را جان‌نشین مطالبات "قانونی" و شعار "حقوق بشر" نمود؛ و در حالی که می‌رفت احزاب کهنه و نوپا را به انزوا کشاند، خود در فقدان رهبری و در کمتر از دو ماه، به تدریج به سوی "جبهه" واحد دیکتاتوری "حزب توده" و "وحدت کلمه" رهبران مذهبی گرائید.

در تصریح این مقدمه، و در گذری ناگزیر و فہرست وار به برخی رویدادهای دانشجویی، به اختصار یادآور می‌شویم، که جنبش دانشجویی از اوایل آذر ۵۵ و آغاز ۵۶ در رکود بی‌سابقه سر می‌کرد؛ از تظاهرات دامنه دار سال‌های پیشین خبری نبود؛ برخاست و اعتراضی جمعی در اعتراضات روز افزون و به علت پراکندگی صفوف دانشجویان مذهبی و غیرمذهبی نامیستر از همیشه می‌نمود؛ رخدادهای آن سال، گرانی، تورم، تخریب خانه‌های جنوب شهر و اعتصابات پدیداری کارگری، همبستگی‌های پیرین را (پل سازی در جوادیه، خانه‌سازی زلزله زدگان، اعتراض به گرانی بلیط اتوبوس و...) بر - نمی‌انگیخت؛ حتی بزرگداشت مراسم سالروز ۱۶ آذر نیز دیگر رنگی نداشت و به نظر می‌آمد که رژیم در اعمال سیاست نوین سرکوب جنبش دانشجویی موفق شده باشد.

در آن سال‌ها سیاست مقابله با چریک پروری در دانشگاه‌ها و شیوه‌ها و ابعاد گوناگونی را در بر گرفت. نخست در جهت شنا -

(*). "تاریخچه جنبش دانشجویی ایران" کتابی است که با همکاری الف. رحیم در دست نگارش داریم.

(*). از رفیقی که آرشو سازمان را در اختیار نهاد، در اینجا صمیمانه سپاسگزارم. در این نوشته، هر کجا از گزارشات، بحث‌های درونی و انتشارات آن آرشو استفاده کرده‌ام، با نام "اسناد سازمان" آورده‌ام.

سائی و دستگیری دانشجویان معترض، مقامات، گروهی - کما نند و و چتر باز، بدون ضوابط کنکور و با عنوان دانشجویان وارد دانشگاه و کلاس‌ها کردند. از طریق این افراد، سایر - انگیزن بحث‌های تند، ایجاد تظاهرات ساختگی، شکست‌پذیر و پنجره دانشکده‌ها به تحریک دانشجویان برآمدند؛ در بی‌اعتبار کردن رهبران فکری و کتابخانه‌های دانشجویی، خود به ترجمه و انتشار یک رشته متون به اصطلاح مارکسیستی دست زدند. از جمله: "مارکس و مارکسیسم" پیترو، "طبقه" جدید "جلاس"، "انقلاب اکتبر" فرد، "سرمایه‌داری، سوسیال - لیسم و دموکراسی" شومپتر، "فراسوی مارکسیسم" مان و... همچنین با برگزاری نمایشگاه‌ها از آثار صد بهرنگی، میرزاده عشقی، جلال‌الاحمد، نیما یوشیج و صادق هدایت کوشیدند اعتماد دانشجویان را به خود جلب کنند و ابتکار عمل را از آنان بگیرند. نیز، به منظور جلوگیری از تجمع و برخورد اندیشه در محیط دانشجویی، طرح پراکنده کردن دانشگاه‌ها را ریختند و نهادهای صنفی - سیاسی دانشجویان را بستند در تحلیل آن سیاست، اما، برخی از نیروهای سیاسی، اقدامات دیگری را بر می‌شمردند. از جمله: "دانشجویان مبارز و مسلمان" هواداران سازمان مجاهدین خلق، موارد زیر را به دنبال "مطالعات و بررسی‌های رژیم" در سرکوب جنبش دانشجویی ذکر می‌کردند: ۱- "مخالفت با نام نویسی و ورود دانشجویان دختر بی‌حجاب، برای ضربه زدن به جناح اسلامی و در عوض پذیرفتن درصدمشخصی از دختران بدون رعایت ضوابط کنکور و برای ایجاد زمینه انحراف فکری و فساد اخلاق"؛ ۲ - "مجاور ساختن خوابگاه پسران و دختران و مشترک کردن سلف سرویس و تشکیل اردوگاه‌های مختلط تفریحی کنار دریا و ایجاد مجالس رقص و موسیقی" (۱).

با تشدید اختناق در محیط دانشگاه، با کاهش روزافزون امکانات اعتراضات سراسری و "به منظور جلوگیری از شناسائی و دستگیری" (۲)، دانشجویان مبارزه را بیرون از دانشگاه کشاندند؛ در هسته‌های مخفی متشکل شدند؛ و به ایجاد نهادهای صنفی - سیاسی برآمدند. در این دوران که پارگیری احزاب و نیروهای سیاسی عمدتاً از دانشجویان بود، ارزیابی سرشت مبارزات دانشجویی در دستور کار همه گروه‌ها قرار داشت. حزب توده بر آن بود که جنبش دانشجویی ایران دارای "خطتضام پریالیستی و دموکراتیک" است؛ "گرایش به اندیشه‌های سوسیالیستی" دارد؛ افکار "سوسیالیستی... هم در سطح و هم در عمق" نسبت به گذشته "افزایش یافته است". اما این گرایش مغایر "انواع بسته‌بندی‌های تقلبی و تشروری و شبه تشروری‌های بزک کرده و به ظاهر پر شور و آتش است که به نام سوسیالیزم عرضه می‌شود"

و جنبش راه‌های بهره‌گیری از فعالیت قانونی "علیه
 "ارتجاع ایران و امپریالیسم" به "چپ‌روی" و امیدار د
 (۳). سازمان مجاهدین، جنبش دانشجویی را "سیاسی -
 انقلابی می‌خواند و دانشجویان را به مبارزهٔ مخفی " و
 "همبستگی هرچه بیشتر با مبارزهٔ مسلحانه" تشویق می‌کرد
 (۴). سازمان فدائیان خلق می‌گفت: دانشگاه "پایگاه
 مهم تاریخ جنبش ضدامپریالیستی ایران" است. تاء ثیر
 پذیری از "انقلابات و جنبش‌های ضدامپریالیستی جهانی"
 دانشجویان را از "آگاهی" و "رشدذهنی" برخوردار نموده
 است؛ به همین علت "مبارزهٔ مسلحانه به‌طور عمده تاء ثیر
 گذاریش بیشتر بر محیط دانشگاه بوده و انعکاس گسترده‌ای در
 سطح دانشگاه‌ها داشته‌است؛ همچنین "افکار مترقی و
 عقاید انقلابی" دانشجویان در ربط با "منشاء طبقاتی
 خرده‌بورژوازی" آنان است، خرده‌بورژوازی ایـرـان
 "دارای سوابق طولانی مبارزهٔ ضدامپریالیستی" است (۵).
 آنگاه سازمان از هواداران خود می‌خواست که در "تحکیم
 جنبش دانشجویی با جنبش کارگری" مبارزه راه‌کارخانه
 ها بکشانند، کارگران را به "اعتراض و اعتصاب" علیه
 "سرمایه‌داران" فراخوانند و با "تجمع" و "تظاهرات
 موضعی" در "خیابانها و کوچه‌ها و بازار" مردم را علیه
 "تورم و گرانی" برانگیزانند (۶).

آن ارزیابی‌ها ملهم از مبارزاتی بودند که در گذشته‌ای
 نه‌چندان دور در شرایطی سخت و دشوار، جنبش دانشجویی را
 به همراهی جنبش انقلابی با اعتراضات عمومی کشانده بود.
 به عنوان نمونه میتوان از تظاهرات در جلوی کارخانهٔ
 دخانیات یاد کرد که به هنگام تعطیل کارخانه، دانشجویان
 وارد صفوف کارگران شدند و پلاکاردهای خود را در معرفی و
 تائید جنبش نوین خلق بالا بردند... به‌طوریکه عده‌ای از
 کارگران که از قبل هیچ‌گونه اطلاعی از برنامه نداشتند، در
 برنامه شرکت کردند و همراه دانشجویان شعار دادند (۷).
 و یادار دیهشت ماه ۵۵، به دنبال اعتصابات کارگری (جیت
 تهران "بافکا"، سیمان ری، بی. اف. گودریج) "به
 حمایت از کارگران اعتصاب کردند و حتی تظاهراتی در میدان
 اعدام برپا داشتند" (۸).

اما، در اواخر سال ۵۵، وضع بد انسان نبود. عوامل
 دیگری جز اختناق و سرکوب رژیم، جنبش دانشجویی را از
 درون تضعیف و تجزیه کردند. ضربات سال ۵۵ به سازمان
 فدائی سردرگمی را بدینال خود آورد. ضربات به سازمان
 مجاهدین، انشعاب و تصفیه و قتل در درون آن سازمان،
 دانشجویان مذهبی را به تدریج در رویارویی با دانشجویان
 غیرمذهبی قرار داد. نهاد های صنفی - سیاسی جدا شدند و
 برای نخستین بار در تاریخ دانشگاه، دانشجویان مذهبی
 لیست انتخاباتی جداگانه ارائه دادند. در پاسخ به
 اعتراضات همه‌جانبه و هشدار به تفرقه افکنی گفتند:
 "تصمیم از مقامات بالاست. از این پس و در همه جا رود روی
 چکمه‌پوشان سرخ خواهیم ایستاد و در هیچ یک از اجتماعات
 آنان شرکت نخواهیم کرد". گویا غرض از "دستور بالا" فتوایی
 بود که از زندان اوین از سوی آیت‌الله منتظری علیه

مارکسیست‌ها صادر شد. از آن پس سفره و "گمون" مذهبیون با
 سایر زندانیان یکی نبود. گرچه قبلاً نیز بودند عنا صـر
 "انقلابی" که می‌گفتند: "اگر رژیم چریک ضد کمونیست تر -
 بیت‌کند، من اول کسی هستم که به استخدام در خواهم آمد" (۹).
 و با توصیه می‌کردند که اگر کمونیست‌ها در زندان دست به
 تبلیغ زدند، به پلیس گزارش بدهید" (۱۰). بدیهی است
 که قبل از همه، رژیم از آن دشمنی‌ها و آن اختلافات بهره -
 برداری کرد، جزواتی در کم و کیف انشعاب و تصفیه جانی
 در اختیار عنا صر مذهبی قرار داد، خصومت و کینه آنان را
 علیه عناصر چریک برانگیخت، همراهی و همکاریشان را در موا -
 ردی بسیار به خود جلب کرد. حتی کوشش هواداران مجاهدین
 در افشای آن "تفرقه افکنی بین گروه‌های مبارز" و "توطئه
 های دستگاه" در ایجاد برانگیزی مؤثر نیفتاد (۱۱).

این خصومت رانحضرت آزادی، به شیوهٔ همیشگی خود
 و به عنوان نظریه پرداز مذهبیون شکل داد و گسترده. در مهر
 ماه ۱۳۵۶ نمایندگان آن حزب در جهت تقویت مالی و سیاسی
 "انجمن های اسلامی" به آمریکا رفتند. همزمان گروه
 دیگری تحت عنوان "روحانیون مبارز" مرکب از ملایان (شیخ
 منتظری)، "خواهران و برادران اسلامی" برای به راه
 انداختن اعتصاب غذا روانه پاریس شدند. هدف اعتصاب
 کنندگان جلب افکار عمومی جهانیان "به خواست‌ها و اهداف
 "ملت مسلمان" ایران بود (۱۲). روحانیون مبارز، کسه
 تعدادشان ۸ نفر بود در کلیسای "سن مری" تحصن گزیدند.
 همگان "نقاب سرخ" بر چهره داشتند که نشان از "رعایت
 اصول امنیتی" و "رنگ خون و انقلاب داشت" (۱۳). جان
 کلامشان اینکه: "بیرهای اسلامی باید" از امکانات وسیع و
 گسترده "ای که در اختیار دارند" بهره برداری "کنند"، فعلا -
 لانه "وارد صحنه مبارزات" شوند، "همبستگی نیروهای
 مسلمان، چه روحانی و چه دانشجویی" را که رژیم از آن وحشت
 دارد "تحقق بخشد". (۱۴) و به مبارزه با چپ و راست برآیند.
 در این راه و به منظور جلب حمایت دول غربی، از "قانون
 اساسی" و "حقوق بشر" هم‌هواداری می‌کردند. می‌گفتند:
 "قانون اساسی ایران... بر مبنای تفکیک قوای مقننه،
 قضائیه و اجرائیه است" و "آزادی عمومی ملت ایران در
 بیان آرا و افکار و عقاید" را تضمین می‌کند (۱۵). در جانب‌داری
 از حقوق بشر و خطاب به سازمان ملل نوشتند: ما خواستاریم
 که "دفتری" از جانب سازمان ملل در ایران "تاسیس" شود
 "نظارت قضائی بین المللی" حاکم بر "بازجویی‌ها و محام -
 کمات سیاسی باشد" (۱۶). در این قانون خواهی و بشردوستی
 از حمایت بی چون و چرا و پیام همبستگی آیت‌الله خمینی
 نیز که دیگران را به اتهام طرفداری از قانون و حقوق بشر،
 از "صفوف مسلمانان" می‌راند، بهره مند شدند. در دفاع از
 زندانیان سیاسی که یکی از انگیزه‌های اعتصاب بود،
 روحانیون مبارز به اعتراض برآمدند که، زندانیان
 "راستین" ایرانی برخلاف "اتهامی" که رژیم می‌زند
 "کمونیست نیستند، بلکه مسلمانند. نمونه: آیت‌الله
 طالقانی، منتظری، سید مهدی هاشمی، مهندس سبحانی و
 مهندس میثمی. آنگاه "بیوگرافی" آنان را به زبان‌های

مختلف ترجمه "کردند" به وسیله مسلمانان مبارز در اکثر نقاط اروپا و آمریکا تکثیر و توزیع نمودند (۱۷)، همچنین در قطعنامه نهائی خودسر "رهبری ورهنمودهای درونگرایانه" امام خمینی و "محکومیت شرق و غرب" صحه گذاشتند (۱۸). در داخل کشور فعالیت عناصر مذهبی، و در این دوره، بیشتر در جهت ارباب و تهدید غیر مذهبی ها بود. بدینسان "دانشجویان اکنون نه تنها در معرض سرکوب عمال رژیم بودند، بلکه از آزار مذهبیون نیز که به نام این و آن عمل می کردند، در امان نبودند. دیده شد که در برنامه های کوهنوردی گروهی "صلوات واللّه اکبرگویان" به ضرب و شتم دانشجویان برآمدند (۱۹). و یاد مهرماه ۵۶، با پوشش "دانشجویان نقابدار" به کوی دختران دانشگاه تهران حمله بردند، اتوبوس رفت و آمد را به آتش کشیدند و در یک اعلامیه تهدید آمیز که در نشریات "روحانیون مبارز" پاریس هم منتشر شد (۲۰)، به دانشجویان دختر هشدار دادند: "به سلف سرویس کوی پسران نیائید، به هیچ وجه در محوطه کوی حتی برای تهیه مواد غذایی حاضر نشوید، در هیچ صورتی از اتوبوس مخصوص پسران استفاده نکنید و با وارد کردن فشار به مقامات کوی، اتوبوس و سلف سرویس جداگانه درخواست کنید. در صورت تخلف تاء مین جانی ندارید" (۲۱). رژیم خودنیز تا حدودی آزادی فعالیت عناصر مذهبی را شکیبای شد. در ۱۵ بهمن به مناسبت مراسم "سپاس" گروهی از زندانیان مذهبی را که در آن مراسم شرکت جسته بودند (از جمله: عسکری و ولادی، انواری، مهدی عراقی) آزاد کردند. در ۲۸ مرداد ۵۶ از ۳۰۰ تن دیگر از جمله مهدوی کنی را آزاد کرد. حتی اجازه داد که به تاء سپس کمیته های چهارده گانه در مبارزه با اندیشه های انحرافی برآیند (همان کمیته ها امروز نیز با تغییراتی چند، در کارند).

دانشگاه از عوارض آن سیاست و آن اقدامات در امان نماند. در تابستان ۵۶، عمال رژیم با بهره گیری از پراکندگی و عدم اتحاد و همبستگی در جنبش دانشجویی، و نیز با استفاده از تعطیلات تابستانی، به نهادهای صنفی - سیاسی دانشجویان یورش بردند. کتابخانه ها، اتاق کوهنوردی، انجمن فیلم و تئاتر را در دانشگاه ها درهم شکستند. شورای نمایندگی دانشجویان را منحل کردند و اتحادیه دانشجویی وابسته به حزب رستاخیز را بر جای نشانند. از کتابخانه دانشجویی ادبیات ۲۷۰۰ و از دانشکده حقوق ۴۰۰ کتاب به سرقت رفت. از آغاز سال تحصیلی دانشگاه تهران اعلام اعتصاب کرد. راه پیمائی کوچکی نیز در خیابان ایزنهار و - شاهرضا برپا شد، اما دانشجویان نتوانستند نیروی گسترده ای را به دنبال خود بکشند و با چاره محض رسیدن پلیس متفرق شدند. از این پس، آنچنانکه رژیم نیز پیش بینی کرده بود، تظاهرات موضعی کاری از پیش نمی برد. اعتصابات دانشگاهی بیشتر به دنبال تعطیلات میماند تا به اعتصاب. مقامات آنچنان بر کرسی قدرت نشسته بودند که حتی پای "مذاکره" هم ننشستند. مثلاً، در دانشکده ادبیات دانشجویان با رئیس دانشکده قرار ملاقات گذاشتند تا درباره بسته شدن کتابخانه ها توضیح

بخواهند. در ساعت مقرر گاردها تا لار شورا حمله برد و برای نخستین بار در داخل محوطه، یک دانشکده به ضرب و شتم دانشجویان برآمد. در این درگیری ۱۲۰ نفر، با از دست دادن کارت های دانشجویی از تحصیل محروم شدند (مهر ۵۶).

با تقلیل امکانات دانشجویان دانشگاه تهران بر آن شدند که تجربه دانشگاه صنعتی را با دیگر بیازمایند. یعنی با همراهی هیأت علمی به خواست های خود برسند. می دانیم که استادان دانشگاه صنعتی، به هنگام طرح انتقال آن دانشگاه به اصفهان و خودداری مقامات از نام نویسی دانشجویان، از فروردین ۵۶ دست به اعتصاب زدند. از ۱۷ اردیبهشت کلاس ها را بستند، بولتن اعتصاب به راه انداختند و نوشتند: "با پشتگرمی از حمایت دانشجویان که در صف مقدم متضررشدگان قرار دارند... و با سر بلندی مسئو - لیت تعطیل شدن کلاس ها را می پذیریم" (۲۲) آنگاه نام نویسی ۷۰۰ دانشجویان بدون مذاکره با مقامات، خود، عهده دار شدند. به دنبال آن اقدامات دولت حقوق استادان و هزینه تحصیلی دانشجویان را قطع کرد. اما دانشگاهیان، دانشجویان، و بازار "صندوق" کمک برپا کردند، حقوق استادان را تا آخرین روز اعتصاب پرداختند. دولت به ناچار عقب نشست و درهای دانشگاه باز شد.

اکنون دانشجویان دانشگاه تهران نیز از استادان خود می خواستند که در حمایت از خواست های دانشجویی، "دسته جمعی" استعفا دهند. در نامه های سرگشاده نوشتند: "در تابستان جاری مقامات به مراکز صنفی دانشکده های مختلف حمله کرده و در ضمن تخریب آنها، اموال موجود را به غارت برده اند". اما آنان تنها با ما بدن کردند. دیدید که چگونه در "حق کارگران و کارمندان" و یاد "حمایت شما استادان از دانشجویان" به پاسخ "زروگویان به شما چه؟" اکتفا کردند. امروز با پدید آمدن حمایت "به شیوه" فعال بدل شود. در این راه "استعفای دسته جمعی شما" مورد پشتیبانی ما خواهد بود و "مادست هائی را که صادقانه از طرف شما دراز شود، می فشاریم". گرچه "عدم همکاری شما هیچ تزلزلی در اراده" راسخ ما برای احیای مجدد فعالیت های صنفی ما نه وجود دنیا ورده و ما مصمم تر از گذشته به مبارزه خود ادامه می دهیم" (۲۳). در نامه تهدید آمیزی هم به رئیس دانشگاه از او خواستند که "رسماً" به خاطر توهینی که شده از دانشجویان "پوزش" بخواهد، تا از "و خامت" اوضاع جلوگیری کند (۲۴).

همین نامه نگاری خود نشان می داد که دانشجویان دستشان به جایی بند نیست، در جستجوی شیوه های نویسی مبارزه هستند. اما در این زمینه هم پیروز نشدند. نامه ای که هیأت علمی دانشکده اقتصاد در "انتقاد" از "اقدامات" مقامات و در "همراهی" با خواست های دانشجویی نگاشت، روی دستش ماند و پاسخی نگرفت (۲۵) بیانیه ای که دو تن از استادان دانشکده ادبیات در حمایت از "آزادی برخورد اندیشه" از طریق "کتاب و کتابخوان" انتشار داد، پشتیبانی دیگران را بر نیانگیخت. همبستگی کانون نویسندگان با دانشجویان، به دستگیری موقت چند ناشر انجامید و ثمری نداد. کانون در آن بیانیه و از جمله می -

گفت: "بسته شدن کتابخانه، به هر عذر و بهانه که باشد، بسته شدن راه دانش اندوزی و گفتگوی علمی است... آیا اولیای دانشگاه کتاب و کتابخانه را بدین سبب تحریم نمی‌کنند که در حقیقت از هر گفتگویی می‌هراسند و نشر افکار را به بیان اعتراض تعبیر می‌کنند" (۲۶). حاصل همه این بیانی‌ها جز این نبود که رویه‌های دانشکده، حقوق، علوم سیاسی، هنرهای زیبا به دنبال درگیری لفظی با دانشجویان و برای طفره رفتن از پاسخگویی استعفا کردند و از قبول مسئولیت تن زدند. تعطیلی دانشگاه همراه با بسته شدن نهادهای صنفی: از امکانات تجمع و تشکل نیز کاسته شد. بدیهی است در چنان جو خفقان و پس از آن تجربیات تلخ، شعارهای باب روز نهضت آزادی و احزاب پیوسیده در دفاع از "قانون اساسی" و "حقوق بشر" و یا شعار "فضای باز سیاسی" دولت آموزگار نه تنها در محیط دانشگاه رنگی نداشت، بلکه برخشم و بی اعتمادی می‌افزود. اکنون دانشجویان به دنبال فرصتی بودند تا با برخاستن دیگران خشم را سرریز کنند و بر همه آن شعارها خط بطلان کشند. آن فرصت را ۲۴ آبان ۱۳۵۶، سخنرانی سعیدسلطانپور پیش در آمدش را "شب‌های شعر" کانون نویسندگان بدست داد.

در اواسط تیرماه بود که سعیدسلطانپور از زندان آزاد شد. فردای آزادی در نشست کانون نویسندگان شرکت جست، در همان نشست به کانون پیوست و امضای خود را پای امضای ۹۸ نویسنده و شاعر دیگر در پای بیانی‌های گذاشت که در طرد ساکنان سورمی گفت: "اندیشه باید آزاد باشد و پرتو رنگ پریده، اراده، غیراست. چه بهتر که افکار آزاد باشند تا آنچه نیکوتر و ارزنده‌تر است به تجربه و داوری مردم پذیرفته شود و به کار آید" (۲۷).

در تجدید حیات و فعالیت علنی کانون نویسندگان، موضع دانشجویان سکوت، بی‌تفاوتی و انتظار نبود. از جای دیگر بود که مخالفت‌ها سر برآوردند. نخست و در پاسخ به نویسندگان غربی (انجمن قلم آمریکا، سارتر، آراگون، سیمون دو بوآر و دیگر نویسندگان) که خواستار فعالیت آزادانه و ثبت رسمی کانون بودند، نخست وزیر در تلگرافی به ریچارد هوارد رئیس انجمن قلم آمریکا به تصریح برآمد که "ما مجمعی به نام کانون نویسندگان نداریم. انجمن قلم داریم. آنان مشتاقان خرابکارند. اگر راست می‌گویند بیا بیاند عضو حزب رستاخیز شوند و انتقادات خود را از درون حزب طرح کنند" (۲۸).

دومین حکم محکومیت از آیت‌الله خمینی مادر شد. در تیرماه و در چارچوب یک بیانی‌ه تبلیغاتی در روزنامه لوموند، روشنفکران و نویسندگان ایران را "عمال شایه" و "دست‌نشانده" ابرقدرت‌ها خواند و به مسلمانان هشدار داد که از همراه شدن با آنان اجتناب ورزند. خطاب به دانشجویان اعلامیه داد: که این نویسندگان همه در پی "وزارت و وکالت‌اند". اکنون "فرصتی یافته‌اند، قلم‌ها را به دست گرفته و به طور محدود و دوری کارانه مطالبی سر هم کرده‌اند." این "فرصت‌جویان" که تاکنون "یک قدم و یک قلم" برای "اسلام" برنداشته‌اند، حال می‌خواهند

به نام "وطنخواهی و آزادیخواهی" خود را "در میان ملت رنج‌دیده" ایران "حاجزینند!" (۲۹).

در خارج از کشور از یک سو، محافل کنفدراسیونی "وظیفه" خود دیدند که خطرات ناشی از فعالیت روشنفکران را از راه دوره مردم ایران گوشزد کنند. استدلال کردند که چون ریشه‌های سانسورها نا حاکمیت سرمایه و وابسته در میهن‌ماست... در این صورت کانون نویسندگان... چگونه می‌تواند علیه سانسور مبارزه کند؟ البته "حق دموکراتیک" نویسندگان است که کانون داشته باشند "اما چه کانونی و با چه ماهیتی؟" کانونی که "بیان حرکت گلسرخ‌ها و حمیدمومنی‌ها" باشد و نه این‌ها بلکه "صلاحیت سخن گفتن در مورد گلسرخ‌ها و دانشجویان هاراهم داران نیستند" که هیچ، بلکه "زیرلوی می‌خائسانه" بورژوازی لیبرال قرار گرفته‌اند. سپس وظیفه "نویسندگان دموکرات" جز "طرد کامل این حرکت" نمی‌تواند باشد (۳۰).

حرکت نهضت آزادی و "روحانیون مبارز" در نرفسی عناصر غیر مذهبی و تحریف جنبش دانشجویی زیرکانه تر می‌نمود. در مه‌ماه، هنگامی که دانشگاه به علت بسته شدن نهادهای صنفی در اعتصاب بود در محوطه دانشگاه و کلاس‌ها پرنده پرنمی زد خود اخبار دانشجویی ساختند و پرداختند و در اختیار رسانه‌های گروهی غرب گذاردند. از جمله: از تهران خبر می‌رسد که "در دانشگاه و خیابان‌های اطراف گارد... با گاز اشک‌آور، سپر، باطوم و ماسک ضد گاز مستقر" شده‌تا "از هرگونه فعالیت" دانشجویان "مسلمان" جلوگیری کند (۳۱). و یا: "دانشجویان در برخی از دانشکده‌ها اجتماع کرده و با شعار الله اکبر، خمینی خدانگهدار تو، یاران به ما ملحق شوید، شروع به تظاهرات کرده و پس از شکست شیشه‌های کلاس متفرق شدند" (۳۲). و یا: دانشجویان دانشگاه تهران از "اعتصاب غذای روحانیون مبارز" در پارک پستی پستی‌بانی کرده‌اند، شرح حال "امام خمینی" و زندانیان مذهبی در "سطح همه" دانشگاه پخش گردیده "اما متأسفانه هنوز" اخبار دقیق "از نحوه" این فعالیت‌ها و همبستگی‌ها درست نیست. پس "چگونگی موضع‌گیری دانشجویان بعداً" به اطلاع خواهد رسید" (۳۳). که البته رسید و اعلام شد. اما همین دروغ‌پردازی‌ها به روزنامه‌های خارج نیز سرایت کرد. از جمله روزنامه "لوموندنوشت: "بنابر گزارش نهضت آزادی ایران، برخوردهای شدیدی بین دانشجویان و نیروهای دولتی رخ داده است. بر طبق بیانی‌های که نهضت آزادی ایران در پارک انتشار داده، گارد در دانشگاه وارد عمل گردیده... خواست‌های دانشجویان بازگشت آیت‌الله خمینی از تبعید بوده است" (۳۴).

اما نه این تحریف، و نه آن سرکوفت‌ها و نه آن تهدیدات مانع از برخاست دیگر باره جنبش دانشجویی و بهره‌گیری از فرصت به دست آمده نشد: در اواخر شهریور انستیتو کوتاه اعلام آمادگی کرد که از ۱۸ مه‌ماه به مدت ده روز محوطه انستیتو را در اختیار نویسندگان و شعرای ایران بگذارد. کانون پذیرفت. گرچه مقامات روترش کردند، عناصر مذهبی شرکت‌نمکنند و سازمان‌های انقلابی حمایت خود را دریغ

داشتند، اما نتیجه غیر آن بود که انتظار می‌رفت. با اینکه کانون محصورا ساکنانه خود بود، و از همین رهگذر چشم‌داشت استقبال پر شور دانشجویی را نداشت، به‌رغم اینکه استیتوگوتنه‌ها پذیرائی از ۲۰۰۰ نفر در هر شب را تعهد کرده بود؛ شب‌های اول ۵۰۰۰ نفر و شب‌های دیگر ۱۵۰۰۰ نفر آمدند. و اکثریت قریب به یقین آن جمعیت را دانشجویان تشکیل می‌دادند. به‌واقع به تدریج برگزارکنندگان اصلی، همانا دانشجویان بودند که برنامه‌ها و خواست‌های خود را به برگزارکنندگان تحمیل کردند. هرآنچه را که نمی‌بایست و قرار نبود خواستند و شنیدند، اختناق محوطه دانشگاه را در محوطه استیتو شکستند. آن جزواتی را که به غارت رفته بود یا ردیگری بخش کردند. هواداران فدائیان به توزیع جزوات خود برآمدند. از آن جمله بود: مبارزه مسلحانه تنها راه رهایی خلق، "مبارزه مسلحانه و تئوری بقا"، "مارکسیسم انقلابی و مارکسیسم بورژوازی"، "دسیسه‌های تازه رژیم فاشیستی را افشا کنیم" (۳۵). حزب توده روزنامه "نوید" و "اتحاد مکرراتیک مردم ایران" را به فروش گذاشت. "روحانیت مبارز" گوشه‌ای از مبارزات خود را بصورت "اطلاعیه" روی ماشین‌های پارک شده‌ی کنار خیابان جیباند، مبنی بر اینکه حوزه علمیه قم در اعتراض به مقاله کیهان (۱۶ مهرماه) که نسبت به آیت‌الله خمینی لحن اهانت آمیز داشته است، تعطیل است.

شب پنجم بود که نوبت سخنرانی به سعید سلطان‌پور رسید. باغزلی از حافظ آغاز سخن کرد: "دانی که چنگ و عودچه تقریر می‌کنند - پنهان خورید باده که تعزیر می‌کنند" و ادامه داد: "سلام شکستگان سال‌های سیاه، تشنگان آزادی... عضو کانون نویسندگان هستم و با حفظ استقلال اندیشه و پذیرش تمام مسئولیت آن، از پایگاه کانون باشما حرف می‌زنم و برایتان شعر می‌خوانم". آنگاه "غزل‌زمانه"، "اگر از خواب برآید بیمار"، "با کشورم چه رفته است"، "سرودی برای گل‌های سرخ"، "براین کرانه خوف"، "حفتار"، "شانه‌شانه با فلز تاوان..." و "چهار حرف" را خواند. آشکارا به هواداری از جنبش مسلحانه و سازمان فدائی برآمد که: "سلام ای سازمان فردا، سلام ای سازمان عشق...". (۳۶). چند بار دست بردند که نیم‌های بلندگو را قطع کنند (به‌آذین)، چند بار آمدند و تذکر دادند، تهدید کردند که شب‌های شعر را تعطیل خواهند کرد، رئیس استیتو همدار داد که به علت نقض قرارهای قبلی، هجوم بیش از اندازه جمعیت، دخالت پلیس (که پشت دره‌های استیتو مستقر شده بود) از ادامه برنامه جلوگیری خواهد کرد. آن تهدیدات هم کارگر نیفتاد. اکنون همگان معترف بودند که "شب‌های شعر با استقبال پر شور دانشجویان و مردم روبرو گردید" (۳۷). "دانشجویان فعالیت‌های نویسندگان را تأیید کردند" (۳۸)، "هر شب بیش از ۷۰۰۰ نفر آمدند" (۳۹). اما گزارشات و تحلیل‌های ناسخ و منسوخ خود نشان می‌داد که سازمان‌های انقلابی از درک اهمیت فرصت به دست آمده شرایط موجود و نیز فعالیت به راه آزادی ناتوان بودند. مثلا نوشتند: به نظر می‌آید که، سرخ همه این جریانات" (۴۲).

دردست خود رژیم است. "افراد مشخصی قادرند بگویند لغو سانسور، الفاء دیکتاتوری، انتخابات آزاد... ولی یک دانشجویی توانست در کلاس بگوید دیکتاتوری حاکم است. بلافاصله دستگیرش می‌کنند. آقای سلطان‌پور در شب شعر شاعران در مقابل بیش از ۵۰۰۰ نفر از انقلاب، کارگر، دهقان حرف می‌زد و کسی کاری به کارش ندارد. گویا افراد معینی حق ایراد چنین حرف‌هایی دارند. راه افتادن این "بساط"، به چند "منظور" است: "تارضائی توده‌ها و وجود "روحیه اعتراضی تحت‌تأثیر مبارزه مسلحانه". "حالا لا آزادی" را به صورت "نیم‌بند" می‌پذیرد تا "افسار را به هر طرف که بخواهد بکشد". هدفش جز این نیست "که نیروهای انقلابی... را که تحت‌تأثیر مبارزه مسلحانه به حرکت درآوردند به دنبال این جریانات به ظاهر دموکراتیک بکشانند... تا سازمان‌های مسلح را منفرس سازند" (۴۰).

به‌رغم این سردرگمی‌ها و کجروی‌ها، دانشجویان از آن فرصت برای ادامه مبارزات خود بهره‌گرفتند. از میان شعران و نویسندگان، هم اندیشان و همراهان خود را برگزیدند، شب‌های سخنرانی و شعر را به دانشگاه‌های دیگر کشانند. بدین سان از سلطان‌پور دعوت کردند که در ۲۴ آبان ۱۳۵۶ در دانشگاه صنعتی و در باره "تأثیر آزادی" سخنرانی کند. رویدادهای آن روز و پیمان‌های آن رویدادها، سرآغاز برخاست جنبش دانشجویی در آستانه قیام بود. به اختصار می‌آوریم.

قرار سخنرانی در ساعت ۱۰ بعد از ظهر بود. از ساعت ۴ مردم جلوی در ورودی دانشگاه صنعتی گرد آمدند. جمعیت از ۱۰۰۰۰ نفر فراتر می‌رفت، تنها ۴۰۰۰ نفر کارت داشتند. هجوم بی‌سابقه دانشجویان و تجمع در خیابان نیروی پلیس و گارد را به اطراف محوطه کشاند. سراسر خیابان ایزنهاور و خیابانهای منشعب را به محاصره گرفتند تا از ورود کسانی که کارت نداشتند جلوگیری کنند و دیگران را به پراکنده شدن وادارند. در هجوم مردم به در ورودی و به دنبال درگیری با پلیس برخی به دانشگاه راه یافتند و تعدادی زخمی و چند نفری نیز دستگیر شدند. پس، دانشجویان به "شور و بررسی" نشستند. تصمیم به تظاهرات گرفتند. سه دسته راه افتادند: گروه اول به سوی شهید، گروه دوم به سوی ایزنهاور و گروه سوم به سوی ۲۴ سفند. تظاهرات کنندگان در مسیر حرکت خود، همراه با شعارهای "اتحاد، مبارزه، پیروزی"، "مرگ بر شاه خائن"، "از دست این گرانی ملت به تنگ آمده"، "کارگر، دهقان، دانشجو"، "برادری، برابری، حکومت کارگری"، "شیشه‌های بانک‌ها، سیتروئن، پپسی کولا، کفش - ملی و کفش بلارا شکستند" (۴۱). بار دیگر درگیری با پلیس از سر گرفت. افراد پلیس تعدادی را دستگیر کردند؛ "در دو دستگاه مینی بوس" انداختند و بردند. در این جریانات افراد عادی نیز مضروب و زخمی شدند. در گزارشی به سازمان و از زبان یک مسافرت‌کسی می‌خوانیم: "راه بند بود، مادر تا کسی نشسته بودیم که پلیس‌ها حمله کردند و عده‌ای را که در صفا تو بوس منتظر بودند به ضرب باطوم مجروح کردند" (۴۲).

هنگامی که خبر دستگیری ها و درگیری به تالار سخنرانی رسید، سعید سلطان پور پشت تریبون رفت و اعلام داشت: "متأسفانه پلیس و گارد از آمدن عده ای ممانعت به عمل آورده و نمی گذارند آنها وارد شوند. در حالی که سالن نصفش خالی است... با مقامات مسئول در حال مذاکره هستیم که آنها نیز بتوانند در این برنامه شرکت کنند." آنگاه دانشجویی پشت تریبون پیشنهاد داد: از آنجا که پلیس بی شرمانه به یاران ما حمله کرده و در حدود دو دستگاه مینی بوس از رفقای ما را دستگیر کرده اند، تا یاران در بند ما آزاد نشده اند، برنامه اجرا نخواهد شد و ما همگی در سالن تا آزادی دوستان در بندمان خواهیم ماند" (۴۳). جمع آن پیشنهاد را پذیرفت. گهگاه خبر می رسید که برخی را آزاد کرده اند و یا می گفتند، قرار است گارد به درون تالار حمله کند، و یا برق سالن را قطع خواهند کرد. اما دانشجویان بر تصمیم خود پافشاری کردند و بر ابرتهدیده های مقامات پاسخ دادند: "چنین وانمود کرده اند که سیروس کتوت ما دلیل ترس ما بوده است، ولی اینطور نیست، صبر و آرامش ما دلیل بینش منطقی ما است" و آن گاهی را امروزه تجربه خواهیم گذاشت. ایستادگی دانشجویان، درگیری ها و تظاهرات خیابانی مقامات راه را ساند. رئیس دانشگاه را برای وساطت فرستادند. ساعت ۱/۵ شب آمد و گفت: "اگر سالن را ترک کنید، پلیس متعهد می شود که دستگیرشدگان را آزاد کند، پلیس که با آنها کاری ندارد. در ضمن آقای سلطان پور موافقت کرده است که همین برنامه را در همین جا و در دوام آن در تکرار کنند." سلطان پور پاسخ داد: "بخلاف گفته رئیس من هیچ گونه توافقی با ایشان نکرده ام، سخنرانی من در همین جا آماده است. ما به اینجا آمده بودیم تا درباره آزادی سیروس بزنیم. حال که آزادی صحبت را هم نداریم، پس دیگر راه ما جلسات بحث و سخنرانی نیست. در کنار شما خواهیم ماند تا یاران در بند ما آزاد بشوند" (۴۴). دانشجویان تا ساعت ۲/۵ به صبر و انتظار گذراندند. اکنون دیگر بدیهی بود که آن وعده و نویدها واهی است و دستگیرشدگان آزاد نخواهند شد. به پیشنهاد یکی از دانشجویان قرار شد، با خواندن سرودهای انقلابی شب را صبح کنند. از آن جمله بودند: "دایه، دایه، وقت جنگه"، "ترانه امیری"، "سرود سیاهگل"، "انترنا - سیونال"، "مرغ سحر ناله سرکن"، "از خون جوانان وطن لاله دمیده"، "ملت اربدان دشمرا آزادی را"، "ترانه های ترکی وغیره. سرودهای انقلابی را دست نویس کردند و دست به دست دادند. از سوی هواداران سازمان فدائی اعلامیه ها و جزواتی پخش شد: "اعلامیه درود بر شهدای ۱۶ آذر" "افشاگری رژیم درکوی دانشگاه"، "نشریه پیام دانشجویان"، "ضرورت مبارزه مسلحانه"، "مانورهای امپریالیسم امریکا"، "دسیسه های تازه رژیم". حزب توده نیز نشریاتی توزیع کرد. از قبیل: "احیای سازمان حزب توده مرم ترین وظیفه انقلابیون ایران است"، "بکوشیم آرمان های حزب توده ایران را با رورسازیم"، "اتحاد همه نیروها می تواند رژیم دیکتاتوری ایران را سرنگون سازد"، "نوید، نشریه خبری حزب توده ایران را بدست بیاورید" (۴۵).

در همین اجتماع، اما، دانشجویان نمایندگان حزب توده را افشا و طرد کردند. آن نماینده به آذین بود که در طول تحصن، با مقامات دانشگاه و برای اخراج دانشجویان به مذاکره نشست و به جا نیداری از سرکوبگران جنبش دانشجویی علیه جنبش دانشجویی برخاست. در ساعت ۷ صبح، به آذین به نمایندگی از مقامات دانشگاهی پشت تریبون آمد و گفت: "بهنراست دانشجویان به آرامی سالن را ترک کنند. رئیس دانشگاه به من قول داده است دوستان زندانی شما را آزاد کند. همین قدر که تا صبح اینجا مانده اید قابل تحسین است. اما واقع بین باشید و موقعیت را درک کنید. بهتر است سالن را ترک کنید" (۴۶). آن پیشنهادها دبا مخالفت سلطان پور و دانشجویان روبرو شد یکی برخاست و گفت: "شما با رئیس دانشگاه همراهی دارید. اونیز می خواهد به پلیس خدمت کند و هم با ما مهربان باشد". سرانجام "اوراهو کردند" (۴۷). و اعلام داشتند "از امروز راه ما با شما و سایر نویسندگان جداست". سپس با همکاری سلطان پور پیشنهادات گوناگون را تدوین کردند و قرار گذاشتند تا ساعت ۱۲/۵ آن نظرها را بررسی کنند و تصمیم بگیرند.

از ساعت ۱۲/۵ تا ۲ بعد از ظهر به قرائت پیام ها پرداختند. نماینده دانشجویان دانشگاه تهران شرحی از نقش نهادهای صنفی - سیاسی و یورش رژیم به کتابخانه های دانشجویی داد. خواهان همبستگی جمع برای بازگشایی آن نهادها شد. در آن روز دانشجویان دهک های نیز آراستند و کتاب های ممنوعه را با ردیگر چیدند و فروختند. دانشجویان دانشکده فنی پیشنهادی دادند، مبنی بر اینکه اگر دستگیرشدگان تا ۳۰ آبان آزاد نشوند، اعتصاب سراسری اعلام شود و مبارزه ادامه یابد. جمع پذیرفت. به دنبال آن پیشنهاد نمایندگان دانشکده پزشکی، حقوق، علوم اجتماعی، هنرهای زیبا، علوم اداری، دندان پزشکی، اقتصاد، هنرهای دراماتیک، پلی تکنیک تهران، دانشگاه اصفهان، تبریز، جندی شاپور، شیراز، مدیریت کرج، داروسازی راک، دانشسرای مقدماتی قزوین، دانش آموزش جنوب تهران، و معلمان اعلام همبستگی کردند. نماینده معلمان جنوب تهران گفت: "تا آزادی آخرین یار در بند در کنار شما خواهیم ماند و از اینکه خود را در چنین جمعیتی می بینیم، احساس غرور می کنم" (۴۸).

کارگران نیز در آن تحصن شرکت کردند و دانشجویان را در جریان اعتصابات و مبارزات خود گذاشتند. می دانیم که از آغاز ۱۳۵۶ بسیاری از کارخانه ها، گرچه به صورت پراکنده، در اعتصاب بودند. از جمله، در خرداد ماه: کارگران ایران شورولت، موکت قزوین، جنرال موتورز، رانندگان تاکسی، در مرداد ماه: کارگران نوکارمندان شرکت بیمه ایران، ذوب آهن، کارگران و کارمندان چاپخانه ۲۵ شهریور، رفتگران: در شهریور ماه: گونی بافان، کاشی سازان، در مهر ماه: کارگران پارس متال: در آبان ماه: کشافان و بنز خاور. در تحصن ۲۴ آبان کارگران این اعتصابات را بر شمرند و با ذکر عملیات و حسیانه رژیم "در سرکوب جنبش کارگری" از "لزوم همبستگی روشنفکران انقلابی و طبقه

کارگر سخن گفتند. از "جان تازه ای" که اتحاد از سر گرفته شده، "در کارگران دمیده" بود، یاد کردند (۴۹). نماینده کارگران جنوب تهران اظهار داشت: "من به عنوان نماینده طبقه رنجبر، همبستگی خود را با شما دانشجویان و روشنفکران که معلمین و آموزگاران انقلابی ما هستید، اعلام می‌دارم و تا پیروزی نهایی در کنار شما خواهم ماند" (۵۰). نماینده کارگران حروف چین گفت: "طبقه رنجبر با توجه به خصلت طبقاتی خویش سال‌هاست که منتظر چنین همبستگی بوده است." آنگاه گوشه‌ای از مبارزات کارگران چاپخانه را در اعتراض به "سیاست‌های ضد کارگری و ضد مردمی رژیم" برشمرد و به اعتمبات اخیر چاپخانه‌ها از جمله چاپخانه ۲۵ شهریور که منجر به اخراج ۳۰۰ کارگر شد، اشاره داد (۵۱).

در ساعت ۲ بعد از ظهر قطعنامه نهایی خوانده شد. بدین مضمون: در تحصن دانشگاه صنعتی که با حضور نمایندگان معلمین، کارگران، دانشجویان و محصلین "برگزار گشت، موارد زیر به تصویب رسید: ۱- رئیس دانشگاه آزادی یاران ما را تعهد نماید؛ ۲- اگر رفقای اسیر تا ۲۹ آبان آزاد نگردند روز دوشنبه اعتصاب عمومی اعلان شود؛ ۳- سخنرانی‌ها طبق برنامه پیش بینی شده انجام گیرد؛ ۴- هنگام خروج کار در حمله نکند؛ ۵- کلیه علاقمندان آزادی دانه بتوانند در سخنرانی‌ها شرکت کنند و پلیس کسی را دستگیر نکند." (۵۲) مقامات دانشگاه آن قطعنامه را پذیرفتند و متعهد شدند که به آن عمل کنند. در ساعت ۳ بعد از ظهر جمع در سکوت و آرامش دانشگاه را ترک گفت. در آن ساعت جمعیت زیادی مرکب از خانواده‌ها، دانشجویان، دکانداران اطراف، اعضای کانون و روزنامه نگاران (به دنبال پخش خبر تحصن از بی. بی. سی. در ساعت ۱۲ شب) جلوی در و خیابان‌های اطراف گرد آمده بودند. اما برخلاف تعهدات پذیرفته شده، هنگامی که صف دانشجویان به ۱۲۴ سفید رسید، پلیس در تقاطع اسکندری - ایزنهاور حمله کرد. تعدادی به شدت زخمی شدند. مردم دانشجویان زخمی را به خانه‌های خود می‌بردند و مداوا می‌کردند. خبرنگاران خارجی نیز از ضرب و شتم در امان نماندند. خبرنگارواشنگتن پست را "به زور زنجیر و چاق از دنبال کردن تظاهرات مخالفین رژیم مانع گشتند" (۵۳). اکنون دانشجویان، و این بار به یاری مردم، رویاروی گارد و پلیس شعاری دادند: "حقوق بشر، چماق بشر"، "مردم به ما ملحق شوید"، "کارگران برادرند، برادران برابرند" همزمان دانش‌آموزان تظاهراتی در امیریه، حسام السلطنه، سی‌متری برپا کردند. گروهی دیگر ماشین‌های پلیس را در امیرآباد به آتش کشیدند، ساختمان‌های گارد را خورد کردند. در فردای آن روز کارگران جنوب شهر، در میدان شوش تظاهرات کردند و یکی از کارخانه‌ها را آتش زدند.

این نخستین بار بود که یک حرکت اعتراضی چپ‌از-همراهی و همبستگی مردم برخوردار می‌شد، انعکاس جهانی می‌یافت، با شعرا و اعتبار سراسری دست‌انگیز معلمان، کارگران و دانش‌آموزان می‌داد و در وطن خود توان فراگیری شدن و یاری همگام بودن و برانگیختن آن اعتمباتی را

داشت که چند ماه بعد ایران را فرا گرفت. دیگر همه معترف بودند که "بالرفتن میزان اعتماد افراد به یکدیگر"، "قا - بلیت رهبری و رهبری شدن" درسی بود که تحصن ۲۴ آبان به جنبش داد (۵۴). در اهمیت و نتایج آن روز سازمان فدائی می‌گفت: "درود بر رزمندگان دانشجو" که "قهرمانان مبارزه می‌کنند و مبارزانشان از "ماهیت انقلابی و جهت‌توده‌ای" برخوردار است. سازمان "وظیفه" خود می‌داند که "ضمن بزرگداشت این مبارزات پرشکوه، همبستگی و پشتیبانی خود را اعلام دارد": مبارزاتی که "پشتیبانی مردم" را نیز همراه داشت. دیدیم که "کارگران ساختمانی در میدان شهید همراه با کف‌زدن می‌خواستند تبدیل و کلنگشان را برای مقابله با پلیس مزدور به دانشجویان بدهند" (۵۵).

در ۲۶ آبان دانش‌آموزان و معلمان به اعتصابات پیوستند.

در همان روز کارگران در تظاهرات پراکنده اعلام همبستگی کردند. کارگری که از کم و کیف رویدادها اطلاع نداشت، حمایت خود را در گفتگویی با یک گزارشگر سازمان بدینسان اعلام می‌داشت: "بله اعتصاب کردند. دولت هم دستور داد دانشگاه را ببندند... می‌گویم: این‌چای می‌گن؟ می‌گوید: درس خوانده هستند، این‌که چیزهایی میدونن. مثلاً می‌گن فلان قانون باید اینجوری باشه یا نباشه. می‌گویم: برای کارگرها هم حرفی می‌زنن؟ می‌گوید: آره. مثلاً می‌گن چرا این همه کارگر خارجی در ایران هست. می‌گویم: می‌گن شیشه‌ها را هم می‌شکنن. می‌گوید: آره، حسابی شلوغ می‌کنن" (۵۶).

در خارج از کشور هم، تظاهرات آن روز انعکاس نسبتاً وسیعی یافت. نشریات دانشجویی شرح مفصلی از رویدادها منتشر کردند. در واشنگتن تظاهرات بزرگی برپا کردند که به درگیری شدید با پلیس انجامید. به گفته برخی از روزنامه‌ها، آن درگیری "شدیدترین زد و خوردی بود" که "در طی این چند سال اخیر" روی داد. در انگیزه آن - تظاهرات نوشتند: "پشتیبانی از تحصن ۲۴ آبان در دانشگاه آریامهر" به علت سخنرانی "سعید سلطان‌پور نویسنده چپ که تازه از زندان آزاد شده" (۵۷).

اما هراس‌ها و مخالفت‌ها: سازمان امنیت در اغلا - میه‌ای در ربط با رویدادهای ۲۴ و ۲۵ آبان، در طرد روشنفکران، و به نام "دانشجویان دانشکده اقتصاد" اعلام داشت: "سعید سلطان‌پور شاعر کمونیست، هنوز کفاره گناهان خود را پس نداده است". سپس به تعقیب او پرداخت و سلطان‌پور ناچار راهی اروپا شد. حزب زحمتکشان، از زبان دکتر بقائی (که بعدها در تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز مشارکت جست) هشدار داد که "در جریانات" اخیر "رد پای" عناصر چپ و مزدوران حکومت، پیداست. این عناصر "از سال‌ها پیش در دستجات و گروه‌های سیاسی و بین‌روشنفکران" جا خوش کرده‌اند و اکنون "ماهرانه توانسته‌اند حرکت آرام و صحیح را از مسیر خود منحرف کنند" (۵۸). همزمان اعلامیه‌ای از سوی هواداران نهضت آزادی در دانشگاه‌ها پخش شد که "دانشجویان و گروه‌های چپ" با

عملیات خود، از جمله "شعارهای ضد رژیم و شکستن شیشه بانک ها و پخش اعلامیه" باعث شدند" شرایط دموکراتیکی که در حال ایجاد شدن بود دوام نیابد" (۵۹). حزب رادیکال، در همسویی با نهضت آزادی، دانشجویان را به مدارا و "جلوگیری از شعارهای تند" فراخواند (۶۰). داریوش فروهر، از زبان جبهه ملی، و در اجتماع بازار القبا می‌گردد که تنه‌راه نجات از "غرب زدگی" و "بی‌فرهنگی" که "هر روز به نام چپ و راست" به ما تحمیل می‌شود، جز این نیست که بازار با روحانیت هم پیوند شوند. "ما باید... برای ساختن فردای ایران زمین" و حفظ "برادری و برابری" اسلامی، "حرکت سیاسی خود را در چارچوب استقلال ملی و هویت فرهنگی جستجو کنیم" و "در صدر اسلام" چنین بود (۶۱).

در آذرماه بار دیگر اعلامیه‌ای از سوی آیت‌الله خمینی در مساجد ایران پخش شد. مضمون آن طرد اکیسید روشنفکران و تاکید بر "جدائی صفوف مسلمانان از مارکسیست‌ها" بود. گرچه در هراس از عوارض ناگوار آن، شایع کردند که "ساختگی" است، "مهر" ندارد، "املا و انشای خمینی" نیست. اما دیری نپایید که خمینی خود به صراحت اعلام داشت: "من همواره در اعلامیه‌های خود خاطر نشان ساختم که مردم مسلمان باید در مبارزه خود همگن و متجانس باقی بمانند و از هر نوع همکاری سازمانی با عناصر کمونیست بر حذر باشند. بدین ترتیب است که ما با شاه مبارزه می‌کنیم و خواهیم کرد... ما حتی بسیاری سرنگونی شاه با مارکسیست‌ها همکاری نخواهیم کرد... هیچگاه میان مردم مسلمانی که بر ضد شاه در حال مبارزه اند و عناصر کمونیست افراطی و یا غیر افراطی اتحاد وجود نداشته است" (۶۲). در سایر طیف‌های مذهبی، و در ربط با آنچه گذشت، سیاست نه تائید نه تکذیب حاکم بود. از جمله هواداران سازمان مجاهدین خلق، در بی‌حوصله رویدادهای دانشگاه، با نادیده انگاشتن آن مبارزات و به روش معمول خود، نوشتند: "همه لبه تیز حملات پلیس و جنگ روانی رژیم عمده‌توجه سازمان ما" آرمان ما و اهداف ما است. "بمچنین" در این مبارزه و در دهه‌های اخیر، دانشجویان مبارز مسلمان صفوف مقدم جبهه ضد استعماری و ضد استبدادی را اشغال کرده‌اند" (۶۳).

اما واقعیت، بر مبنای آنچه گذشت و به اختصار آوردیم، جز این نبود که در طی ماه‌های مهر، آبان و آذر عناصر مذهبی هنوز یا نکرفته بودند. اعتراضاتشان از تحصن و اقدامات پراکنده فراتر نمی‌رفت: اعتصاب غذای پاریس که به دست دادیم، تحصن ملایان در حضرت عبدالعظیم برای بازگشت خمینی، تظاهرات ۳۰۰ نفری دانشجویان مذهبی در خیابان شاهرضا (آبان ماه)، آتش زدن سینما در شیراز (همان ماه)، آتش زدن کلیسای کلیمیان در اصفهان و بردن فرش‌های بهادر (همان ماه)، تظاهرات ۲۰۰ نفری در قم برای آزادی طالقانی و منتظری و خروج گارد از دانشگاه. اما جنبش دانشجویی مترقی به رغم اینکه در این دوره هنوز سردمدار مبارزه بود، از همراهی و پشتیبانی

مردم نیز بهره داشت و دستکم می‌توانست در اعتصابات که چند ماه بعد سراسر ایران را فراگرفت نقشی ایفا کند، رفته رفته ضربه را از رهنمودهای "خوردگه آن جنبش را از مسیر حرکتی که آغاز کرده بود منحرف کرد. از جمله سازمان فدائیان که در سال ۵۵، تکیه را بر اعتصابات و اعتراضات کارگران و همبستگی "جنبش دانشجویی با جنبش کارگری" می‌نهاد، چنانکه به دست دادیم، اکنون از "عناصر رهبری کننده" جنبش دانشجویی می‌خواست که "توجه" خود را به "مسائل روز" معطوف دارند. "مثلاً" در چنین شرایطی که بیش از یک میلیون و دویست هزار خانوار ایرانی فاقد مسکن هستند، می‌توان سیاست‌های میلیتاریستی و ضد خلقی شاه را به این صورت که پول چهل هزار دستگاه مسکونی را صرف خرید هواپیماهای آواکس می‌کند، افشا کرد "و یا" مردم شاه اسلحه را برای سرکوب خلق می‌خرد" و یا: "دیکتاتور مردم ما خانه می‌خواهند سلاح" را شعار روز قرار داد (۶۴). این رهنمودها چندان از شعارهای تمام خلقی حزب توده به دور نبود که "اتحاد همه نیروها برای سرنگونی دیکتاتور ایران" و "ایجاد جبهه" واحد دیکتاتوری" را مطرح می‌کرد (۶۵). بدینسان راه برای رهبری خمینی که گامی پیش‌تر بر می‌داشت و یا شعار "باید بیره"، "همه با هم" یا "وحدت کلمه" مبارزه کنیم تا "زاغه نشین‌ها" حکومت را بدست گیرند، هموار می‌شد.

در ۱۷ دیماه بود که روزنامه "کیهان" آن مقاله مشهور را در ارتباطات خمینی با انگلیس‌ها و "موقوفات عود" انتشار داد، احزاب و روحانیون و عناصر مذهبی را بر حول محور دفاع از "مراجع عالیقدر" سازمان داد. در همین جا، و خارج از بحث، یادآور می‌شویم که آن مقاله سه از ساواک نبود، بلکه قبلاً در خرداد ۱۳۴۲ در روزنامه "فرمان" انتشار یافته بود. و در آن زمان حتی یک روحانی به مفاد آن اعتراض نکرده بود. اکنون نوشته‌های خود بهانه‌ای برای جلب همبستگی مردم با مراجع دینی، به آنسوا کشیدن چپ و تحمیل رهبری خمینی بود. سیاستی که بعدها در گروگان‌گیری سفارت آمریکا تکرار شد و جنبش را از مسیر حرکت خود منحرف نمود.

مرحله‌ی جدیدی از جنبش آغاز می‌شود.

همان ناطق

توضیحات

- (۱). اعلامیه "دانشجویان مبارز مسلمان" به مناسبت ۱۶ آذر ۱۳۵۶ (ضمیمه "خبرنامه" جبهه ملی ایران، شماره ۱۰، دیماه ۱۳۵۶).
- (۲). گزارشات داخلی، اسناد سازمان.
- (۳). "نوید" وابسته به حزب توده ایران، ویژه نامه ۱۶ آذر ۱۳۵۶.
- (۴). اعلامیه دانشجویان مبارز مسلمان به مناسبت ۱۶ آذر

- ۱۳۵۶، (ویژه نامه جبهه ملی ایران، شماره ۱۵، دیماه ۱۳۵۶). ماه ۱۳۵۶.
- (۵) . "تبلیغ مسلحانه"، نشریه بحث درون سازمانی، اردیبهشت ۵۵، اسناد سازمان.
- (۶) . اعلامیه سازمان چریک های فدائی خلق، به مناسبت ۱۶ آذر، ۱۳۵۵.
- (۷) . مجید احمدزاده: "جنبش دانشجویی ایران"، ص ۹۸-۹۷.
- (۸) . "تبلیغ مسلحانه" نشریه بحث درون سازمانی، ص ۷۸ - ۷۷، اسناد سازمان.
- (۹) . گزارشات زندان، اسناد داخلی، اسناد سازمان (۱۰) . همان ماه خذ.
- (۱۱) . اعلامیه دانشجویان مبارز مسلمان، یاد شده.
- (۱۲) . روحانیون مبارز، اطلاعیه شماره ۷ به مناسبت اعتماد غذا در پاریس، ۱۳ اکتبر ۱۹۷۷.
- (۱۳) . روحانیون مبارز، اطلاعیه شماره ۳، ۱۲ مهرماه ۱۳۵۶.
- (۱۴) . بیانیه روحانیون مبارز ۲۵ شهریور ۱۳۵۶.
- (۱۵) . هفته نامه "اونیته"، شماره ۷ تا ۱۲ اکتبر ۱۹۷۷.
- (۱۶) . نامه سرگشاده به سازمان ملل متحد، روحانیون مبارز، ۹ مهرماه ۱۳۵۶.
- (۱۷) . روحانیون مبارز، اطلاعیه شماره ۲، ۱۵ مهر ماه ۱۳۵۶.
- (۱۸) . قطعنامه روحانیون مبارز به مناسبت اعتصاب غذا در پاریس، ۱۶ مهرماه ۱۳۵۶.
- (۱۹) . گزارشات دانشجویی، اسناد داخلی، اسناد سازمان ۱۳۵۶.
- (۲۰) . "کیهان" ۱۹ مهرماه ۱۳۵۶.
- (۲۱) . "مجموعه اسناد و اعلامیه های روحانیون مبارز ایران" پاریس، مهر ۱۳۵۶.
- (۲۲) . "بولتن خبری اعتماد دانشگاه صنعتی"، شماره ۸، ۷ تیرماه ۱۳۵۶.
- (۲۳) . "نامه سرگشاده دانشجویان دانشکده تهران به هیأت علمی"، مهر ۱۳۵۶.
- (۲۴) . "نامه دانشجویان دانشگاه تهران خطاب به رئیس دانشگاه"، مهر ۱۳۵۶.
- (۲۵) . نامه هیأت علمی دانشکده اقتصاد به رئیس دانشگاه، مهر ۱۳۵۶.
- (۲۶) . "بیانیه کانون نویسندگان ایران به مناسبت بسته شدن کتابخانه های دانشجویی"، شماره ۱۶، ۲۷ مهر ماه ۱۳۵۶.
- (۲۷) . "بیانیه کانون نویسندگان، نامه سرگشاده به نخست وزیر"، ۲۷ تیرماه ۱۳۵۶.
- (۲۸) . تلگراف نخست وزیر به رئیس انجمن قلم آمریکا، متن انگلیسی، تیرماه ۱۳۵۶.
- (۲۹) . اعلامیه آیت الله خمینی خطاب به دانشجویان دانشگاه ها، ۱۳۵۶.
- (۳۰) . "خبر و گزارش"، سازمان دانشجویان وابسته به کنفدراسیون احیاء، شماره ۲۲، اردیبهشت ۱۳۵۷.
- (۳۱) . "روحانیون مبارز"، اطلاعیه شماره ۳، ۱۱ مهر
- (۳۲) . روحانیون مبارز، خبرهای خارجی اطلاعیه شماره ۴، ۱۲ مهرماه ۱۳۵۶.
- (۳۳) . روحانیون مبارز، اخبار ایران، اطلاعیه شماره ۲، ۱۵ مهرماه ۱۳۵۶.
- (۳۴) . روزنامه "لوموند"، ۱۸ اکتبر ۱۹۷۷.
- (۳۵) . گزارشات داخلی، اسناد سازمان.
- (۳۶) . "ده شب شعرو سخنرانی کانون نویسندگان ایران"، تهران، امیرکبیر ۱۳۵۷، ص ۲۹۷ - ۲۶۶.
- (۳۷) . گزارشات دانشجویی، اسناد سازمان، مهر ۱۳۵۶.
- (۳۸) . گزارشات دانشجویی، اسناد سازمان، مهر ۱۳۵۶.
- (۳۹) . گزارشات داخلی، اسناد سازمان، مهر - آبان ۱۳۵۶.
- (۴۰) . گزارشات دانشجویی، اسناد سازمان، ۲۴ آبان ۱۳۵۶.
- (۴۱) . "جریان مشروح تظاهرات ۱۵/۵۰۰ نفری دانشجویان مبارز دانشگاه صنعتی"، فوق العاده نشریه "۱۹ بهمن" آذر ۱۳۵۶.
- (۴۲) . گزارشات داخلی، اسناد سازمان، ۲۴ آبان ۱۳۵۶.
- (۴۳) . نشریه "۱۹ بهمن"، یاد شده.
- (۴۴) . همان ماه خذ.
- (۴۵) . "آرمان"، نشریه سازمان جوانان و روشنفکران دموکرات، آذر ۱۳۵۶.
- (۴۶) . فوق العاده "۱۹ بهمن"، یاد شده.
- (۴۷) . "خبرنامه جبهه ملی ایران"، دیماه ۱۳۵۶.
- (۴۸) . فوق العاده "۱۹ بهمن"، یاد شده.
- (۴۹) . "آرمان"، آذر ۱۳۵۶.
- (۵۰) . گزارشات دانشجویی، اسناد سازمان، ۲۴ آبان ۱۳۵۶.
- (۵۱) . "آرمان"، آذر ۱۳۵۶.
- (۵۲) . "قطعنامه دانشجویان متخصص در دانشگاه صنعتی"، اعلامیه، ۲۵ آبان ۱۳۵۶.
- (۵۳) . "واشینگتن پست"، ۲۶ آبان ۱۳۵۶.
- (۵۴) . اعلامیه سازمان چریکهای فدائی خلق، به مناسبت ۱۶ آذر ۱۳۵۶، اسناد سازمان.
- (۵۵) . گزارشات کارگری، آذر ۱۳۵۶، اسناد سازمان.
- (۵۶) . گزارشات داخلی، آبان ۱۳۵۶، اسناد سازمان.
- (۵۷) . هرالد تریبون، ۲۳ نوامبر ۱۹۷۷.
- (۵۸) . اعلامیه دکتر بقائی، آذرماه ۱۳۵۶.
- (۵۹) . گزارشات داخلی، آذر ۱۳۵۶، اسناد سازمان.
- (۶۰) . بیانیه حزب رادیکال ایران، آبان ماه ۱۳۵۶.
- (۶۱) . "سخنرانی داریوش فروهر در جمع بازاریان"، آبان ماه ۱۳۵۶، به نقل از "خبرنامه جبهه ملی ایران" شماره ۹، آذر ۱۳۵۶.
- (۶۲) . مصاحبه با روزنامه "لوموند"، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۷ (۶ مه ۱۹۷۸).
- (۶۳) . اعلامیه دانشجویان مبارز مسلمان، ۱۶ آذر ۱۳۵۶.
- (۶۴) . اعلامیه سازمان چریک های فدائی خلق به مناسبت ۱۶ آذر ۱۳۵۶.
- (۶۵) . آرمان، یاد شده.

نقدی از راه فدایی

همانطوریکه خوانندگان سوسیالیسم و انقلاب مسبقند، این نشریه مدتی پس از انشعاب گرایش سوسیالیسم انقلابی از خط سنتریستی مسلط بر "اقلیت" در تاریخ آبان ماه ۱۳۶۱ انتشار یافت. بنا به دعوت رفقای گرایش سوسیالیسم انقلابی، من حاضر شدم تا نقطه نظرات خود را در باره ایجاد بولتن بحث برای سوسیالیستهای انقلابی اظهار دارم.

من وظیفه خود می‌دانم تا دیدگاهم را مشروحا در باره ضرورت و هدف ایجاد ارگانی جهت پیشبرد منظم مباحثات مارکسیستهای انقلابی ارائه دهم. واضح است که ایجاد هر ارگانی را می‌بایستی بمشابه جزئی از کلیت یک برنامه و نقشه مبارزاتی مد نظر قرار داد. بنا بر این اثبات ضرورت هدف ایجاد یک ارگان انقلابی، مباحثه مابین مارکسیستهای انقلابی "مقدمتاً" متوسطت به نحوه معینی از تبیین وظائف اساسی مبارزه انقلابی، پرسیدنی است که آیا نشریه سوسیالیسم و انقلاب بنحو درستی وظائف اساسی مبارزه را تبیین کرده است؟ بنظر من پاسخ این پرسش بررسی دقیق نشریه فوق را می‌طلبد. در مقاله کنونی، کوشش خواهم کرد تا با ادامه نقدی مثبت بر دیدگاه "بولتن بحث سوسیالیستهای انقلابی" در باره چرایی ضرورت چنین نشریه‌ای، نقطه نظرات خود را در باب ضرورت و هدف ایجاد یک ارگان مباحثه مابین مارکسیستهای انقلابی بسط و توسعه دهم. موضوع را از بحث در باره ضرورت و هدف ارگان سوسیالیسم و انقلاب آغاز کنیم:

۱) ضرورت و هدف ارگان سوسیالیسم و انقلاب

همانطوریکه بالاتر اشاره کردم، ایجاد هر ارگانی را می‌بایستی بمشابه جزئی از کلیت یک برنامه و نقشه مبارزاتی مورد ملاحظه قرار داد. هر برنامه نیز بر اصول معینی متکی است. نشریه سوسیالیسم و انقلاب نیز از این قاعده مستثنی نیست. از همین روست که نشریه سوسیالیسم و انقلاب همواره در چهار چوب طرح کلی مبارزاتی مطرح شده است.

اصل برنامه عمل گرایش سوسیالیسم انقلابی عبارت است از "سازماندهی خود برای انقلاب". این اصل بطور عام، موکد این نکته است که "رهائی طبقه کارگر بدست خود او صورت می‌پذیرد". بنا بر این وظیفه سوسیالیستهای انقلابی نه ایجاد انقلاب پرولتری بلکه رهبری انقلاب پرولتری می‌باشد. تاکید بر این اصل، از آن جهت ضروری است که سوسیالیسم خرده بورژوازی در هر

گام اصلی "رهائی طبقه کارگر بدست خود او" را نقض می‌کند و خود را ناجی طبقه کارگر قلمداد می‌کنند. ضرورت برش از سوسیالیسم خرده بورژوازی تاکید بر این اصل را کاملاً موجه می‌نماید. تحقق این اصل در شرایط مشخص، برنامه عمل کمونیستی را معین می‌نماید. بنا بر این باید توجه نمائیم که "سوسیالیستهای انقلابی" این اصل را چگونه در برنامه عمل و نتیجتاً ایجاد "بولتن مباحثه" خویش، مرعی داشته‌اند.

همانطوریکه می‌دانیم هر برنامه عمل مبارزاتی توسط دورانه‌های معین مبارزه طبقاتی مشروط می‌شود. اما بنظر نمی‌آید که اختلافات نظری بین اعضای هیئت تحریریه در باب خصلت‌بندی دوران کنونی مبارزه طبقاتی مانع از ارائه برنامه واحد مبارزاتی شده باشد. فی‌المثل در مقاله "ترازنامه و چشم‌انداز" در باره دوران کنونی مبارزه طبقاتی، می‌خوانیم: "مشخصه لحظه کنونی، جنگ داخلی است که توسط هیات حاکم تعمیم یافته است." (نشریه س.ا. صفحه ۲۳) گرایش سوسیالیسم انقلابی، دوران کنونی را بمشابه دوران جنگ داخلی خصلت‌بندی می‌کند، گرچه مفهوم معینی به این دوران می‌بخشد. در مقاله ت.ت.ث. تحت عنوان "سومین سالروز، اکنون چه؟" دوران کنونی بمشابه دوران "شکست انقلاب و فروکش جنبش توده‌ای" مشخص می‌شود. ملاحظه کنید: "روشنفکران خرده بورژوا... هرگز به واقعیات مبارزه طبقاتی پی نمی‌برند. آنها نمی‌توانند درک کنند که شکست جنبش توده‌ای چه تأثیری در حدال میان آنها بدیل‌های موجود یعنی سرمایه‌داری و سوسیالیسم داشته است. آنها نمی‌بینند که استیلائی رژیم تروریستی و قرون وسطائی ملایان... در شرایط شکست و فروکش جنبش توده‌ای، در عین حال بمعنای تقویت اساسی "ایوزیسیون" بورژوا امپریالیستی است. دیکتاتوری ولایت فقیه توده‌ها را از صحنه سیاست بیرون رانده است و قدرت دولتی را بطور کامل تصرف کرده است." (نشریه س.ا. صفحه ۶) تاکیدات از من است). بدون هرگونه توضیح در باره اختلاف، این دو نقطه نظر در باب خصلت‌بندی دوران کنونی مبارزه طبقاتی، بناگاه در یادداشت هیئت تحریریه نشریه سوسیالیسم و انقلاب می‌خوانیم: "انقلاب به شکست انجامیده است. اما اینک دوره مبارزه اساسی در راه صفیندی نوین سوسیالیسم انقلابی و شکل‌گیری بدیل تاریخی پرولتاریای ایران فرارسیده است. آیا اعضای هیئت تحریریه در باره مفهوم "جنگ داخلی" و "شکست انقلاب" اندیشیده‌اند؟ آیا آنان رابطه‌ای بین برنامه عمل مبارزاتی و دورانه‌های معین مبارزه طبقاتی

فائلند؟ مطالعه برنامه عمل، سوسیالیستهای انقلابی به این سئوالات پاسخ خواهد داد.

در مقاله "ت. ت. ث. تحت عنوان "سومین سالروز، اکنون چه؟" وظایف اساسی کمونیستها و برنامه عمل آنان چنین تدوین شده است: "وظایف ما همان است که قبلا بود. مگر ما وظایف خود را در دوره قبل انجام داده ایم؟ . . . واقعیت این است که انقلاب رخداد و ما آماده نبودیم . . . اما انجام وظایف مانی - تواند از جدال طبقات جدا باشد. تدوین استراتژی و شکل پیشگام باید در شرایطی انجام گیرد که مبارزه سیاسی طبقاتی به سطح سرنگونی دولت ولایت فقیه ارتقاء یافته است. بخاطر فقدان رهبری انقلابی طبقه کارگر، در حال حاضر، بورژوازی لیبرال تنها نماینده این صحنه است. اما ورشکستگی راه حل های سرمایه داری و ورود طبقه کارگر به صحنه مبارزه سیاسی به یکباره آشکار خواهد شد. علیرغم شکست جنبش توده ای، حالت انفجار پذیری جامعه از میان نرفته است. چنانچه طبقه کارگر بتواند در مبارزه سیاسی جهت سرنگونی دولت قدمهای مشخص و عملی بردارد، تاثیر آن بر توده ها فوری و چشمگیر خواهد بود. و این تنها راه مقابله با حملات رژیم حاکم و پیشگیری از ضد انقلاب سرمایه داری است که در کمین نشسته است. . . آیا طبقه کارگر ایران در موقعیتی هست که بتواند در مبارزه برای سرنگونی دولت ولایت فقیه شرکت کند؟ آری! با استفاده از ابزار اعتصاب عمومی سیاسی میتواند حتی رهبری این مبارزات را در دست بگیرد. آیا طبقه کارگر ایران قدرت سازماندهی اعتصاب عمومی را در اختیار دارد؟ در حال حاضر خیر! ولی میتواند این قدرت را پیدا کند! . . . چگونه؟ با ساختن کمیته های عمل مخفی در کارخانجات مختلف (بویژه واحدهای مهم از نظر قدرت اقتصادی و از نظر اهمیت تبلیغاتی) و تبلیغ ضرورت اعتصاب عمومی. . . آنچه مسلم است در تمام کارخانجات ایران به تعداد کافی کارگر مبارز انقلابی برای ساختن این کمیته ها وجود دارد. آنچه وجود ندارد، اتحاد عمل است و استراتژی انقلابی. (صفحه ۸- تاکید از من است). این تحلیل بطور فشرده و مجمل بر آنست که انقلاب شکست خورده است، اما وضعیت انفجاری در میان توده ها از بین نرفته است. رژیم ولایت فقیه با درهم شکستن انقلاب، ضرورت تاریخی خود را از دست داده است. بنا بر این مسئله سرنگونی آن در دستور روز قرار دارد. دو بدیل در مقابل تحولات آتی وجود دارد. نخست بدیل بورژوازمپریستی که با توسل به فروکش جنبش توده ای، اهمیت و افری یافته است. دوم بدیل سوسیالیستی که میبایستی خود را برای آن آماده کرد. این بدیل، توسط اعتصاب توده ای سیاسی تضمین میشود. آیا طبقه کارگر ایران قدرت سازماندهی اعتصاب عمومی را در اختیار دارد؟ ت. ت. ث. به این پرسش چنین پاسخ میدهد: "در حال حاضر خیر! ولی میتواند این قدرت را پیدا کند."

چگونه؟ از طریق متشکل کردن پیشروکارگری در کمیته های عمل کارخانه. آیا برای توسعه امر تشکل کمیته های عمل کارگری ضروری نیست امر وحدت سازمانهای انقلابی کمونیست را در دستور روز قرار دهیم؟ ت. ت. ث. پاسخ می دهد که: "حتی شناخت سطحی اوضاع سیاسی کنونی نشان میدهد که عملی ساختن این برنامه مبارزه از طریق هیچیک از تشکیلات موجود به اصطلاح انقلابی و به اصطلاح کارگری میسر نیست. اما اگر کارگران انقلابی این سازمان ها در عمل ساختن کمیته های کارخانه متحد شوند، به سرعت میتوانند آنها را، بلکه صدها کمیته عمل ساخت. به علاوه، اکثریت کارگران مبارز و انقلابی عضو هیچیک از سازمانهای موجود نیستند. ایجاد چند نمونه میتواند راهنمای عمل اینگونه کارگران گردد. آیا بهتر نیست "سازمانهای انقلابی کارگران" با یکدیگر متحد شوند و این برنامه را عملی سازند؟ چرا. اما چنین سازمانهایی وجود ندارند والا تاکنون این کار را انجام داده بودند. و وحدت تشکیلاتی بین سازمانهای موجود، در شرایطی که همگی گنج و متلاشی شده اند، نه تنها میسر نیست بلکه در صورت امکان، اشکالات را دو صد چندان خواهد کرد. و در ضمن بی خطر نیز نیست. اگر این سازمانها اهمیت وحدت را درک میکنند، بگذر از اول در سطح وحدت برای عمل مشخص نشان دهند. نگذاره اعضای کارگر خود رهنمود دهند که برای ایجاد کمیته های عمل کارخانه با کارگران انقلابی دیگر وارد اتحاد عمل شوند. پس اختلافات عقیدتی و برنامه ای چه میشود؟ با رعایت اصل اساسی و مرکزی دموکراسی کارگری اختلافات به بحث گذاشته خواهند شد و اتحاد عمل و تجربه مشترک زمینه را برای رفع واقعی این اختلافات فراهم خواهد کرد." بنا بر این ت. ت. ث. اعتقاد دارد که وحدت "سازمانهای انقلابی کارگران" میسر نمی باشد چرا که اولاً این سازمانها وجود ندارند و ثانیاً "جنبش وحدتی ممکن نمیشود. اما برای ایجاد کمیته های عمل کارگری می توان به اتحاد عمل روی آورد. بنا بر این باید برای جبهه واحد کارگری حول تشکیل کمیته های عمل کارگری کوشش کرد. روشن است که این کوشش مشترک برای ایجاد توسعه کمیته های عمل کارگری احتیاج به ارگانی برای بحث حول اختلافات نظری مابین سوسیالیست های انقلابی دارد. این نشریه، بر بنیاد اصل دموکراسی کارگری قادر خواهد شد تا اختلافات فی مابین را در پرتوی اتحاد عمل و تجربه مشترک برطرف نماید. بدین لحاظ ت. ت. ث. می نویسد: "گرایشهای موجود سوسیالیستی میباید با گسترده ساختن هرچه بیشتر اتحاد عمل به گرد شعار مشخص اعتصاب عمومی سیاسی و با ایجاد ارگان بحث علنی و سری بر طبق اصل دموکراسی کارگری انجام وظایف فوق را آغاز کنند." (تاکید از من است) بنا بر این روشن است که "بولتن بحث سوسیالیستهای انقلابی" از چه ضرورتی نشأت میگیرد و در خدمت چه هدفی قرار دارد. ضرورت ایجاد بدیل کارگری از طریق اتخاذ روشی جهت سرنگونی انقلابی رژیم ولایت فقیه

تامین می‌شود. این روش اعتصاب توده‌ای سیاسی است که از طریق ایجاد کمیته‌های عمل کارگری ممکن تواند شد. برای تحکیم و توسعه کمیته‌های عمل کارگری، برپا داشتن جبهه واحد کارگری ضروری است و این جبهه واحد کارگری، بر اساس دمکراسی کارگری، نشریه‌ای را لازم دارد تا بتواند نقاط مورد اختلاف سوسیالیست‌های انقلابی را مورد بحث و بررسی قرار دهد. بنابر این نشریه "سوسیالیسم و انقلاب" سرسه اصل استوار است: الف) کوشش برای ایجاد بدیل کارگری (ب) سازمان دادن اعتصاب توده‌ای سیاسی از طریق کمیته‌های عمل کارگری (ج) برش از سوسیالیسم خرده بورژوازی از طریق استقرار در جنبش کارگری و اتخاذ استراتژی انقلابی. آیا این برنامه عمل مبارزاتی، با در نظر گرفتن خصوصیات دوران "شکست انقلاب" تنظیم شده است؟ آیا این وظائف با تحلیل از تناسب عینی نیروهای طبقاتی و عوامل مادی در مرحله کنونی انقلاب آغاز شده است؟ این موضوع را در پائین مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۲ ایجاد بدیل کارگری، اعتصاب توده‌ای سیاسی، کمیته عمل کارگری

همانطوریکه اشاره نمودیم، ت. ت. و هیئت تحریریه بر این عقیده‌اند که: "انقلاب شکست خورده است" پس چرا مسئله تصرف قدرت بطور عملی در دستور کار قرار دارد؟* هیئت تحریریه و ت. ت. به دو برهان اشاره میکنند.

برهان اول: ت. ت. می‌نویسد: "دیکتاتوری ولایت فقیه توده‌ها را از صحنه سیاست بیرون رانده است و قدرت دولتی را بطور کامل تصرف کرده است. اما با این کار نقش تاریخی خود را نیز به پایان رسانیده است. پیروزی ضد انقلاب آخوندی تضاد کار و سرمایه را به نفع سرمایه حل کرده است. بنا بر این پیروزی او مرگش را نیز نشانه می‌زند. اکنون که جنبش انقلابی توده‌ها سرکوب گشته است، ضد انقلاب اسلامی می‌باید به حوزه‌های انکل پرور خود رجعت کند. اکنون نوبت ضد انقلاب سرمایه داری فرا رسیده است." این یکی از دو برهانی است که ت. ت. و هیئت تحریریه برای طرح مسئله تصرف قدرت پیش کشیده‌اند. اما آیا این نحوه استدلال کردن پیش از آنکه اثبات فرا رسیدن دوران راه حل انقلابی و مستقیم باشد، اثبات راه حل زیگراکی و قانونی-رفرمیستی تحول نظام ولایت فقیه نیست؟ ت. ت. میگوید دیکتاتوری ولایت فقیه انقلاب را سرکوب

کرده است و رسالت تاریخی اش به نفع ضد انقلاب سرمایه داری پایان یافته است. بسیار خوب! این بدین معناست که از نظر ت. ت. امکان تحول رفرمیستی - بورژوازی فراهم شده است، یا همانطوریکه میگوید: "اکنون نوبت ضد انقلاب سرمایه داری فرا رسیده است!" اما از این چگونه میتوان مسئله تصرف قدرت توسط پرولتاریا را نتیجه گرفت؟

در اینجا ت. ت. میان دو نوع ضد انقلاب تمییز می‌نهد: ضد انقلاب ولایت فقیه و ضد انقلاب سرمایه داری. من نیز بین این دو نوع ضد انقلاب تفاوت می‌گذارم. از نظر من ضد انقلاب ولایت فقیه، اگرچه ماهیت سرمایه داری دارد اما از نوع بناپارتیستی است. حال آنکه ضد انقلاب سرمایه داری به معنای اخلاص کلمه بیانگر انطباق شیوه سرکوبگرانه ضد انقلابی با مناسبات سلطه بورژوا کمپرادوری است. عدم انطباق حکومت بناپارتیستی مذهبی با زیر بنای سیستم اقتصادی سرمایه داری وابسته، دو نوع تحول را ممکن می‌سازد: نوع اول انقلابی و مستقیم است و نوع دوم ریگزاکی و رفرمیستی - قانونی. دوران انقلابی نیز دورانی است که در مدت نسبتاً کوتاهی سرنوشت یکی از این دو راه حل را برای مدت طولانی تعیین می‌کند. شکست نوع اول تحول زمینه تاریخی را برای نوع دوم تحول در مدتی نسبتاً طولانی مهیا می‌نماید. اما ت. ت. بنحو دیگری استدلال می‌کنند، او می‌گوید: انقلاب شکست خورده است، ضد انقلاب سرمایه داری دورانش فرا رسیده است. اما این بدان معناست که مسئله تصرف قدرت بطور عام برای پرولتاریا و بورژوازی مطرح شده است! هیئت تحریریه نیز به شیوه ت. ت. استدلال می‌کنند. ملاحظه کنید: "انقلاب به شکست انجامیده است. اما اینک دوره مبارزه سیاسی در راه صفندی نوین سوسیالیسم انقلابی و شکل گیری بدیل تاریخی پرولتاریای ایران فرا رسیده است." بسیار خوب! اگر انقلاب شکست خورده است، می‌باید برای سازماندهی مجدد پرولتاریا رزمید. اما چگونه از شکست انقلاب، موضوع در دستور روز قرار گرفتن تصرف عملی قدرت نتیجه گیری شده است؟

این نحوه استدلال کردن بدین معناست که هیئت تحریریه و ت. ت. نه معنای "شکست انقلاب" را فهمیده‌اند و نه شرایط تاریخی و منطقی "تصرف عملی قدرت" توسط پرولتاریا را. آنچه هیئت تحریریه و ت. ت. می‌گویند، این است: انقلاب شکست خورده است اما شرایط برای تصرف قدرت توسط پرولتاریا در حال تکوین است!!

این نحوه استدلال را به انقلابات دیگر تعمیم دهیم تا متوجه درجه اغتشاش هیئت تحریریه در کاربست مفاهیم شویم. برای نمونه انقلاب ۱۹۰۵ روسیه را مد نظر قرار دهیم. انقلاب روسیه در ۱۹۰۷ شکست خورد و لیبرالها از میدان پیروز بدر آمدند. راه تحول کادتی هموار شد (راه تحول رفرمیستی - زیگراکی). آیا پرولتاریا از این واقعیت می‌باید تصرف عملی

* منظور هیئت تحریریه در این زمینه روشن است. طرح عملی هیئت تحریریه برای ایجاد بدیل کارگری پوسرنگونی انقلابی رژیم ولایت فقیه از طریق اعتصاب عمومی سیاسی قرار گرفته است این بمعنای قرار دادن مسئله تصرف قدرت در دستور روز است.

قدرت را استنتاج می‌کرد؟

در واقع هیئت‌تحریریه نه از درجه عالی تشکل و آگاهی پرولتاریا و درجه اتحادش با دهقانان و وضعیت بی‌ثبات دستگاه حاکمه بلکه از شکست انقلاب مسئله تصرف قدرت را نتیجه گیری می‌نماید. طرح مسئله تصرف قدرت در دوران شکست انقلاب چیزی جز "عبارت پردازی انقلابی" نیست زیرا عدم انطباق سیاست انقلابی با تناسب عینی نیروهای طبقاتی و عوامل مادی انقلاب، عبارت پردازی انقلابی می‌باشد. این به معنای تکرار شعارهای انقلابی بدون توجه به مقتضیات عینی به هنگام تغییر جهت معین رویدادها در اوضاع و احوال معین زمان است. هنگامی که ت. ت. ث. میگوید: "وظائف ما همانست که قبلا بود. مگر ما وظائف خود را در دوره قبل انجام داده‌ایم؟" فراموش می‌کند که تعیین وظیفه مشخص ایجاد بدیل کارگری، دقیقا در ارتباط با نحوه تغییر جهت معین رویدادها در اوضاع و احوال معین زمان است. بدون توجه به این مطلب، سیاست انقلابی تبدیل به عبارت پردازی انقلابی میشود.

برهان دوم، ت. ت. ث. و هیئت‌تحریریه در باب ضرورت عملی تصرف قدرت توسط پرولتاریا این است: "علیرغم شکست جنبش توده‌ای، حالت انفجار پذیر جامعه از میان نرفته است" آیا از این مرمیتوان بلافاصله نتیجه گرفت که تصرف قدرت در دستور روز پرولتاریا قرار دارد؟ پاسخ منفی است. جامعه "حالت انفجار پذیر" را از دست نداده است، ماه به ماه شرایط برای تحول انقلابی آماده می‌شود، هرچند امروز این شرایط آماده نشده است. ماه به ماه قویتر می‌شویم، هرچند امروز ضعیفیم. بنا بر این ت. ت. ث. استدلال می‌کند که باید آن هنگام که واضح است هنوز برای تصرف قدرت آماده نیستیم، اما ماه به ماه (بخاطر بلوغ آهسته اما مطمئن انقلاب) قویتر می‌شویم، مسئله تصرف قدرت را در دستور کار قرار دهیم! به این ترتیب بار دیگر با عبارت پردازی انقلابی روبرو می‌شویم مسئله در دستور کار قرار گرفتن امر تصرف قدرت را نمیتوان از "حالت انفجار پذیر جامعه" نتیجه گرفت بلکه آنرا می‌باید بر اساس نبردهای عظیم طبقات اجتماعی، وضعیت اعتلای انقلاب و تکوین دوران انقلابی در نظر گرفت. ملاحظه این شرایط هم احتیاج به میکروسکپیهای قوی ندارد، شرایط اجتماعی و درجه بلوغ این شرایط برای انقلاب بصورت درگیریهای عظیم طبقات اجتماعی بر هر فرد عادی آشکار می‌نماید که مسئله همانا تصرف قدرت توسط توده‌های انقلابی است. اما نشریه سوسیالیزم و انقلاب ما را مطمئن میکند که شرایط عینی سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی توسط اعتصاب توده‌های سیاسی فراهم است و حتی بذکر نمونه‌هایی مبادرت میکند: "کارگران شوفاژ کار که طومار می‌نوشتند، در سالن اجتماع می‌کردند و می‌دیدند که همچنان، سختی کار و سرعت ماشین‌کار

از آنان پیشی می‌گیرد و اداره حراست و انجمن اسلامی کار تفتیش و اخراج را میگسترند، گفته‌اند: "دیگر تهیه طومار فایده ندارد، باید یکااعتصاب سراسری را ترتیب داد". دیگر هاله ناحتشخ رنگ می‌بازد. ایده اعتصاب عمومی بنحو تجربی متبادر به ذهن می‌شود، ضرورت آن، چون دیگر راهها بی فایده‌اند. ضرورت ترتیب دادن آن چون هنوز آمادگی نداریم... کارگری از دنیا کستر که از تجربه‌های ناموفق آموخته، در اجتماعی می‌گفت: "خواسته‌های ما منطقی است. اگر اینجا اعتصاب شود و خبر آن به سایر کارخانه‌ها برسد آنوقت اعتصاب سراسری میشود!" بخش خیر، حلقه‌های می‌شود که اعتصاب‌پژئی را به اعتصاب عمومی می‌پیوندد... اعتصاب عمومی ضروری است اعتصاب عمومی مستلزم تبلیغ سراسری است، پس حلقه گمشده کجاست؟ به مایه‌های تجربی بازگردیم. کارگری در پنها، در جریان بحث متعاقب هیجان درگیری با محور حفاظت می‌گفت: "مثل اینکه منتظر یک انقلاب دیگر هستیم. فقط رهبرکم داریم که جمع و جورمان کند". - رهبری برای "جمع و جور کردن" نه هر رهبری. این رهبری را تنها پیشرو کارگری و انقلابی روشنگر (سوسیالیست) ارائه می‌دهند: تبلیغ سراسری را سازمان می‌دهند و اعتصاب عمومی سیاسی را ممکن می‌سازند، پیشرو سازمان یافته مظهر استمرار و تعمیم مبارزه انقلابی است. انقلابیون سوسیالیست به این نیرو متکی‌اند. (بیانیه کمیته‌های عمل‌کارگری تیرماه ۶۱ - صفحه ۴۵) تاکیدات از من است). هنگامی که از دیدگاه گرایش سوسیالیزم انقلابی، اعتصاب جزئی به اعتصاب عمومی تبدیل نمیشود آنهم بخاطر فقدان امکان رساندن اخبار مبارزاتی و هنگامی که اعتصاب توده‌ای سیاسی صرفا منوط به اقدام پیشرو سازمان یافته میشود؛ چه می‌توان گفت جز اینکه از نظر گرایش سوسیالیزم انقلابی شرایط عینی اعتصاب توده‌ای سیاسی فراهم است یا اینکه اعتصاب عمومی شیوه‌ای است که پیشرو سازمان یافته آنرا بدخواه پیش می‌کشد. شرایط عینی تکوین اعتصاب توده‌ای سیاسی کدامست؟ موقعیت انقلابی. هرکس که به تاریخچه تکوین اعتصاب توده‌ای سیاسی نظر بیفکند، این مطلب را در خواهد یافت. اعتصاب توده‌ای سیاسی نخستین بار بمثابه روش شرکت توده پرولتاریا در انقلاب ۱۹۰۵ شکل گرفت. نحوه توسعه مبارزه طبقاتی در عصر انقلابات پرولتری آشکار کرد که اعتصاب توده‌ای سیاسی روش شرکت توده پرولتاریا یا در دوران انقلابی است. جمع بندی خصوصیات اصلی اعتصاب توده‌ای سیاسی توسط لنین و روزالوکزامبورگ صورت گرفته است. به این تجربیات رجوع کنیم. در خواهیم یافت که اعتصاب توده‌ای نخستین بار در سال ۱۸۴۲ توسط جنبش چارتیستها برای کسب حق رای در شمال انگلستان بکار گرفته شد. این اعتصاب ناموفق ماند. بار دیگر در دهه هفتاد قرن نوزدهم توسط باکونینیستها در اسپانیا پیش کشیده شد. نقطه نظر آنان در باره

این شیوه مبارزه چنین بود: کارگران اسپانیا در یک روز اعتصاب کرده و قدرت سیاسی را ساقط مینمایند. برای اینکار، اما، دو پیش شرط لازم بود: نخست وجود ارتباط منظم بین کارگران کارخانجات مختلف، دوم وجود صندوقهای اعتصاب سراسری برای تامین نیاز مالی کارگران در طول اعتصاب. انگلس نشان داد که اگر چنین ارتباطی وجود داشته باشد و چنین صندوقی بتواند شکل گیرد، دیگر احتیاجی به اعتصاب توده‌ای نخواهد بود بلکه پرولتاریا می‌تواند مستقیماً از طریق قهر آمیز خود را بمثابه طبقه حاکم متشکل سازد. با همین استدلال روشن و ساده، این شیوه مبارزه تا سال ۱۹۰۵ بعنوان روش پیشنهادی باکونینیسیم که فاقد هر گونه محتوی است، بکناری نهاده میشد. انقلاب ۱۹۰۵ روسیه نشان داد که شکل گرفتن این شیوه، محصول خود بخودی تکوین موقعیت انقلابی است، در هنگامی که پرولتاریا "روح" انقلاب دمکراتیک را تشکیل میدهد و توده‌ای شدن انقلاب، روش شرکت توده‌ای پرولتاریا را در انقلاب مطرح میسازد.

اعتصاب توده‌ای سیاسی، چنانکه در واقعیت تحول انقلابی شکل گرفت نه یک "عمل مجزا" کارگری بلکه آغاز یک دوران انقلابی است که در آن پرولتاریا خود بمثابه توده درگیر انقلاب، انقلاب را متشکل می‌نماید. اگر در انقلابات بورژوا دمکراتیک ۱۸۷۱-۱۷۸۹، مبارزه انقلابی علیه فئودالسم خود را بمثابه یک دوران جنگ داخلی و باریکاد سازی مشخص می‌کرد که در آن پرولتاریا بصورت توده‌ای غیر متشکل شرکت مینمود، در عصر انحطاط سرمایه‌داری، مبارزه علیه نظام فرتوت فئودالی دورانی را شامل میشد که در آن اعتصاب توده‌ای کارگران در نقطه عطف خود منحربه قیام مسلحانه میشد. این خصوصیت انقلاب دموکراتیک روسیه که در روش پرولتاری بود، نشان داد که چگونه انقلاب در اروپا بلاواسطه با خصوصیت پرولتری آغاز خواهد شد. روسیه میزان الحراره‌ای برای بلوغ انقلاب پرولتری در اروپا بود. از همینرو محادلات فراوانی در باره اعتصاب توده‌ای سیاسی شکل گرفت و خصوصیات اصلی آن توسط جناح انقلابی سوسیال دموکراسی تدوین شد. برجسته ترین خصوصیت اعتصاب توده‌ای بعنوان وحدت مبارزه اقتصادی و سیاسی تمییز داده شد. این خصوصیت اعتصاب توده‌ای سیاسی، امکان میدهد که قشر پیشرو و توده کارگر در طی یک مبارزه انقلابی از عالیترین درجه وحدت و همبستگی و سازمانیافتگی برخوردار شوند. در عین حال نحوه تکوین اعتصاب توده‌ای سیاسی در ۱۹۰۵ بنحوی نوینی باکونینیسیم را طرد نمود. اعتصاب توده‌ای روسیه نشان داد که این شیوه مبارزه از طریق ایجاد صندوق های اعتصاب و ارتباط مقدم کارگران حاصل نمیشود بلکه بمثابه نوع معینی از شرکت توده کارگران در انقلاب است. هنگامی که انقلاب به عالیترین نقطه اوج خود رسیده است، ارتباطات کارگران شکل گرفته و صندوقها

را زائد میسازد. از همین رو، جناح انقلابی سوسیال دموکراسی، تدارک تکنیکی برای اعتصاب توده‌ای را غیر ضرور تشخیص داد و مقدم بر هر چیز ضرورت رهبری سیاسی اعتصاب توده‌ای را از طریق متشکل کردن حزب انقلابی و تبلیغ و ترویج دروس اعتصاب توده‌ای و مضمون شرکت پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک را خاطر نشان ساخت و ضرورت توسعه اعتصاب توده‌ای سیاسی به قیام مسلحانه پرولتری را موکد نمود. تکوین اعتصابات توده‌ای سیاسی در سالهای ۲۲-۱۹۱۷ در کشورهای مختلف اروپا نیز بار دیگر و در سطحی وسیعتر صحت این تجارب را آشکار کرد.

اما نشریه سوسیالیسم و انقلاب بدون توجه به این تجارب، اعتصاب توده‌ای سیاسی را بطور بلانکیستی درک می‌کند. زیرا اولاً تکوین اعتصاب توده‌ای را منوط به اقدام متشکل پیشرو کارگری می‌داند و نه تکوین موقعیت انقلابی. نتیجتاً درک نادرستی نیز در باره نقش پیشرو کارگری و کمیته های عمل کارگری ارائه می‌دهد. در باره کمیته عمل کارگری پائین تر سخن خواهیم گفت، اما در اینجا کافیهست به این نکته اشاره کنم که گرایش سوسیالیسم انقلابی از نقش پیشرو بمثابه "مظهر استمرار و تعمیم مبارزه انقلابی" چه می‌فهمد. در واقع گرایش سوسیالیسم انقلابی برای پیشرو کارگری نقش تعمیم دهنده قائل است چرا که پیشرو کارگری با متشکل کردن خود و ایجاد ارتباط ما بین کارخانجات مختلف قادر است اعتراض و اعتصابهایی را که به حرقه‌هایی گذرامی مانند به جنبش عمومی ملی مندل کند. در این مفهوم پیشرو کارگری عاملی است که اعتصاب جزئی را به اعتصاب عمومی سیاسی تبدیل میکند یا بعبارت دیگر جایگزین موقعیت انقلابی میشود. این نحوه تلقی از وظیفه پیشرو کارگری اعتصاب عمومی را تبدیل به شیوه‌ای می‌نماید که پیشگام آنرا بر بستر نارضایتی عمومی کارگران، بدلخواه پیش می‌کشد. تمامی طرح مبارزه انقلابی نشریه سوسیالیسم و انقلاب به ایجاد ارتباطات کارگری و صندوقهای اعتصابی جهت برپا داشتن اعتصاب توده‌ای توسط پیشرو کارگری خاتمه می‌یابد. و این طرح صرفاً "درچارچوب درکی باکونینیسیتی از اعتصاب توده‌ای می‌تواند توجیه شود. بلانکیسم نیز چنانکه می‌دانیم اراده دسته پیشرو را برای هر کاری کافی می‌داند و به شرایط عینی کاری ندارد. در معادلات قدرت بلانکیسم توجه به دورانه‌های معین مبارزه طبقاتی همواره معادل با صفر است. برای این نحوه تلقی، فرقی مابین "دوران شکست انقلاب"، "دوران انقلابی" یا "دوران انتقالی" وجود ندارد زیرا برنامه بلانکیسم توسط شرایط عینی مبارزه طبقاتی مشروط نمیشود. اراده متشکل پیشرو برای انجام هرکاری کافی محسوب میشود.

در اینجا باید کمی مکث کنیم و به یک سؤال احتمالاً پاسخ گوئیم. خواننده ممکن است سؤال کند

که آیا در اطلاق این صفت به برنامه‌ای که از اعتنا ب توده‌های سیاسی سخن می‌گوید، اشتباه نکرده‌ام؟ آیا بلانکیسم به اشکال توده‌ای مبارزه نیز عطف توحه می‌نماید و یا صرفاً "به عملیات تروریستی جدا از توده بسنده می‌کند. اگر خواننده‌ای که این سؤال را می‌نماید، ناظر بر تحولات سیاسی دو دهه اخیر ایران بوده باشد و یا بنوعی انعکاس افکار عمومی جنبش انقلابی ما باشد، می‌توان فهمید که انگیزه وی در طرح چنین سئوالی کدماست؟ دیکتاتوری و اختناق و نحوه رشد جنبش انقلابی در ایران چگونه بوده است که قاعدتاً "آثار- شیم، محدود به عملیات پراکنده تروریستی روشنفکران انقلابی بوده است^(۱). اما آثار شیم در چهارچوب تحولات اجتماعی، تنها به این اعمال بازمی‌گردد. آثار شیم در یک معنای گسترده، جایگزینی اراده بر شرایط عینی اجتماعی را در برمی‌گیرد.

هر انسان شریفی تحت فشار دیکتاتوری رژیم ولایت فقیه که بطور روزمره حقوق خود را ضایع شده می‌بیند و تجاوز آشکار رژیم را به بندیدن عرصه‌های جامعه مدنی ملاحظه می‌کند، با خود می‌گوید: ای‌کاش، کارگران شرکت نفت، شیر نفت را می‌بستند و همه دست‌ازکار می‌کشیدیم تا این رژیم ساقط شود، این گزینه کسی است که خواهان تحولی انقلابی است، اما اگر این گزینه را صاف و ساده تبدیل به یک برنامه‌نمائیم، آثار شیم را فرمولبندی کرده‌ایم. زیرا در این گزینه، تمایل نهفته است و نه ارزیابی علمی از عوامل مادی انقلاب و تناسب عینی نیروهای طبقاتی. این تمایل همانقدر حقانیت دارد که تمایل هر انسان شریفی جهت متحدشدن کلبه نیروهای مخالف برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی. و بازم بدانیم که بر مبنای تمایلات نمیتوان انقلاب کسود. همانگونه که "حالت" انفجار پذیر جامعه، برای اعتصاب توده‌های سیاسی کافی نیست. حتی "حالت" انفجار پذیر جامعه علاوه پیشرو متشکل نیز بسرای اعتصاب توده‌های سیاسی کفایت نمی‌کند.

ثانیا، "اعتصاب توده‌های شیوه‌ای برای سرنگونی قدرت حاکمه نیست که از آن تحت عنوان "سرنگونی انقلابی" یاد نمائیم. تنها برای بلانکیسم اعتصاب توده‌های سیاسی شیوه انقلابی سرنگونی قدرت حاکمه می‌باشد. برای کمونیستها، قیام مسلحانه توده‌های شیوه انقلابی سرنگونی محسوب میشود. بنا براین هنگامیکه در اطلاعیه گرایش سوسیالیزم انقلابی تاریخ مهرماه ۶۱ می‌خوانیم: "بولتن‌های بحث کمیته‌های عمل (مانند "نظم کارگر" منتشر می‌شوند) - هرچند، هنوز

(۱) روشن است که از نظر ما، عملیات پیشیناز مسلح در مفهوم اقدامات آثار شیمی و تروریستی نمی‌گنجد. عملیات مسلحانه سچفا در سال ۴۹ و بعد از آن، در مجموع دوران معینی از کاربست تاکتیکهای مسلحانه را در نومستعمرات، منعکس می‌کرد.

محدود. آنها سازماندهی اعتصاب عمومی سیاسی را پیش کشیده‌اند. به جای جبهه‌های دروغین به اتحاد حقیقی روی کرده‌اند - تنها روشی که سرنگونی انقلابی را تضمین می‌کند" (تاکید از من است) با یک تلقی آثار - شیستی از اعتصاب توده‌های سیاسی روبرو هستیم. از نظر گرایش سوسیالیزم انقلابی، اعتصاب توده‌های سیاسی ضامن "روشن سرنگونی انقلابی" قلمداد می‌شود و نه تسلیح توده‌ها و قیام مسلحانه توده‌ای. در این چهارچوب، انقلاب صرفاً "بمثابه عملی" تخریبی "و از بین برنده" "نظم" معرفی میشود و نه بوجود آورنده. نظمی نوین (رجوع شود به جزوه "انگلس تحت عنوان باکونینیستها در عمل)، بهمین سیاقست که در بیانیه کمیته‌های عمل کارگری، مجاهدین خلق و روشنفکران خرده بورژوا مورد شماتت قرار می‌گیرند که بحای سازمان دادن "مقاومت توده‌ای" به اعمالی روی آوردند که آنان را در مقام ناجی قرار داد. توحه نمائید: "بهمین خاطر در لحظه بیشترین رسوائی ارتجاع، کمترین مقاومت توده‌ای به چشم خورد. زیرا به چه شیوه میشد مردم انقلابی را متحد کرد. جز با اعتصاب عمومی سیاسی. و آیا برای اعتصاب عمومی شیوه دیگری جز تحدید سلاح کارگران پیشرو هست؟ جنگ داخلی تعمیم نیافت زیرا سرجانیان "دمکراسی" شیوه دیگری را برای متحد کردن مردم برگزیدند، بمثابه ناجی روح مستاصل خود را جانشین کردند و مردم را چشم به راه نتایج قهرمانی خودباقی گذاشتند، قصدشان "برانگیختن" توده‌ها بمبارزه بود اما عملشان جامعه را در انتظار "ناجیان" فروبرد. (نشریه سوسیالیزم و انقلاب صفحه ۴۵. تاکیدات از من است). گرایش سوسیالیزم انقلابی در مقابل دمکراتهای خرده بورژوا و مجاهدین که خود را ناجی مردم قلمداد کردند، شیوه اعتصاب عمومی را قرار می‌دهد و میگوید: "شما شیوه دیگری برای متحد کردن مردم برگزیدید." اما آیا اعتصاب عمومی شیوه‌ای است که پیشروان برای متحد کردن مردم برمی‌گزینند؟! پاسخ منفی است. اما در دادن پاسخ منفی به این پرسش، بلانکیسم شریک نیست. بلانکیسم تنها کاربست شیوه‌ای نیست که از مردم جداست و خود را ناجی آنان قلمداد میکند بلکه کافی دانستن اراده پیشروان برای آن روشهای مبارزاتی است که خاص توده‌ها می‌باشد. همانگونه که بلانکیسم در ربط با اقدام مسلحانه جهت سرنگونی قدرت حاکمه، قدرت تنی چند از پیشروان مسلح، منضبط و متشکل را کافی می‌داند، در کاربست اعتصاب توده‌ای نیز آثار محصول اقدام مرتبط سازمان یافته و تدارکاتی معدودی از پیشروان کارگری قلمداد می‌کند. ورنه، مارکسیسم در مقابل دمکراتهای خرده بورژوا، ضرورت گزینش روش اعتصاب توده‌ای سیاسی جهت متحد کردن توده‌ها را نمی‌نهد. مارکسیست‌ها می‌دانند که اعتصاب توده‌ای روشی نیست که توسط پیشرو اتخاذ شود و اینکه این روش توده‌ای پرولتاریا است که به شرایط معینی بستگی دارد. از این رو مارکسیستها عدم انطباق تاکتیکهای بلانکیستی را با

شرایط عینی مبارزه طبقاتی و نیز نتایج ناشی از این تاکتیکها را حتی در شرایطی که با موفقیت توأم باشند، خاطر نشان می‌شوند و تاکتیک دیگری را بدون ارتباط با شرایط عینی و صرف آنکه قابلیت متحد کردن توده ها را دارد، پیش نمی‌کشند.

چنانکه ملاحظه نمودیم، نشریه سوسیالیزم و انقلاب کمیته‌های عمل‌کارگری را عامل اصلی در تکوین اعتصاب توده‌ای قلمداد میکند. هنگامیکه اعتصاب توده‌ای توسط موقعیت انقلابی می‌باید تکوین‌یابد، باید دید که کمیته‌های عمل‌کارگری چه نقشی ایفا میکنند و در برنامه سوسیالیزم و انقلاب چه نقشی به خود گرفته‌اند.

ت. ث. درباره کمیته‌های عمل‌کارگری چنین می‌نویسد: "آیا طبقه کارگرایران قدرت سازماندهی اعتصاب عمومی را در اختیار دارد؟ در حال حاضر، خیر! ولی می‌تواند این قدرت را پیدا کند! ... چگونه؟! با ساختن کمیته‌های عمل مخفی در کارخانجات ... و تبلیغ ضرورت اعتصاب عمومی. در مرحله معینی از رشد نفوذ این کمیته‌ها و بر اساس ایجاد هماهنگی میان آنها می‌توان قدم‌های عملی در راه تحقق شعار اعتصاب عمومی سیاسی را برداشت. بدین ترتیب کمیته‌های عمل‌کارگری مبنای گام برداشتن در راه تحقق شعار اعتصاب عمومی سیاسی هستند. در "یادداشت" هیئت تحریریه، درباره کمیته‌های عمل‌کارگری می‌خوانیم: "... مبارزه پیشگام انقلابی در کمیته‌های عمل‌کارگری ... اعتصاب عمومی سیاسی و ایجاد بدیل انقلابی کارگری را تدارک می‌بیند ... بنا بر این کمیته عمل کارگری تدارک بدیل انقلابی کارگری نیز می‌باشد مضمون کمیته عمل کارگری بمثابة ارگانی جهت تدارک "بدیل انقلابی کارگری" بر طبق نظر نشریه سوسیالیزم و انقلاب می‌باید کنترل کارگری باشد. از این رو کمیته عمل‌کارگری در جهت ایجاد بدیل کارگری و تحقق اعتصاب عمومی سیاسی می‌باید از مضمون کنترل کارگری برخوردار باشد.

گرایش سوسیالیزم انقلابی درباره ترکیب کمیته‌ها عمل چنین می‌نویسد: کارگرویا کارمندکارخانه، بیکارو یا اخراجی از کارخانه و روشنفکران انقلابی از یک تا شش نفر. "در تاریخ جنبش کارگری، پدیده کمیته‌های کارخانه نازگی ندارد.

کمیته‌های کارخانه محصول دورانی هستند که در طی آن کارخانجات یا رشته‌های معینی از تولید، نوعی قدرت دوگانه در عرصه تولید شکل می‌گیرد. برخلاف شوراهای که مبین تعمیم این وضعیت در مقیاس ملی هستند، کمیته‌های کارخانه وضعیت قدرت دوگانه و انتقالی را در سطح هر کارخانه به نمایش می‌گذارند. کمیته‌های کارخانه بخصوص در سالهای ۲۲ - ۱۹۱۴ در اروپا و روسیه پدید آمدند. این کمیته‌ها در سطح هر کارخانه، به جای اتحادیه‌ها که اکثر در طی جنگ جهانی اول جانب ضد انقلاب سرمایه‌داری را گرفته بودند، شکل گرفتند. اتحادیه‌های کارگری که محصول دوران تکامل و بسط مسالمت‌آمیز سرمایه‌داری در طی سالهای ۱۹۱۴ - ۱۸۷۱.

بودند عمدتاً حول مبارزه برای بالا بردن ارزش کار در سطح بازار و یا بهبود و پیشرفت شرایط کار قدرت گرفتند. بودند. در طی جنگ امپریالیستی، سرمایه‌داری که در بحران عمیق قرار داشت، کارگران را با وضعیت نوینی روبرو کرد. کارگران در مقام پاسخ‌گویی به بحران اقتصادی نظام سرمایه‌داری، می‌باید یا در جهت سوسیالیزم گام برمی‌داشتند و یا تا سرحد بربریت تنزل می‌نمودند. اتحادیه‌های کارگری پاسخ‌گوی مبارزه کارگران بر سر شرایط عمومی تولید سرمایه‌داری نبود. در این دوران کمیته‌های کارخانه شکل گرفتند. انترناسیونال سوم در کنگره خود قطعنامه‌ای درباره کمیته‌های کارخانه دارد (جنبش اتحادیه‌ای، کمیته‌های کارخانه و انترناسیونال سوم). و در این قطعنامه، کمیته‌های کارخانه چنین خط‌تیندی می‌شوند: "از این آگاهی روز افزون، خواست توده‌های کارگر جهت ایجاد سازمانی نشأت می‌گیرد که بتواند مبارزه برای نجات اقتصاد را آغاز کند. از اینرو کمیته‌های کارخانه بمنظور اعمال کنترل بر تولید شکل می‌گیرند!" (ترها، قطعنامه‌ها و بیانیه‌های چهار کنگره اول انترناسیونال سوم - صفحه ۱۱۰، تاکید از من است). کمینترن در باره ترکیب این کمیته‌ها چنین اظهار می‌دارد: "کوشش جهت سازماندهی کمیته‌های کارخانه صرفاً از کارگرانی که هم امروز ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا را قبول دارند، اشتباه است." در همین قطعنامه کمینترن، درباره نقش کمیته کارخانه در هر کارخانه و ضرورت تعمیم کنترل کارگری در سطح ملی صحبت می‌شود (صفحه ۱۱۱ همانجا) و در تفاوت کمیته‌های کارخانه با اتحادیه می‌نویسد: "اتحادیه‌ها هم‌اکنون متمرکزند و ارگانهای رزمنده‌اند، اما آنان چنین توده وسیعی را که کمیته‌های کارخانه متشکل می‌سازند، در بر نمی‌گیرند. کمیته‌های کارخانه سازمانهای وسیعی‌اند که قابل دسترس نیروی کار یک واحد تولید می‌باشند. این عملکردهای متفاوت کارخانه و اتحادیه‌ها انعکاس تکامل تاریخی انقلاب اجتماعی است. اتحادیه‌ها توده‌های کارگران را در مقیاس ملی برای مبارزه حول درخواستهای مبنی بر ازدیاد دستمزد و ساعات کار کمتر متشکل می‌کنند. کمیته‌های کارخانه مبارزه را برای رفع بحران اقتصادی و استقرار کنترل بر تولید سازمان می‌دهند. تمامی کارگران یک واحد تولید در آن شرکت می‌کنند، اما این مبارزه بتدریج کارا کتری ملی بخود می‌گیرد" (همانجا صفحه ۱۱۱). آنچه کمینترن تحت عنوان کمیته‌های کارخانه فرمولبندی می‌نماید، مبنای استقرار کنترل در سطح هر کارخانه است که توده وسیع یک کارخانه را در بر می‌گیرد. این کمیته‌های کارخانه در سالهای جنگ امپریالیستی نقش مهمی جهت اعتصاب توده‌ای در اروپا ایفا کردند. لیکن کمیته‌های عمل کارخانه پیشنهادی نشریه سوسیالیزم و انقلاب یک هسته مرکب از پیشروان کارگری است که قرار است که وظایفی را به عهده

گیرد که خاص کمیته‌های کارخانه می‌باشد. در کتاب "اعتصاب توده‌ای و حزب سیاسی" روزالوکزا می‌بورگ نیز از کمیسیون‌های کارگری صحبت می‌شود که بیشتر ناظر بر نقشی است که بعدها توسط کمیته کارخانه ایفا شد. اما کمیته‌های عمل کارخانه پیشنهادی نشریه سوسیالیسم و انقلاب اگرچه وظایفی را در مقابل می‌گذارد که خاص کمیته‌های کارخانه است، اما نقش و طرح اتحاد این کمیته‌های کارخانه شبه‌کنگره کارگری است که پس از انقلاب ۱۹۰۵ توسط منشویکها ارائه شد و ناظر بر نوعی تشکیلات عمومی کارگران بود که جایگزین حزب طبقه کارگر می‌شد. کنگره کارگری بعدها به نوعی دیگر توسط کمونیستهای "چپ" آلمان و سندیکالیستهای انقلابی عنوان گردید. طرح چنین کمیته‌های عملی را در دوران اخیر می‌توان در برزیل جستجو کرد. شاید لازم باشد در این مورد توضیح بیشتری دهیم.

در طرح ت. ت. کمیته‌های عمل کارگری بمثابة سازمانده اعتصاب سیاسی توده‌ای تلقی شده است و اعتصاب توده‌ای سیاسی عامل تعیین کننده رهبری طبقه کارگر در انقلاب. ملاحظه کنید: "آیا طبقه کارگر ایران در موقعیتی هست که بتواند در مبارزه برای سرنگونی دولت ولایت فقیه شرکت کند؟ آری! با استفاده از ابزار اعتصاب عمومی سیاسی می‌تواند حتی رهبری این مبارزات را در دست بگیرد. آیا طبقه کارگر ایران قدرت سازماندهی اعتصاب عمومی را در اختیار دارد؟ در حال حاضر خیر! ولی می‌تواند این قدرت را پیدا کند! چگونه؟ با ساختن کمیته‌های عمل مخفی در کارخانجات مختلف... و تبلیغ ضرورت اعتصاب عمومی - آنچه مسلم است در تمام کارخانجات به تعداد کافی کارگر مبارز و انقلابی برای ساختن این کمیته‌ها وجود دارد. آنچه وجود ندارد، اتحاد عمل است و استراتژی انقلابی". بنابراین از نظر ت. ت. اعتصاب توده‌ای سیاسی، رهبری طبقه کارگر در مبارزه دموکراتیک تامین می‌کند و ضمانت تکوین آن شکل‌گیری کمیته‌های عمل کارگری و اتحاد این کمیته‌ها بصورت جبهه واحد کارگری است. نتیجتاً اگر چه سوسیالیستهای انقلابی در ایجاد کمیته‌های عمل کارگری و جبهه واحد کارگری می‌باید پیشقدم شوند، لکن کمیته‌های عمل کارگری از طریق سازمان‌دادن اعتصاب عمومی سیاسی، رهبری طبقه کارگر را تضمین می‌کنند. در واقع از نظر ت. ت. سازمان‌دادن کمیته‌های عمل کارگری بمثابة تشکل قشر پیشرو کارگری ضمانت رهبری طبقه کارگر در مبارزه انقلابی است. اما از نظر مارکسیسم - لنینیسم، سازمان‌دادن قشر پیشرو کارگری و انقلابی و آمادگی برای رهبری و تشکل مبارزه طبقاتی انقلابی چیست از نقطه نظر مارکسیسم - لنینیسم این بمعنای ایجاد حزب طبقه کارگر است و نه ایجاد کمیته‌های عمل کارگری برای سازمان‌دادن اعتصاب عمومی سیاسی. سازمان‌دادن قشر پیشرو کارگری از نقطه نظر مارکسیسم - لنینیسم

چیزی جز تلفیق آگاهی سوسیالیستی با تجربه قشر پیشرو کارگری و نتیجتاً حزب طبقه کارگر نمی‌باشد. پیشرو کارگری از طریق تشکل ویژه خود (مرکسباز پیشروان کارگری که دارای تجربه مبارزاتی هستند و به اشکال مختلف مبارزه را تحت شرایط گوناگون پیگیری می‌برند)، قادر به رهبری مبارزه طبقاتی کارگران نخواهد شد، این پیشروی متشکل تنها قادر به جهت‌دادن کارگران به سوی سندیکالیسم انقلابی است. قسماً در دادن کمیته عمل کارگری بمثابة تشکل قشر پیشرو کارگری بمعنای مقدم قرار دادن جبهه واحد کارگری بر حزب پرولتاریائی است (در تحت شرایط استثنائی، این بمعنای انتظار ایجاد حزب انقلابی از بطن سندیکالیسم انقلابی می‌باشد نظیر برزیل)، این بمعنای مقدم قرار دادن تجربه و غریزه پرولتاری بر آگاهی سوسیالیستی است. قاعدتاً حتی برای صرف قدرت توسط پرولتاریا رهبری حزب اساسی است، اما شرایط تصادفی ممکن است حاصل شود که در آن تشکل کارگران تحت رهبری "پیشرو متشکل کارگری" منجر به کسب قدرت شود. امکان تحقق چنین شرایطی در دوران اخیر در برزیل حاصل شد. اما حتی در صورت تصرف قدرت، پرولتاریا امکان نگهداری قدرت و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا را نخواهد داشت مگر آنکه بلافاصله به ایجاد و تحکیم حزب خود دست زنند. اولویت قائل شدن برای کمیته‌های عمل کارگری و جبهه واحد کارگری بر حزب کمونیست، بمعنای اولویت قائل شدن برای خودبخودی بجای آگاهی است. این بظاهر برش از سوسیالیسم خرده بورژوازی است که "امر رهائی طبقه کارگر بدست خود طبقه کارگر" را زیر پا می‌گذارد، اما در واقع حل صوری تضاد است که سوسیالیسم خرده بورژوازی اسیر آنست. زیرا در این نحوه تلقی، آگاهی سوسیالیستی از اهمیتی ثانوی برخوردار می‌شود و در لحظات تعیین کننده چرخش تاریخ بالکل از قلم می‌افتد. در عین حال چنین رویکردی مبین بی‌اعتمادی نسبت به "رهبری" حزب و سازمان انقلابیون حرفه‌ای است، که امروزه بخصوص در بخشی از کمونیستهای انقلابی که از گروه‌بندی‌های سنتی و ساختار بوروکراتیک آن گسته‌اند، ملاحظه می‌شود.

زمانی کمونیستهای "چپ" آلمان این ادراک از متشکل کردن پیشروان کارگری را تحت عنوان روش نوین حزب سازی معرفی می‌کردند. همانگونه که در دهه ۶۰ در بسیاری از نو مستعمرات برش از فرمیسم و ساختار بوروکراتیک احزاب کمونیست، درگام اول خود را بصورت ضرورت روش نوین حزب سازی از طریق قانونهای شورشی (نقطه نظر رژیم دیره) بیان می‌داشت. هنگامی که انترناسیونال زیر فشار مشی استالین متلاشی و دفورمه نشده بود، در باره این گرایش چنین اظهار نظر کرده بود: "بیانیه کمونیستهای "چپ" (که به صورت برنامه در کنگره تاسیس حزبشان در آوریل اعلام شد. (در آلمان اظهار

می‌دارد که آنان در حال ایجاد حزبی بودند ، اما نه بمعنای سنتی کلمه . این نحوه^۱ تلقی آنان تمایلات واپس‌گرایانه به سندیکالیزم و صنعت‌گرایی را اعلام می‌دارد " . (ترها ، قطعه‌نامه ها ... صفحه ۷۰)

ت . ث . ایجاد کمیته های عمل کارگری رامتشکل کردن پیشرو کارگری جهت رهبری انقلاب قلمداد می‌کند . این بمعنای جایگزین کردن کمیته های عمل بجای حزب است . لنین حزب را چنین تعریف می‌کرد : " تلفیق آگاهی سوسیالیستی با تجربه^۲ قشر پیشرو کارگری " . ایمن بدان معناست که اکثریت کارگران پیشرو گرد پرچم سوسیالیزم علمی جمع شوند . (نقل بمعنی از لنین) پیشرو کارگری تنها بدین معنا متشکل می شود و برای رهبری و تشکل مبارزه^۳ طبقاتی انقلابی آماده می‌گردد . در اینجا ضروری می‌دانم خاطر نشان شوم که رابطه منطقی بین طرح اعتصاب توده‌ای سیاسی بمثابه ضامن سرنگونی انقلابی و کمیته های عمل کارگری بمثابه رهبری مبارزه^۴ طبقاتی وجود دارد . همانطوریکه رابطه منطقی بین طرح قیام مسلحانه توده‌ای بمثابه ضامن سرنگونی انقلابی و حزب بمثابه رهبری مبارزه^۵ طبقاتی وجود دارد . این جمع‌بندی را با عباراتی از قطعه‌نامه کنگره دوم انترناسیونال سوم درباره^۶ " نقش حزب کمونیست در انقلاب پرولتری " خاتمه می‌دهم : " طبقه کارگر هرگز بیروزی کامل بورژوازی را تنها از طریق اعتصاب عمومی یا تاکتیک " منتظر نشستن و هیچ کاری انجام ندادن " کسب نخواهد کرد . پرولتاریا می‌بایستی به قیام مسلحانه متوسل شود . هرکس که این امر را فهمیده است می‌باید تشخیص دهد که به یک حزب سیاسی سازمان یافته نیاز وجود دارد و اتحادیه های بسی شکل (آمورفیک) ناکافی‌اند . " (ترها ، قطعه‌نامه ها ... صفحه ۷۱) .

اکنون که نقطه نظر خود را درباره^۷ کلیت برنامه سوسیالیزم و انقلاب اظهار داشتیم ، لازم است مشخصا^۸ به نقش نشریه در چهار چوب این برنامه اشاره کنم .

۳ نشریه سوسیالیزم و انقلاب و دموکراسی کارگری

بیشتر روشن کردم که از نظر هیئت تحریریه و برنامه^۹ عمل مبارزاتی که این هیئت پیشنهاد می‌کند ، نشریه^{۱۰} " سوسیالیزم و انقلاب " وظینه^{۱۱} ایجاد وحدت عمل بین کمیته های عمل کارگری را در برابر خود نهاده است . عبارت دیگر نشریه در خدمت بحث و بررسی اختلافات عقیدتی و برنامه‌ای است که ما بین سوسیالیستهای انقلابی در جهت ایجاد کمیته‌های عمل کارگری صورت می‌گیرد . این نشریه با رعایت اصول دموکراسی کارگری و در پرتو تحارب مشترک مبارزاتی ، راه تحکیم جبهه^{۱۲} واحد کارگری را هموار می‌نماید . از لحاظ تاریخی نشریه را می‌توان با نشریه^{۱۳} " نظم‌نوین " مقایسه کرد که در آن گرایشات مختلف گرامشی ، تاسکا ، بوردیگا و تولیاتی جهت سازمان‌دادن شوراهای تورینو ،

اختلاف نمودند و با رعایت اصل دموکراسی کارگری به بررسی نقاط اختلاف پرداختند . با این تفاوت که در آن هنگام یک حزب سوسیال دمکرات کارگری در ایتالیا وجود داشت و در آن حزب گرایش متمایل به انترناسیونال سوم عمل می‌کرد . هیچیک از گرایشات درون نظم نوین و بخصوص گرامشی نیز بر این نبودند که کمیته های عمل کارگری و یا شوراهای کارخانه می‌تواند با تضمین وحدت کارگری جایگزین حزب طبقه^{۱۴} کارگر شده و نقش حزب را در تصرف قدرت ایفا کنند . اگر این تجربه مد نظر هیئت تحریریه^{۱۵} سوسیالیزم و انقلاب بوده است . باید آنرا بطور کامل مورد بررسی قرار می‌دادند . در عین حال باید توجه نمائیم که در ایتالیای دوران "شورا های تورینو " علیرغم فقدان وضعیت فلاکت‌بار اقتصادی ، کارگران بر اثر توسعه^{۱۶} عمومی نهضت انقلابی جهانی و برخورداری از درجه^{۱۷} بالای رزمندگی و تشکل ، قادر به کشودن یک دوران انتقالی و ایجاد یک رژیم قسودرت دوگانه گردیده بودند . در چنان دورانی براستی تبلیغ بی‌ترویج ارجح بود و جناح طرفدار انترناسیونال سوم از طریق متشکل کردن شوراهای ، نفوذ هرچه بیشتری بر طبقه^{۱۸} کارگر می‌یافت و امکان ایجاد یک حزب نوعی بلشویکی را در ایتالیا فراهم می‌کرد .

اما نشریه^{۱۹} سوسیالیزم و انقلاب نمی‌تواند ، نقش نظم نوین را ایفا کند . زیرا این نشریه ، در چهارچوب تصرف عملی قدرت توسط پرولتاریا پایه‌ریزی شده است . حال آنکه امروزه از نظر عینی و ذهنی ، مسئله^{۲۰} تصرف قدرت در دستور روز پرولتاریا قرار ندارد . می‌گویم شرایط عینی وجود ندارد ، یعنی دوران کنونی مبارزه^{۲۱} طبقاتی انقلابی نیست بلکه انتقالی است (درباره^{۲۲} این موضوع بطور مستقل توضیح خواهم داد .) و شرط ذهنی نیز فراهم نمی‌باشد ، یعنی حزب طبقه^{۲۳} کارگر شکل نگرفته است . بطور کلی ، این نشریه برپایه^{۲۴} عبارت پردازی انقلابی و در متن برنامه‌ای بلانکیستی مطرح شده است (۱) برپایه^{۲۵} عبارت پردازی انقلابی است ، چرا که سیاست کلی حاکم بر این نشریه (ایجاد بدیسل

(۱) باید توجه کرد که علاوه بر درک فوق‌الذکر از نشریه ، دیدگاه دیگری نیز وجود دارد . این دیدگاه از نقش مسلط برخوردار نیست و تنها در چهارچوب های کلی و در کنار دیدگاه مذکور مطرح شده است . این دیدگاه را در بند سیزدهم مقاله^{۲۶} روش کار سوسیالیستی میتوان ملاحظه کرد . توجه کنید : " نشریه^{۲۷} سوسیالیستی - کار ترویج در میان پیشگام ، آموزش هسته‌ها و یکپارچه کردن انقلابیان مستلزم نشریه^{۲۸} واحد سراسری است . هسته ها در عین حال ، ابزار توزیع نشریه‌اند . " این نقطه نظر سعی کرده است از دیدگاه مارکسیزم انقلابی ، ضرورت نشریه^{۲۹} سوسیالیستی را مطرح کند . متاسفانه ایمن دیدگاه بیگیرانه در تنظیم اهداف نشریه سوسیالیزم و انقلاب تعقیب نشده است و جنبه^{۳۰} ثانوی به خود گرفته است .

با تناسب عینی نیروهای طبقاتی و عوامل مادی مبارزه در مرحله حاضر، انطباق ندارد. در متن برنامه‌ای بلانکیستی قرار گرفته است زیرا در این برنامه قرار است ایجاد بدیل پرولتاریائی از طریق سرنگونی انقلابی رژیم ولایت فقیه توسط اعتصاب توده‌ای سیاسی حاصل گردد و این اعتصاب نیز منوط به عمل متشکله پیشرو کارگری شده است.

۴ اصل " سازماندهی خود برای انقلاب " و برنامه عمل نشریه سوسیالیزم و انقلاب

همانطوریکه در آغاز اشاره نمودم، هر برنامه عمل مبارزاتی با اصول معینی استوار است. نشریه سوسیالیزم و انقلاب خود را بر اصول " سازماندهی خود برای انقلاب " متکی نموده است. این اصل موکد این امر است که " آزادی طبقه کارگر بدست خود طبقه کارگر " صورت می‌پذیرد. اهمیت این اصل در مبارزه علیه سوسیالیزم خرده بورژوازی انکارناپذیر است. هنگامی که مارکس و انگلس در نامه خود به براهه ولیکنخست در صدد نقد آراء سوسیالیستی خرده بورژوازی برنشتاین و شرکاء (چهار زوریخی) برآمدند. این اصل را موکدا خاطر نشان شدند. همچنین زمانیکه رفقای گرایش سوسیالیزم انقلابی با مقاله ترازنامه و چشم انداز از خط مشی توکل بریدند، همین اصل را مطرح کردند. این منای برش از سوسیالیزم خرده بورژوازی است. اما تحقق این اصل در شرایط مشخص، برنامه عمل کمونیستی را معین می‌نماید. ورنه تعهد به این اصل در حصر و نقض آن در عمل بمعنای سانتریسم است. از نظر من این اصل، در برنامه عمل نشریه سوسیالیزم و انقلاب ملحوظ نشده است. برنامه از طریق عبارتهای انقلابی و با ارائه مضمون بلانکیستی نتوانسته است بطور پیگیر به اصل مذکور وفادار بماند (می گویم بطور " پیگیر " زیرا به مطلبی نظیر بند سیزدهم روش کار سوسیالیستی توجه دارم) چرا که عملاً بجای توجه به شرایط عینی مبارزه طبقاتی، آرزوها و تمایلات خود را پیش کشیده است و قادر به ترسیم نقش محوری حزب در تحول انقلابی نشده است. بجای تاکید بر نقش حزب طبقه کارگر، از متشکل کردن پیشرو کارگری توسط کمیته های عمل کارگری و ایجاد جبهه واحد کارگری سخن گفته است. در تمام مقالات نشریه سوسیالیزم و انقلاب و نیز ملاحظات مطروحه و یادداشت هیئت تحریریه حتی یک کلمه درباره رابطه و رابطه تشکیل حزب طبقه کارگری نشریه سوسیالیزم و انقلاب نمی‌یابید. در هیچ کجای مقالات این نشریه که به برنامه عمل " سوسیالیستهای انقلابی " پرداخته است، به نقش حزب جهت رهبری مبارزه طبقاتی پرولتاریا توجه نشده است زیرا امر شکل و رهبری مبارزه طبقاتی به کمیته های عمل کارگری سپرده شده است. این عدم توجه مطلق در ربط

هیئت تحریریه جهت تصرف عملی قدرت در شرایط کنونی جستجو کرد.

طرح مسئله تصرف قدرت در شرایط کنونی بسودن ارتباط با شرایط عینی و ذهنی لازم برای چنین اقدامی، لاجرم مسئله حزب و تصرف قدرت را بمشابه دو عنصر متناقض مطرح می‌نماید. این امر ناشی از این واقعیت است که هنگامیکه پرولتاریا آمادگی شرکت در قدرت و یا تصرف قدرت را ندارد، کوشش نمایندگانش برای شرکت و یا تصرف قدرت به دو جزء متضاد تجزیه میشود: یا باید برای تصرف قدرت رزمید و یا این کار نمایندگی

پرولتاریا را رها کرد و عملاً به نام او منافع طبقات دیگر را نمایندگی کرد و از حزب بمشابه شکل مستقل پرولتاریا حرفی نزد، یعنی بقول انگلس تبدیل به " گم گشته بی بازگشت شد " و یا آنکه از حزب باید سخن گفت و مسئله تصرف قدرت توسط پرولتاریا را بنه کناری نهاد و بقول ت. ت. ، از شرکت در مبارزه سیاسی برای تصرف قدرت انصراف جست. تحت چنین شرایطی است که مسئله حزب و قدرت بمشابه دو عنصر متقابل نفی کننده مطرح می‌شوند. خطر در غلطیدن بدامن ژورسیزم در چنین شرایطی وجود دارد، یعنی کوشش برای تصرف قدرت در عین فقدان شرایط عینی لازم برای آن. ژورسیزم در انقلاب ما ازجه وضعیت عینی طبقاتی، نشأت می‌گیرد؟ از این واقعیت که دوران انقلابی بمشابه دوران تصادمات عظیم اجتماعی پایان یافته است، اما رژیم حاکم نتوانسته خود را تثبیت کند و بحران اقتصادی - اجتماعی را حل کند و نیز از این واقعیت که در میان توده ها نا رضایتی عمومی وجود دارد که بر بستر آن جریانات بورژوازی و خرده بورژوازی آپورتونیستی مترصد انتقال قدرت از دستی به دست دیگر هستند. این جریانات کدامند؟ نخست ضد انقلاب سلطنتی که امروز بخاطر شکست در انقلاب بهمن ماه به " جمهوری " تمایل نشان می‌دهد دوم آپورتونیسم خرده بورژوازی که محصول هراس بخشی از خرده بورژوازی از اعتصاب توده ای پرولتاریا و نحوه شرکت آن در انقلاب بهمن است. آپورتونیسمی که از هراس خرده بورژوازی و تمایل به وحدت با لیبرالیسم بورژوازی نشأت می‌گیرد و بر بستر نوعی قدرت یابی بخشی از خرده بورژوازی از طریق تضادهای درون هیئت حاکمه شکل گرفته است و چارچوب مذهبی سازمانی آن ویرا به سازش های مکرر مجبور کرده است. سوم لیبرالیسم بورژوازی که جهت برقراری پیوند ما بین آپورتونیسم خرده بورژوازی با ضد انقلاب سلطنتی و نیز تحولات تدریجی درون دستگاه حاکمه ولایت فقیه می‌کوشد. ترکیب متنوع این جریانات، و انتظار توده مردم برای انتقال قدرت همراه با وجود بحران حکومتی توهمی را پدید آورده است که بدان می‌توان توهم ناشی از یک انقلاب ناتمام نسام داد. این توهم که قدرت چون شاهینی بفرز سر طبقات

اجتماعی می‌گردد و بر سرانکه خوشبخت است، فروخواهد نشست. این توهم بخصوص با ۳۰ خرداد ریشه‌دار شد یعنی هنگامیکه رژیم قبل از آنکه قادر به نابودی سیاسی اپوزیسیون باشد، اقدام به کودتای نظامی برای ریشه کن کردن عناصر ناراضی‌شده، ناگزیری رژیم برای تعجیل در نابودی نظامی اپوزیسیون نابهنگامی پدید آورده است. این نابهنگامی در شرایطی که رژیم هنوز قادر به تمرکز بخشیدن بخود و حل بحران اقتصادی‌نشده است، بصورت توهم در میان اپوزیسیون آشکار می‌شود. در واقع منشاء توهم را باید در بی‌اعتباری سیاسی رژیم، در عین ضعف کلیه طبقات جهت نابودی آن جستجو کرد. در عین حال تجزیه و تلاشی گروه‌بندهای سنتی که پیش از همه‌ناشی از محدودیت سوسیالیسم خرده‌بورژوازی بود، و نیز شکست استراتژیک قشر روشنفکران، موجدات انفعال بخش عمده‌ای از چپ کمونیست را فراهم آورد. چپ انقلابی، بر ضد انفعال سیاسی جهت متمایز کردن خود از سوسیالیسم خرده‌بورژوازی گام برداشت. این بخش‌ها از نیروهای چپ، که از عدم مداخله گرایش "سوسیالیسم خرده‌بورژوازی" در مبارزه طبقاتی در رنج و تعب بودند، اکنون می‌باید توجه نمایند که به نام "عمل" دچار توهم انقلاب ناتمام نشوند. یعنی مسئله تصرف عملی قدرت را در شرایطی که زمینه عینی و ذهنی آن فراهم نیست، پیش‌نکشند.

اما جنبه دیگر تمرکز بخشیدن قوا برای تصرف قدرت و ایجاد جنبه واحد کارگری، عدم توجه به مبارزه تئوریک مابین مارکسیسم - لنینیسم با سوسیالیسم خرده‌بورژوازی است. تمرکز بخشیدن به مبارزه تئوریک در رابطه تنگاتنگ با تدوین اصول و برنامه حزب قرار دارد، یعنی مشخص کردن گام نخست در جهت ایجاد حزب. این گام اول همانطوریکه در مباحث بعدی نشان خواهم داد، برای تدارک نظری حزب طبقه کارگر و تدوین برنامه آن حیاتی می‌باشد. این مبارزه بدون شرکت کارگران پیشرو، معنای واقعی خود را از دست خواهد داد. شرکت دادن کارگران پیشرو در این مبارزه جز از طریق متشکل کردن آنان همراه با روشنفکران انقلابی در محافل ترویج بی‌معنی است. متشکل کردن کارگران پیشرو، در این دوران معنایی جز گام برداشتن در جهت ایجاد محفل‌های سوسیالیستی ندارد و این آغاز روند تشکیل حزب طبقه کارگر می‌باشد. حال آنکه برنامه عمل هیئت تحریریه نشریه سوسیالیسم و انقلاب، سازمان‌دادن اعتصاب توده‌ای سیاسی و ایجاد بدیل کارگری است که مستلزم تمرکز قوا جهت تبلیغ می‌باشد و ترویج می‌تواند نقش تکمیلی ایفا کند. بی‌جهت نیست که در اولین سطور مقاله ترازنامه و چشم انداز در باره اهمیت واقعی دمکراتهای خرده‌بورژوا در مبارزه طبقاتی چنین می‌خوانیم: "روشنفکران خرده‌بورژوا، آخرین سهم خود را ادا می‌کنند و سپری می‌شوند" آیا براستی "روشنفکران خرده‌بورژوا آخرین سهم خود را ادا می‌کنند و سپری می‌شوند" و یا آنکه کمونیستها

حالا حالاها با همین "دمکراتهای خرده‌بورژوا" سروکار دارند و نه تنها در بیرون سازماندهی خود بلکه درست در میان خود! فکر می‌کنم، مبارزه با دمکراتهای خرده‌بورژوا آنقدر ثانوی تلقی شده است که فراموش شده است که تا زمانیکه تولید خرده‌کالائی و تمایز کار فکری و پیدی وجود دارد، ما با روشنفکران خرده‌بورژوا سروکار داریم، آنهم از نزدیک و مستقیم. آری، بنظر می‌آید که همینقدر که کسی برای متشکل کردن کارگران گام برداشت و دست به ایجاد کمیته‌های عمل کارگری جهت اعتصاب توده‌ای سیاسی زد، از نظر هیئت تحریریه، از دمکراسی خرده‌بورژوازی بطور عملی جدا شده است؛ و این امر هم برای ایجاد جنبه واحد کارگری و ساختن بدیل کارگری مقدم و اصلی محسوب می‌شود. در واقع اگر توکل در مقاله "لنینیسم یا تروتسکیسم" بسیاری از مباحثات را مختومه قلمداد می‌کند، نشریه سوسیالیسم و انقلاب این مباحثات را تا حدی سپری شده یا بهتر بگوئیم ثانوی قلمداد می‌کند. اگر در آنجا "روش‌های بوروکراتیک" مانع اصلی توسعه جنبین مبارزه‌ای بود در اینجا عبارت‌پردازی انقلابی مانع عملی بسیاری بر سر گذارش مباحثات ایدئولوژیک و برنامه‌ای ایجاد می‌کند. اگر در آنجا بنام وحدت سازمان از ایجاد "هرج و مرج" و تشکیل گروه‌بندهای ایدئولوژیک جلوگیری می‌شد، در اینجا وحدت عمل طبقه کارگر جهت ایجاد بدیل کارگری، موانع عمده‌ای برای پیشبرد مباحثات فراهم می‌کنند.

تعیین وظایف نشریه سوسیالیسم و انقلاب مابین ارگان دمکراسی کارگری جهت ایجاد و تحکیم کمیته‌های عمل کارگری، قاعدتا می‌باید بر تبلیغ متمرکز شود و نه ترویج. اما از آنجا که شرایط عینی برای ایجاد بدیل کارگری و دامن زدن به اعتصاب توده‌ای سیاسی از طریق کمیته‌های عمل کارگری وجود ندارد، این نشریه در چهارچوب اهداف مذکور قادر نخواهد شد چنین رسالتی را منعکس کند و باری بالاچار پس از مدتی می‌باید منطق نقشه مند خود را از دست بدهد و تبدیل به ارگانی شود که همه چیز را منعکس می‌کند بجز آن چیزی را که وعده داده است.

اما آیا آنچه رفقای هیئت تحریریه در باره شکل گرفتن قشر پیشرو کارگری و وجود تجارب اعتصاب توده‌ای در میان این قشر از کارگران گفته‌اند، و نیز آنچه درباره ضرورت برش از سوسیالیسم خرده‌بورژوازی و ایجاد بولتن مباحثه مطرح کرده‌اند، بتامای نادرست است؟ پاسخ این پرسش، بطور قطعی منفی است. همان گونه که نقطه نظر مطروحه در بند سیزدهم روش‌کار سوسیالیستی چهارچوب پیشنهادی مارکسیسم انقلابی را برای ایجاد نشریه سوسیالیستی مشخص می‌کند. من اکنون، تحلیل خود را از وضعیت جنبش کمونیستی و وظایف آن و ضرورت ایجاد یک بولتن مباحثه مابین کمونیستهای انقلابی ارائه خواهم داد.

ادامه دارد

ENGHELAB VA SOCIALISM
N° 2, janvier 1983, 15 FF

Directeur de publication : Olivier Le Cour
Commission paritaire 64912
Imprimerie Rotographie : tél: 859 00 31

www.hks-iran.com